

الكتاب: چهارده نور پاك (فارسي)

المؤلف: دكتور عقيقي بخشايشي

الجزء: ١٠

الوفاة: معاصر

المجموعة: مصادر سيرة النبي والائمة

تحقيق:

الطبعة: الأولى

سنة الطبع: تابستان ١٣٨١

المطبعة: بهار

الناشر: انتشارات نويد اسلام

ردمك: ٩٦٤-٦٤٨٥-٩٧-٩

ملاحظات: ج ١٠ : ١٤ نور پاك ، زندگي علي بن موسى الرضا (ع)

(فارسي)

۱۴ نور پاک (عليهم السلام)
۱۰. زندگی امام علی بن موسی الرضا (عليه السلام)
مؤمن بی پناهان
دکتر عقیقی بخشایشی

(۱۲۶۱)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(۱۲۶۲)

دفتر نشر نوید اسلام
مؤسسه انتشارات نوید اسلام
۱۴ نور پاك (عليهم السلام)
زندگی امام علی بن موسی الرضا (ع)
ناشر: انتشارات نوید اسلام / حروفچینی و صفحه بندی: متین نگار
انتشار: تابستان ۱۳۸۱ / نوبت چاپ: اول
لیتوگرافی: اهل بیت (ع) / چاپ: بهار / صحافی: الجواد
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۵۵۰ تومان
شابك: ۹ - ۹۷ - ۶۴۸۵ - ۹۶۴
کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.
نشانی:

تهران، رو به روی دانشگاه، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، پلاك ۶، انتشارات
فراهانی / ۶۴۰۵۹۳۲
قم، پاساژ قدس، طبقه همکف، پلاك ۱۱۱، انتشارات نوید اسلام / ۷۷۴۳۴۶۲
تبریز، سازمان تبلیغات اسلامی / ۹ - ۵۲۷۲۰۰۳
مشهد، انتشارات علیزاده / ۵۰۳۳۲

شناسنامهء مبارك امام على بن موسى الرضا (ع)
نام مبارك: على (ع)
كنيهء شريف: ابوالحسن
لقب مبارك: رضا
نام پدر بزرگوار: موسى بن جعفر (ع)
نام مبارك مادر: نجمه يا تكتم
تاريخ ولادت: ۱۱ ذى القعدة ۱۴۸ هجرى
سال شروع امامت: ۱۸۳ ه. ق
سن شروع امامت: ۳۵
مدت امامت: ۲۰ سال
مدت عمر مبارك: ۵۵ سال
تاريخ شهادت: آخر ماه صفر ۷۲۰۳ ه. ق
علت شهادت: انگور زهرآلود / به دست مأمون ملعون
محل دفن: سناباد خراسان (مشهد کنونى)
تعداد فرزندان: ۱ پسر و ۱ دختر

بخش اول
نگاهی گذرا به زندگی و عصر امام (علیه السلام)

(۱۲۶۹)

بخش اول / نگاهی کوتاه به زندگی و عصر امام (ع)...

امام رضا (علیه السلام) در روز جمعه، یا پنجشنبه ۱۱ ذی قعدة در سال ۱۴۸ در شهر مدینه پا به عرصهء حیات نهاد و جهان را با صفا و معنویت خویش، منور ساخت. البته برخی ولادت امام را در سال ۱۵۳ گفته اند.

مادر آن حضرت نقل می کند: هنگامی که كودك قدم به این جهان گذاشت، دستان كوچك را بر زمین نهاد و سر را به سوی آسمان بلند کرد و سخنی چند بر زبان راند. چون قنءاقه اش را به دست پدر بزرگوار دادند، نگاهی به چهرهء معصوم و زیبای او نمود، و فرمود:

گوارا باد تو را ای نجمه، در این کرامتی که خدایت نموده است. (۱)

پدرش اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش گفت، کام او را با آب فرات برداشت و آنگاه جگر گوشه اش را به مادرش سپرد و فرمود: بگیر این پسر را که او بقیة الله است در روی زمین. (۲) او كودکی بود که بسیار شیر میل می فرمود تا آنجا که مادر مکرمه اش می گفت: مرا به يك زن شیرده كمك و یاری کنید، چرا که طفلم بسیار شیر می خورد، و به واسطهء شیر دادن او از اذكارم باز مانده ام، میل دارم نه پسرم شیر کم بخورد، و نه من از ذكر و دعایم بازمانم. (۳)

نسب امام رضا (علیه السلام) به این شیوه می باشد:

او علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)

هشتمین امام اهل بیت است، که در مدینه متولد، و در طوس وفات یافته است.

مادر حضرت (علیه السلام)

مادر آن بزرگوار " تکتم " بود پس از تولد آن حضرت، از سوی همسر بزرگوارش " طاهره "

۱. زندگانی امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) نوشته علی اصغر عطائی خراسانی ص ۳۱.

۲. همان مأخذ، ص ۳۱.

٣. عيون اخبار الرضا وبحار الانوار، ج ٤٩.

(١٢٧١)

نام و لقب گرفت، محدثین بزرگ همانند صدوق و علامه مجلسی بر حسب اختلاف روایات نام مادر حضرت رضا (علیه السلام) را به نامهای نجمه، طاهره، آروی، سمانه، نوبیه، ام البنین و... ذکر کرده اند. (۱) تعدد اسامی به مناسبتهای مختلف می باشد.

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در مورد همسرش (مادر امام رضا (علیه السلام)) فرمود:

" پدر و جدم در رؤیایی بر من وارد شدند و پارچه ای از حریر با آنان بود، چون آن را گشودند صورت زنی بر آن نقش بود، فرمودند: از این جاریه بهترین اهل زمین بعد از تو به دنیا خواهد آمد و امر فرمودند هر گاه آن مولود مسعود به دنیا آمد، نامش را " علی " بگذارم و گفتند زود است خداوند جهان به وسیله او عدل و رأفت و رحمتش را ظاهر سازد، خوشا به حال آن کس که او را تصدیق کند! و وای بر آن کس که با او دشمنی ورزد و إنکارش نماید ". (۲)

معروف است در آن زمان زنی داناتر و پرهیزگارتر از تکتم نبود. او در خانه موسی بن جعفر (علیها السلام) " طاهره " نامیده می شد. تکتم می گوید چون به فرزندم علی الرضا (علیه السلام) باردار شدم، احساس سنگینی نمی کردم، چون به خواب می رفتم گویی صدای تسبیح و تهلیل و تمجید خدای متعال را از میان شکم می شنیدم ". (۳)

کنیه والقباب آن حضرت کنیه او " ابوالحسن " والقباب آن حضرت عبارت است: از رضا، صابر، رضی ووفی، که مشهورترین آنها همان " رضا " ست. در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: احمد بزینطی گوید: بدان جهت آن حضرت را رضا نامیده اند که او از خدا در آسمانش رضا بود و برای پیامبر و ائمه در زمین رضا بود. و نیز گفته اند چون مخالف و موافق گرد آن حضرت بودند و

او را قبول داشتند، وی را رضا نامیدند". (۴)

۱. زندگانی امام هشتم، ص ۲۶.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۹.

۴. سیره معصومان، سید محسن امین، ترجمه شادروان علی حجتی کرمانی، ج ۶، انتشارات
سروش ۱۳۷۴، ص ۱۴۳.

روش اخلاقی و انسانی امام (علیه السلام)
امام رضا (علیه السلام) به اخلاقی عالی و ممتاز، آراسته بود، و بدین سبب دوستی
عام و خاص را
به خود جلب فرموده بود، همچنین اخلاق انسانی آن حضرت، یگانه و بی مانند، و
در
حقیقت تجلی روح نبوت، و مصداق بارز رسالتی بود که خود آن حضرت، یکی از
نگهبانان
و امانت داران و وارثان اسرار آن به شمار است. از ابراهیم بن عباس نقل شده است
که:
" من ابی الحسن الرضا (علیه السلام) را هرگز ندیدم که در سخن گفتن، با کسی
درشتی کند، و
هرگز ندیدم سخن کسی را پیش از فراغت از آن، قطع کند. و هرگز درخواست
کسی را، که
قادر به انجام آن بود، رد نمی فرمود. و هرگز پاهای خود را، در جلو همنشین دراز
نمی کرد.
و هرگز در برابر همنشین تکیه نمی داد. و هرگز از او را ندیدم، که آب دهان اندازد.
و هرگز او
را ندیدم، که قهقهه کند، بلکه خنده اش تبسم بود. تا آن جا که می گوید: هر که
بگوید در
فضیلت، کسی را مانند او دیده است، از او باور نکنید ". (۱)
در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که: امام رضا (علیه السلام) وارد حمام شد،
مردی که آن
حضرت را نمی شناخت، به او گفت بدن مرا مالش ده، امام (علیه السلام) شروع به
مالش بدن او
فرمود و هنگامی که حاضران آن مرد را متوجه کردند، او حضرت را شناخت با
پیشانی
شروع به عذرخواهی و پوزش نمود، اما امام (علیه السلام) همچنان به مالش بدن او
ادامه می داد، و
او را دلداری می داد ". (۲)
عبد الله بن صلت، از مردی از اهل بلخ روایت کرده است که: گفته است: من در
سفر امام
رضا (علیه السلام) به خراسان، در خدمت او بودم، يك روز دستور فرمودند، سفرهء
غذا بیاندازند در

کنار سفره، همگی غلامان آن حضرت از سیاهان و غیر آنان، گرد آمدند. من به آن جناب عرض کردم، فدایت شوم، کاش! برای اینها، سفره جداگانه ای انداخته می شد، امام (علیه السلام)

-
۱. عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.
 ۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۲.

فرمود: پروردگار ما یکی است، پدر و مادر ما هم یکی است و پاداش خدا هم به کردار است. (۱)

بنابراین امام (علیه السلام) هیچ تفاوتی میان خود و بردگان و غلامان خویش، جز به کردار نمی بیند، و به غیر از عمل، همه امتیازات و نابرابریهایی که مربوط به حقوق اجتماعی می باشد منتفی است و همگی در این امور برابر و یکسانند، زیرا همه مخلوق خدایند، و پدر آنها آدم، و آدم از خاک آفریده شده است.

از یاسر خادم نقل شده که گفته است:

ابوالحسن الرضا (علیه السلام) به ما فرمود، " اگر هنگامی که مشغول خوردن خوراک هستید، مرا بالای سر خود، ایستاده دیدید از جای خود، برنخیزید، مگر این که از خوردن، فارغ شده باشید ". (۲)

علم و دانش امام رضا (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) دانش خود را از جدش پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به ارث برده بود و سرچشمه جوشانی از علم و فضیلت بود که تشنگان دانش و معرفت از فیض وجودی او بهره می بردند و عطش خود را برای فهم مشکلات و حل معضلات، به دو فرو می نشانند.

از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) روایت شده است، که به فرزندان خود می فرمود: این برادررتان، علی بن موسی، عالم آل محمد (صلی الله علیه وآله) است، مسائل دین خود را از او پرسید، و آنچه به شما می گوید نگهدارید، زیرا من بارها از پدرم، جعفر بن محمد شنیدم که می فرمود: عالم آل محمد در صلب تو است، وای کاش من او را دیدار می کردم، و او با

أمیر المؤمنین علی، همنام است ". (۳)

از ابراهیم بن عباس صولی نقل شده است که می گفت: " من ندیدم از امام رضا (علیه السلام)

۱. اصول کافی ج ۴، ص ۲۳.

۲. تحلیلی از زندگانی امام رضا (ع) نوشته محمد جواد فضل الله، ترجمه سید محمد صادق

عارف، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی ۱۳۶۶، ص ۴۶.
۳. زندگانی امام هشتم، صفحات ۳۹ و ۴۰.

(۱۲۷۴)

پرسشی شود، که آن را نداند، و دانتر از او، ندیده ام، مأمون با پرسش از هر چیزی، آن

حضرت را می آزمود، و امام (علیه السلام) او را پاسخ می فرمود، در حالی که تمامی پاسخهای آن

حضرت، مأخوذ از قرآن و مستند به آن بود " (۱)

حاکم در تاریخ نیشابور می نویسد " امام رضا (علیه السلام) در مسجد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) می نشست

و فتوا می داد، در حالی که او بیست و چند ساله بود "

در سنن ابن ماجه و همچنین در تهذیب الکمال آمده است که: او سرور بنی هاشم بود

و مأمون او را بسیار بزرگ می داشت و احترام می کرد. جانشینی خود را به او سپرد، و

پیمان ولایت عهدی با او بست.

از ابو صلت هروی نقل شده است که گوید: " من از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) دانشمندتر

و عالمتر ندیده ام، و هیچ عالمی او را دیدار نکرد، مگر این که همین موضوع را همانند من

شهادت داد، مأمون گروهی از دانشمندان ادیان مختلف، و فقها و متکلمان اسلام را در

جلسات متعدد گرد آورد، همگی مغلوب علوم سرشار آن حضرت شدند، و به فضل و

برتری او اقرار و به ناتوانی خود اعتراف کردند " (۲)

از مأمون در داستان ولایتعهدی امام (علیه السلام) نقل شده است که گوید: " من کسی را در روی

زمین، دانشمندتر از این مرد نمی دانم " (۳)

فضیلت زیارت امام رضا (علیه السلام)

شیعیان فراموش نمی کنند که أمير المؤمنین مانند پیامبر اسلام پیروانش را به زیارت فرزندش تشویق و ترغیب می فرمود در یکی از گفتارش فرمود:

مردی از فرزندانم در خاک خراسان به زهر ستم شهید خواهد شد، او همانم من است و پدرش همانم موسی بن عمران است، هر کس او را در غربت زیارت کند،

پروردگار متعال

١. همان مأخذ، ص ٤٠.
٢. همان مأخذ، ص ٤١.
٣. ارشاد مفيد، ص ٢٩١.

(١٢٧٥)

گناهان قدیم و جدیدش را ببخشد، گرچه به شماره ستارگان آسمان و قطرات باران و

ریزش برگ درختان باشد. (۱)

امام ششم فرمود: "یقین بدانید آن حضرت، امام و پیشوائی است که اطاعت و فرمانبرداری او بر خلق واجب است، او امامی است که در غربت شربت شهادت نوشیده

است. آری کسی که آن امام را زیارت کند و عارف به حق او باشد، خداوند جهان به زیارت

کننده عارف به حق امام ثواب هفتاد هزار شهید عطا فرماید از آن شهیدانی که در حضور

رسول خدا با حقیقت ایمان شهید شدند". (۲)

امام رضا (علیه السلام) خود فرمودند: هر کس مرا زیارت کند، در روز قیامت در سه موطن و مورد

حساس و هولناک به فریادش می رسد، یکی زمانی که نامه‌های اعمال نیکوکاران در دست

راست و بدکاران در دست چپ ایشان پرواز کند. دوم وقتی که می خواهند از صراط عبور

نمایند. سوم، هنگامی که در میزان سنجش اعمال، عمل آنها سنجیده می شود. (۳)

علی بن مهزیار خدمت امام نهم جواد الائمه شرفیاب شد، عرض کرد فدایت شوم، زیارت پدر بزرگوارتان امام رضا (علیه السلام) افضل است یا زیارت جدتان حسین علی (علیه السلام)، امام (علیه السلام)

فرمود: زیارت پدرم افضل است، زیرا امام حسین را تمام مردم از مذاهب مختلفه زیارت

می کنند ولی پدرم را جز خواص شیعه زیارت نمی کنند". (۴)

خلفای معاصر امام (علیه السلام)

مدت امامت آن حضرت بیست سال بود او در این مدت، با سه تن از حاکمان عباسی

معاصر بوده است: ۱. هارون رشید ۲. محمد امین ۳. عبد الله مأمون.

ده سال با هارون رشید، پنج سال با محمد امین و پنج سال آخر با عبد الله مأمون عباسی معاصر بوده است. هر کدام از روزگاران فوق، مزایا، خواسته‌ها و ویژه گیهای خاص

١. زندگانی امام هشتم، ص ٣٤٣.
٢. منبع فوق.
٣. امالی صدوق.
٤. عیون اخبار الرضا.

خود را داشته است که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

حضرت رضا (علیه السلام) تا آغاز حکومت مأمون در زادگاه خویش، در شهر منور مدینه زندگی می‌نمود و زندگی نسبتاً آرام و بی‌مزاحمتی داشت ولی وقتی مأمون پس از خلع و قتل برادرش امین که به حکومت مطلقه ديار اسلامی رسید آن حضرت را از مدینه به خراسان فراخواند و مسأله‌ای به نام " ولایت عهدی " را بر آن بزرگوار تحمیل نمود.

از سال ۱۸۳ هجری که پیشوای هفتم امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان به دستور هارون ستمگر مسموم شد و به لقای حق، شتافت، امامت و پیشوائی امام هشتم به مدت ده سال در دوران حکومت وی سپری گردید.

این مدت، در آن عصر اختناق و استبداد و خودکامگی هارون، دوران آزادی نسبی و فعالیت فرهنگی و علمی امام رضا (علیه السلام) به شمار می‌رود، زیرا هارون در این مدت متعرض امام نمی‌شد و حضرت آزادانه فعالیت می‌نمود، ازینرو شاگردانی را که امام تربیت مسکرد توانستند علوم و معارف اسلامی و حقایقی از تعلیمات قرآن را در حوزه اسلام منتشر سازند و آنچه از معارف اسلامی انتشار یافته است عمدتاً مربوط به این دوره از حیات علمی امام رضا (علیه السلام) میشود.

شاید علت مهم کاهش فشار از طرف هارون، نگرانی وی از عواقب قتل امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بوده باشد زیرا گرچه هارون تلاش فراوانی به منظور کتمان این جنایت به عمل آورد، اما سرانجام جریان فاش شد و موجب نفرت و انزجار مردم گردید و هارون کوشش می‌کرد خود را از این جنایت بزرگ تبرئه سازد. گواه این معنا آنست که هارون به عموی خود " سلیمان بن ابی جعفر "، که جنازه آن حضرت را از دست عملهء ظلم وی گرفته با

احترام به خاک سپرده بود پیغام فرستاد که: " خدا سندی بن شاهک را لعنت کند، او
این
کار را بدون اجازہء من انجام داده است!" (۱)

۱. مجلسی، بحار الانوار، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۵ ه. ق، ج ۴۸، ص ۲۲۷ - صدوق،
عیون اخبار الرضا، تهران، دارالکتب الإسلامية، ج ۱، ص ۱۰۰.

مؤید دیگر این معنی اظهارات هارون در پاسخ " یحیی بن خالد برمکی " در مورد علی

بن موسی (علیه السلام) است، یحیی (که قبلاً نیز درباره امام کاظم (علیه السلام) بدگویی و سعایت کرده بود) به هارون گفت:

پس از موسی بن جعفر اینک پسرش جای او نشسته و ادعای امامت دارد (بهتر است از هم اکنون علی بن موسی (علیه السلام) تحت نظر مأموران خلیفه قرار گیرد!) هارون (که هنوز قتل موسی بن جعفر را فراموش نکرده بود و از عواقب آن نگران بود)،

پاسخ داد:

آنچه با پدرش کردیم کافی نبود؟ می خواهی یکباره شمشیر بردارم و همهء علویین را بکشم؟! (۱)

خشم هارون، درباریان را خاموش ساخت، و دیگر کسی جرأت نکرد در باره آن حضرت به سعایت پردازد.

علی بن موسی با استفاده از این فرصت در زمان هارون، علناً اظهار امامت می کرد و در

این مورد بر خلاف پدران بزرگوارش تقیه نداشت، تا آنجا که بعضی از مخلصان و دوستان

آن بزرگوار، او را بر حذر می داشتند و امام (علیه السلام) به آنان اطمینان می داد که از سوی هارون

آسیبی به وی نخواهد رسید!

صفوان بن یحیی می گوید: چون امام ابوالبراهیم موسی بن جعفر (علیه السلام) درگذشت و علی

بن موسی الرضا (علیه السلام) امر امامت و خلافت خود را آشکار ساخت، به حضرت عرض شد:

شما امر بزرگ و خطیری را اظهار می دارید و ما از این ستمگر بر شما می ترسیم. فرمود: او هر چه می خواهد کوشش کند، او را بر من راهی نیست. (۲)

۱. صدوق، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۲۶ - علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲. صدوق، همان کتاب، ص ۲۲۶ - علی بن عیسی، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۵ - مجلسی، همان کتاب، ج ۴۹، ص ۱۱۵.

(1278)

نیز از محمد بن سنان نقل شده است (۱) که: به ابی الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در ایام خلافت هارون عرض کردم: شما امر خلافت و امامت خود را آشکار ساخته به جای پدر نشسته اید، در حالی که هنوز از شمشیر هارون خون میچکد!! فرمود: مرا گفتار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیرو و جرأت می بخشد که فرمود: اگر ابوجهل توانست مویی از سر من کم کند بدانید من پیامبر نیستم، و من به شما می گویم: اگر هارون مویی از سر من گرفت بدانید من امام نیستم!! (۲) عهد امین و مأمون، هارون در زمان خلافت خود، "محمد امین" متولد از زبیده را ولیعهد خود قرار داد و از مردم، برای او بیعت گرفت و "عبد الله المأمون" را نیز (که از مادری ایرانی تولد یافته بود) ولیعهد دوم قرار داد.

در سال ۱۹۳ هجری به هارون گزارش رسید که انقلاب و شورش در شهرهای خراسان بالا گرفته است و فرماندهان ارتش، با همهء بی رحمی و درندگی که از خود نشان می دهند، از خاموش ساختن فریاد انقلاب عاجز مانده اند.

هارون پس از مشاوره با وزیران و مشاوران خود، صلاح دید که شخصا به آن سامان سفر کند و قدرت خلافت را يك جا برای سرکوب انقلابها و نهضت‌های خراسانیان به کار

۱. کلینی، الروضة من الکافی، ط ۴، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۲ هـ. ش، ص ۲۵۷ - محقق، سید علی، زندگانی پیشوای هشتم، امام علی بن موسی الرضا (ع)، قم، انتشارات نسل جوان، ص ۵۲ - ۵۹، مجلسی، همان کتاب، ج ۴۹، ص ۱۱۵.

۲. امام بعدها در خراسان از موقعیت و محبوبیت خود در این دوران در مدینه با خرسندی یاد می کرد، چنان که روزی به مأمون که به مناسبت ولیعهدی انتظاراتی از حضرت داشت، فرمود: "... این امر (ولیعهدی) هرگز امتیازی برایم نیفزوده است. من در مدینه که بودم، دستخطم در شرق و غرب اجرا می شد. در آن موقع استر خود را سوار می شدم و آرام در کوچه‌های مدینه راه می‌پیمودم و در مدینه کسی از من عزیزتر و محترمتر نبود..." (مجلسی، بحار الانوار، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۵ هـ. ق، ج ۴۹، ص ۱۵۵ - کلینی، الروضة من الکافی، ص ۱۵۱ - نیز ر. ک به: صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۷.

(1279)

گیرد. وی پسرش محمد امین را در بغداد گذاشت و مأمون را که ضمناً از طرف پدر والی خراسان بود، همراه خود به خراسان برد.

هارون توانست اوضاع آشفته خراسان را آرام و - به اصطلاح - فتنه ها را خاموش سازد، اما دیگر نتوانست به بغداد - مرکز خلافت - برگردد. او در سوم جمادی الآخری سال ۱۹۳ هجری در طوس درگذشت و دو برادر را در صحنه رقابت بر جای گذاشت. (۱) شکست امین شبی که هارون در " طوس " در گذشت، مردم با پسر او محمد امین در بغداد بیعت کردند.

از خلافت امین بیش از ۱۸ روز نگذشته بود که در صدد برآمد مأمون را از ولایتعهدی خلع کند و آن را به فرزند خود، " موسی "، واگذار نماید.

او در این باره با وزرای خود مشاوره نمود و آنان این کار را مصلحت ندیدند، مگر يك نفر بنام " علی بن عیسی بن ماهان " که اصرار بر خلع مأمون داشت. سرانجام امین، تصمیم خود را مبنی بر خلع برادر اعلام کرد. مأمون نیز در واکنش نسبت به این عمل، امین را از خلافت خلع کرد و پس از يك سلسله درگیریهای نظامی و قتل و کشتار سرانجام امین در سال ۱۹۸ هجری کشته شد. (۲) بدین ترتیب پس از کشته شدن او اختیارات کامل کشور اسلامی، در دست مأمون قرار گرفت.

آزادی نسبی امام در زمان امین در دوران حکومت امین، و سالهایی که بین مرگ هارون و حکومت مأمون فاصله شد، برخورداردی میان امام و مأموران حکومت عباسی در تاریخ به چشم نمی خورد و پیداست که دستگاه خلافت بنی عباس در این سالهای کوتاه، که گرفتار اختلافات داخلی و

۱. محقق، سید علی، زندگانی پیشوای هشتم، امام علی بن موسی الرضا (ع)، قم، انتشارات نسل جوان، ص ۵۸ - ۵۹.
۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۶، ص ۲۸۷.

مناقشات امین و مأمون و خلع مأمون از ولایتعهدی و واگذاری آن به موسی فرزند امین بود، فرصتی برای ایذا و آزار علویان عموماً، و امام رضا (علیه السلام) خصوصاً نیافت و ما می‌توانیم این سالها را (۱۹۳ - ۱۹۸) ایام آزادی نسبی امام و فرصت خوبی برای فعالیتهای فرهنگی آن حضرت بدانیم. (۱) اکنون جای آن دارد کمی در مورد مأمون مکث نموده و به بررسی زندگی او به پردازیم:

مأمون کیست؟

مادر مأمون کنیزی خراسانی بنام "مراجل" بود که در روزهای پس از تولد مأمون از دنیا رفت و مأمون به صورت نوزادی یتیم و بی‌مادر پرورش یافت. مورخان نوشته‌اند که:

مادر وی زشت‌ترین و بدچهره‌ترین کنیز در آشپزخانه هارون بود، و این خود مؤید داستانی است که علت حامله شدن وی را بازگو می‌کند. (۲)

ولادت مأمون در سال ۱۷۰ هجری، یعنی در همان شبی که پدرش به خلافت رسید، رخ داد و درگذشتش در سال ۲۱۸ هجری رخ داد.

مأمون را پدرش به "جعفر بن یحیی برمکی" سپرد تا او را در دامان خود پروراند. مربی وی "فضل بن سهل" بود که به "ذوالریاستین" شهرت داشت و بعد هم وزیر خود

۱. محقق، سید علی، زندگانی پیشوای هشتم، امام علی بن موسی الرضا (ع)، قم، انتشارات نسل جوان، ص ۶۰.

۲. این داستان چنین نقل شده است: زبیده با هارون الرشید شطرنج بازی می‌کرد، و چون رشید بازی را باخت، زبیده به او حکم کرد که باید با زشت‌ترین کنیز آشپزخانه اش همبستر شود. رشید که از این امر بسی کراهت داشت، حاضر شد مالیات سراسر مصر و عراق را به زبیده ببخشد تا او از اجرای این خواسته منصرف سازد، ولی زبیده نپذیرفت. رشید به ناچار کنیزی بنام "مراجل" را یافت که واجد همه این صفات تنفرآمیز بود، و با او همبستر شد، و مأمون متولد گردید (دمیری، حیاة الحیوان، قاهره، مکتبة التجارية الکبری، ۱۳۸۳ ه. ق).

این داستان منافات با آن ندارد که گفته‌اند: مأمون در شبی زاده شد که رشید به خلافت رسید، زیرا ولیعهدها نیز پیش از رسیدن به خلافت بزرگترین قلمروها را در اختیار داشتند. مثلاً همین رشید سراسر کشور خود را میان سه فرزندش تقسیم کرده بود (مرتضی الحسینی، سید جعفر، زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه دکتر سید خلیل خلیلیان، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۹۷).

(1281)

مأمون گردید. فرمانده کل قوایش نیز " طاهر بن حسین ذوالیمینین " بود.

خصوصیات مأمون

زندگی مأمون سراسر کوشش و فعالیت و خالی از رفاه و آسایش آنچنانی بود،

درست

برعکس برادرش امین که در آغوش زبیده پرورش یافته بود. هر کس زبیده را بشناسد درمیابد که تا چه حد باید زندگی امین غرق در خوشگذرانی و تفریح بوده باشد.

مأمون

مانند برادرش اصالت چندانی برای خود احساس نمی کرد و نه تنها به آینده خود، مطمئن نبود، بلکه بر عکس، این نکته را مسلم می پنداشت که عباسیان به خلافت و حکومت او تن در نخواهند داد، از اینرو خود را فاقد هرگونه پایگاهی که بدان تکیه کند

می دید، و به همین دلیل آستین همت بالا زد و برای آینده به برنامه ریزی پرداخت. مأمون خطوط آینده خود را از لحظه ای تعیین کرد که به موقعیت خود پی برد و دانست که برادرش امین از مزایایی برخوردار است که دست وی از آنها کوتاه است. او از اشتباهات امین نیز پند آموخت: مثلاً " فضل " با مشاهده امین که خود را به

لهو و

لعب سرگرم ساخته بود، به مأمون می گفت که تو پارسایی و دینداری و رفتار نیکو از خود

بروز بده. مأمون نیز همین گونه می کرد، هر بار که امین کاری را با سستی، آغاز می کرد،

مأمون همان کار را با جدیت در پیش می گرفت.

در هر حال مأمون در علوم و فنون مختلف، تبحر یافت و بر امثال و اقران خویش، و حتی بر تمام عباسیان، برتری یافت.

برخی می گفتند: در میان عباسیان کسی دانشمندتر از مأمون نبود.

" ابن ندیم " درباره اش چنین گفته است: " آگاهتر از همهء خلفا نسبت به فقه و کلام بود " .

از حضرت علی (علیه السلام) نیز نقل شده که روزی دربارهء بنی عباس سخن می گفت، تا بدین جا

رسید که فرمود: " هفتمین آنان، از همه شان دانشمندتر خواهد بود " . (۱)

سیوطی، ابن تغری بردی، و ابن شاکر کتبی نیز مأمون را چنین ستوده اند: " به لحاظ

(۱۲۸۲)

دور اندیشی، اراده، بردباری، دانش، زیرکی، هیبت، شجاعت، سیادت و فتوت،
بهترین
مرد بنی عباس بود، هر چند همه این صفات را اعتقادش به مخلوق بودن قرآن لکه
دار
کرده بود ". پدر مأمون نیز خود به برتری وی بر برادرش امین شهادت داده و گفته
بود: "...
تصمیم گرفته ام ولایتعهدی را تصحیح کنم و به دست کسی بسپارم که رفتارش را
بیشتر
می پسندم، خط مشی را مستقیم، به حسن سیاستش اطمینان دارم و از ضعف
و سستی آسوده خاطر، و او کسی جز " عبد الله " نمی باشد.
اما بنی عباس به پیروی از هوای نفس خویش، محمد امین را می طلبند، چه او
یکپارچه به دنبال خواهشهای نفسانی است، دستش به اسراف باز است، زنان و
کنیزان در
رأی او شريك و مؤثر واقع می شوند، در حالی که عبد الله شیوه ای پسندیده و رأیی
اصیل
دارد و برای تصدیق چنین امری بزرگ، شخصی قابل اطمینان است... ". (۱)
امام هشتم در عصر مأمون
آری با استقرار مأمون بر سریر خلافت، کتاب زندگانی امام (علیه السلام) ورق
خورد و صفحه
تازه ای در آن گشوده شد، صفحه ای که در آن امام علی بن موسی الرضا (علیه
السلام) سالهایی را با
اندوه و ناملایمات بسیار به سر برد. غاصبین خلافت - چه آنان که از بنی امیه بودند
و چه
بنی عباس - بیشترین وحشت و نگرانی را از جانب خاندان علی (علیه السلام)
داشتند، کسانی که
مردم - و لا اقل توده انبوهی از آنها - خلافت را حق مسلم آنان می دانستند و
علاوه بر این
هر گونه فضیلتی را نیز در وجود آنان می یافتند. این بود که فرزندان بزرگوار علی
(علیه السلام)
همواره مورد شکنجه و آزار خلفای وقت بودند و سرانجام هم به دست آنان به
شهادت
می رسیدند.
اما مأمون احیانا اظهار علاقه به تشیع می کرد و گردانندگان دستگاه خلافتش هم

غالباً ایرانیان بودند که نسبت به آل علی و امامان شیعه، علاقه و محبتی خاص داشتند
و
لذا نمی توانست همچون پدران خود، هارون و منصور، امام (علیه السلام) را به
زندان بيفکنند و مورد

۱. مرتضی الحسینی، همان کتاب، ص ۹۷ - ۱۰۰.

شکنجه و آزار قرار دهد، ازینرو روش تازه ای اندیشید که گرچه چندان بی سابقه نبود و در زمان خلفای گذشته هم تجربه شده بود، اما در هر حال خوشنام تر و کم محذورتر بود و به همین جهت روش خلفای بعد، نیز بر همان مبنا قرار گرفت. مأمون تصمیم گرفت امام (علیه السلام) را به " مرو "، مقرر حکومت خود، بیاورد و با آن حضرت طرح دوستی و محبت بریزد و ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی آن حضرت، کارهای او را تحت نظارت کامل قرار دهد. که در بخش ولایت عهدی به تفصیل بحث خواهیم نمود.

بخش دوم
فضائل اخلاقی و مکارم معنوی امام (علیه السلام)

(۱۲۸۵)

بخش دوم / فضائل اخلاقی و مکارم معنوی امام (ع)...

۱. مأمون عباسی (م ۱۷۰ ۲۱۸ ه): مأمون از افاضل خلفای بنی عباس و از دانشمندان ایشان به شمار می رفت. وی مرد بردبار و زیرک و سرسخت و سخی بود. در

مملکت خویش ابداعات و ابتکارات بسیاری کرد از جمله آن که وی در میان خلفا نخستین کسی بود که در علوم حکمت جستجو و کاوش نمود و کتابهایی آن را به دست

آورد و دستور داد آن را به عربی ترجمه کرده و نشر دهند او در پاسخ نامه ای که بنی عباس

به او نگاشته بودند که به جای امام رضا (علیه السلام) پسر خود (عباس) را به عنوان ولی عهد معرفی

نماید و او را در این مورد توبیخ و سرزنش نموده بودند او در حق امام رضا می نویسد:

" اما این که گفتید خوب بود که مأمون درباره بیعت با " ابوالحسن الرضا " بیشتر بصیرت و آگاهی کسب می کرد، بدانید که مأمون با او بیعت نکرد مگر از روی بصیرت و

آگاهی و به خوبی می داند که الان در روی زمین کسی در فضل و عفت، و زهد و تقوا، و

خداشناسی به پایه او نمی رسد و کسی مثل او مورد پسند عامه و خاصه نیست و بیعت

من با او جز به خاطر جلب رضای پروردگار نیست در این باره کوشش لازم را به عمل

آورده است و در راه خدا سرزنش کسی مرا دلگیر نمی کند به جان خود قسم! اگر بیعت

من بر اساس علاقه شخصی و عاطفه فردی بود، در آن صورت پسر عباس و سایر اولادم پیش من محبوبتر بودند و لیکن من امری را اراده کرده ام و خداوند هم امری را

و هرگز امر من بر امر خدا سبقت نمی گیرد ". (۱)

توضیح این گفتار آنکه: " مأمون در سال ۲۰۰ بنی عباس را که بیش از ۲۳ هزار نفر بودند در يك جا جمع کرده و خطاب به آنان چنین گفت: او در احوال بزرگان دو خانواده

١. الفخرى في الأءاب السلطانية، ص ٢١٢ - حياة الحيوان، ءميرى، ج ١، ص ٧٢ - فهرست ابن نءيم، ص ١٧٤.

(١٢٨٧)

عباسی و علوی، به تحقیق پرداخته است و پس از بررسی‌های دقیق، کسی را که از حیث

صلاحیت و فضل و ورع و دین، برتر از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) باشد، پیدا نکرده است از

اینرو " ولایت عهدی " خویش را به دو می سپارد ". (۱) گرچه سخن مأمون عاری از مسائل سیاسی نمی تواند باشد و او اگر واقعا حق می گفت

و واقعا چنین اعتقادی در حق امام رضا (علیه السلام) داشت چرا اصل حکومت را به امام وانگذاشت

و حق صاحب حق را به خودش برنگرداند و خود را کنار نکشید تا گرفتار عذاب الهی نگردد

ولی از اینکه اعتراض فامیل و تبار خود را خاموش کرده است و آنان را متقاعد ساخته است از روی سیاست هم بوده باشد. باز يك هزارم فضایل و مناقب او را اعتراف داشته است.

۲ و ۳. ابوذرعه رازی، و محمد بن اسلم طوسی: این دو نفر از محدثان بزرگ آن عصر

بودند که به هر کدام از این دو، عنوان " حافظ " اطلاق شده است و این عنوان بر کسی

اطلاق می شود که لااقل یکصد هزار حدیث را با سند آن، حفظ باشد.

حضرت رضا (علیه السلام) در مسیر خود به خراسان به شهر تاریخی " نیشابور " رسیدند دو عالم

بزرگ شهر " ابوذرعه و محمد بن اسلم " که در رأس تمام علماء بودند و سایر علما و بزرگان

اهل حدیث از آن جمله " محمد بن رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی " و سایر

طلاب به استقبال آن حضرت شتافتند و دو نفر از محدثین به نمایندگی از سوی تمام مردم شهر از امام خواستند که بر آنان حدیثی بخواند که از پدر و نیاکانش به او رسیده

است، عرض کردند:

" ای سید پسر سادات، ای امام پسر امامان، ای سلاله طاهره مرضیه خلاصه زاکیه نبویه (صلی الله علیه وآله) تو را قسم به حق پدران پاک و پاکیزه و گذشتگان

بزرگوارت می دهیم که چهره

مبارکت را به ما بنمائی، وحدیثی از طریق پدران بزرگوارت، برای ما روایت فرمائی

تا تو را
همواره بدان یاد کنیم و از برای افتخار ما به یادگار بماند."

۱. منبع فوق.

امام در برابر مردم قرار گرفت همه در انتظار شنیدن بیاناتش سرپا ایستاده بودند، و فریادهای شوق از جمعیت بلند بود. دو نفر از سرشناس ترین آنان با صدای بلند ندا دادند

که: " معاشر الناس! انصتوا، وعوا ولا تؤذوا رسول الله في عترته... ".
" ای مردم آرام باشید و بگذارید امام سخن بگوید با اذیت کردن عترت پیامبر، او را آزار

ندهید ". همه خاموش شدند تنها صدائی که شنیده می شد، صدای امام بود که حدیث

معروف " سلسلة الذهب " را بیان می فرمود. (۱)

۴. احمد بن محمد بن خلکان (م ۶۰۸ ۶۸۱ ه): درباره آن حضرت گفته است:
" ابوالحسن علی الرضا فرزند موسی کاظم... از دیدگاه امامیه یکی از ائمه دوازده گانه است.

مأمون در سال ۲۰۲ دخترش " ام حبیبه " را به ازدواج او درآورد، و او را ولی عهد خود

ساخت و به نام او سکه زد و علت انتخاب، این بود که تمام اولاد عباس از زن و مرد و بزرگ

و کوچک را که تعداد آنها بالغ بر ۲۳ هزار نفر بود، به مرو احضار کرد و علی بن موسی را نیز

دعوت نمود و مقدم او را گرامی داشت و تمام خواص اصحاب خود را نیز جمع کرد و به

آنان گفت: من به تمام اولاد عباس و اولاد علی بن ابیطالب نظر کردم و در میان آنان کسی

افضل و احق به امر خلافت از علی بن موسی ندیدم بدین سبب با او بیعت نمودم. و دستور

داد " لباس سیاه " که شعار بنی عباس در آن روز بود، به لباس سبز که شعار " علویان " بود،

تبدیل شود ".

حسن بن هانی " ابونواس " (م ۱۹۸ ه) شاعر معروف اشعاری به این مضمون سروده است. (۲) " به من گفته شد که تو در فنون کلام در میان تمام مردم، یگانه ی دوران بودی پس

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲ - حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲ - ینایع المودة، ص ۳۶۴ - ۳۸۵، الفصول المهمة، ص ۲۴۰ - نور الأبصار، ص ۱۴۱ - نزهة المجالس، ج ۱،

ص ٢٢.
٢. قيل لى أنت أحسن الناس طرا* فى فنون من الكلام النبىه
لك من جىء القرىض مءىء* ىثمر الدر فى ىءى مءننیه
فعلام تركت مءء ابن موسى* والءصال الءى ءءمعن فىه؟
قلت لا اسءطىع مءء امام* كان جبرئىل ءاءما لأبیه

چرا مدح علی بن موسی (علیه السلام) را ترك گفتی؟! در جواب گفتم من قدرت مدح امامی را که جبرئیل امین خدمتگزار پدرش بود، نداشتم. نه تنها من این قدرت را ندارم. بلکه زبان فصحا از مدح وی درمانده است بدین جهت شعر در مدح او شایستهء مقام هیچ شاعری نخواهد بود."

"ابن خلکان می گوید: علت این که "ابونواس" این ابیات را گفت آن است که یکی از نزدیکانش به او گفت: من کسی بی شرم تر از تو ندیدم تو دربارهء هر شخصی، شعری گفته ای. ولی این علی بن موسی که، هم عصر توست ولی دربارهء او چیزی نگفتی؟"

"ابونواس" گفت: قسم به خدا من مدح او را جز به عنوان تعظیم و بزرگداشت او ترك نکرده ام. در شأن همانند من نیست که دربارهء همانند او چیزی بگویم، و پس از ساعتی این ابیات را انشأ کرد." ("ابونواس" اشعار دیگری هم در مدح امام رضا (علیه السلام) سروده است). (۱)

"آنها پاکان و پاکدامنانی هستند که هر جا نامی از ایشان برده شود، درود و سلام بر آنان فرستاده می شود. هرگاه از نسب کسی که علوی نباشد ذکری به میان آید، چیز شایسته افتخاری در آن نسب پیدا نمی شود.

خدا وقتی آفریدگان را بر اساس محکمی آفرید از میان همهء آنها شما علویان را برگزید. شما جماعت عالی رتبه ی خلقت هستید و علم کتاب خدا و آنچه سوره های قرآن حامل آن است، پیش شماست."

۵. یوسف بن تغری بردی ظاهری (م ۸۷۴ هـ): مورخ مصری مؤلف کتاب "النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة" می گوید:

"و سید بنی هاشم في زمانه وأجلهم، وكان المأمون يعظمه، ويحله ويخضع له و يتفاني فيه". (۲)

١. مطهرون، نقيات جيوبهم * تجرى الصلاة عليهم اينما ذكروا
من لم يكن علويا حين تنسبه * فما له في قديم الدهر مفتخر
الله لما برا خلقا فأتقنه * صفاكم واصطفاكم ايها البشر
فأنتم الملاء الأعلى وعندكم * علم الكتاب، وما جاءت به السور
٢. النجوم الزاهرة، ج ٢، ص ٧٤.

" او سید و بزرگ بنی هاشم در عصر خویش بود مأمون او را تعظیم و تجلیل می نمود و

در برابر او خضوع می کرد و گاهی خود را در وجود او فانی می ساخت "

۶. صلاح الدین خلیل صفدی (۶۹۶ - ۷۶۴ ه): مورخ، ادیب، لغوی، صاحب تألیفات

زیاد از جمله: " الوافی بالوفیات " که در ۳۰ جلد قرار دارد. درباره امام رضا (علیه السلام) می گوید:

" علی بن موسی رضا (علیه السلام) یکی از ائمه اثنی عشر و سید و سرور بنی هاشم در زمان خود

بود و مأمون نسبت به او خضوع می کرده و در احترام او مبالغه می نمود، تا آنجا که او را ولی

عهد خود ساخت و آن را به سر تا سر مملکت پهناور خود، اعلام کرد "

۷. خیرالدین الزرکلی: می گوید: " ابوالحسین علی بن موسی کاظم بن جعفر صادق ملقب به " رضی " هشتمین امام از ائمه دوازده گانه نزد امامیه است او از اجلاء و بزرگان

اهل بیت و فضیلت آنهاست. مأمون عباسی او را خیلی دوست می داشت چنان که او را

بعد از خود ولی عهد خویش ساخت و دخترش را به ازدواج او درآورد، و به نام او سکه زد "

۸. مسافر: درباره آن حضرت می گوید: " مسافر گفت: من در منی نزد حضرت رضا (علیه السلام)

بودم، یحیی بن خالد در حالی که صورت خود را با دستمالی جهت نگهداری از غبار

پوشانده بود، از کنار ما رد شد حضرت رضا فرمود: بیچاره ها نمی دانند در این سال چه بر

آنها وارد خواهد شد؟ پس آنچه درباره آنها بنا بود بشود، فرمود: از این عجیب تر آن که من

و هارون - در حالی که دو انگشت سبابه و وسطی خود را به هم می فشرد - با هم و در کنار

هم خواهیم بود. مسافر می گوید: من معنی این حدیث را نفهمیدم مگر بعد از فوت حضرت رضا (علیه السلام) که در کنار هارون دفن شد " (۱)

۹. ابوعثمان مازنی: از میرد نقل می کند که گفت: " از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) سؤال

شد آیا خداوند بندگان را به عملی که قادر به انجام آن نیستند، تکلیف می فرماید؟
فرمود:
خداوند عادل تر از آن است. گفتند: آیا بندگان قادرند در مقابل اراده خدا آنچه
خود
می خواهند عمل نمایند؟ فرمود: آنها عاجزتر از آن هستند".

۱. جامع کرامات الأولیاء، ج ۲، ص ۳۱۳.

۱۰. شیخ عبد الله الشبراوی شافعی (م ۱۱۷۲ هـ): صاحب کتاب "الأتحاف بحب الأشراف" می گوید: "علی الرضا (علیه السلام) كانت مناقبه عليّة، وصفاته سنية، ونفسه الشريفة هاشمية، وارومته الكريمة نبوية، وكراماته أكثر من أن تحصر واشهر من أن تذكر".

"علی بن موسی الرضا (علیه السلام) مناقبش بلند و صفاتش برجسته و نفس شریفش هاشمی، و ریشه و تبار با کرامتش نبوی (صلی الله علیه وآله) است و کراماتش بیش از آن است که به شمار آید و مشهورتر از آن است که ذکر شود. از جمله: هنگامی که مأمون او را بعد از خود ولی عهد خود قرار داد در اطراف مأمون کسانی بودند که از این موضوع ناراحت بودند و از این که خلافت از بنی عباس خارج شود و به بنی فاطمه برگردد، در بیم و هراس بودند. لذا از آن حضرت دوری گزیدند وقتی که امام رضا (علیه السلام) می خواست به ملاقات مأمون برود کسانی که از مأمورین و مسئولین در راه روها بودند. به قصد احترام بلند می شدند و سلامی می دادند و پرده‌ها را کنار می زدند و آن حضرت وارد می شد. بعد از این جریان تصمیم گرفتند به آن حضرت احترام نکنند ولی وقتی که حضرت رضا (علیه السلام) وارد شد، نتوانستند جلو خواست خود را بگیرند باز بلند شدند و احترام کردند و پرده را کنار زدند و بعدا برای این کار خود را مذمت می کردند. و چون روز دوم شد و حضرت رضا طبق معمول وارد شد، بلند شدند و سلام دادند ولی پرده را بلند نکردند، همان موقع باد شدیدی وزید و به هنگام ورود و خروجش پرده را بالا زد".

"فأقبل بعضهم على بعض وقالوا، إن لهذا الرجل عندالله منزلة، وله منه عناية، أنظروا الى الريح كيف جاءت ورفعت له الستر عند دخوله وعند خروجه من الجهتين، ارجعوا الي ما كنتم عليه من خدمته". (۱)

"پس از آن بعضی بر بعضی دیگر گفتند: این مرد پیش خدا مقام و منزلتی دارد و از

عنایت او بهره‌مند است. ببینید " باد " چگونه آمد و پرده را موقع آمدن و رفتن او از هر دو طرف کنار زد. برگردید مثل سابق، احترامش کنید "

۱. جامع کرامات الأولیاء، ج ۲، ص ۳۱۲.

۱۱. محمد بن عیسی بن حبیب: گوید: " رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در منزلی که حجاج در شهر ما در آن منزل می کنند، خواب دیدم در جلو آن حضرت يك طبق خرمای صیححانی بود.

پیامبر از آن خرماها ۱۸ عدد به من داد. بعد از بیست روز حضرت رضا (علیه السلام) از مدینه آمد و به همان منزل وارد شد مردم برای تحیت و عرض سلام به سوی او شتافتند و من هم با مردم رفتم دیدم او درست در همان جایی نشسته است که پیامبر در خواب نشسته بود، و در پیش رویش يك طبق خرمای صیححانی بود من نزدیک شدم حضرت از آن خرماها يك مشت به من داد شمردم دیدم ۱۸ عدد به همان تعدادی است که پیامبر در خواب به من داده بود، عرض کردم باز هم از خرماها بدهید. فرمود: اگر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیشتر داده بود، من هم می دادم ". (۱)

۱۱. بکر بن صالح: در این زمینه چنین گوید: " خدمت حضرت رضا آمدم و گفتم: همسر من خواهر محمد بن سنان است که از خواص شیعیان شما بود و او - یعنی همسرش - حامله است از خدا بخواهید حمل او پسر باشد. فرمود: آنها - جنین ها - دو تا هستند و چون متولد شدند اسم یکی را " محمد " بگذار! و آن دیگری را " ام عمرو " به کوفه برگشتم همسرم برای من يك پسر و يك دختر آورد نام یکی را " محمد " و نام دختر را " ام عمرو " گذاشتم همان طوری که حضرت رضا (علیه السلام) دستور داده بود به مادرم گفتم:

معنای ام عمرو چیست؟، گفت: مادر بزرگ " ام عمرو " نامیده می شد ". (۲)

۱۲. الحسن بن موسی: می گوید: " کنا حول أبي الحسن علي الرضا بن موسى ونحن شباب من هاشم، فمر علينا جعفر بن عمر العلوی وهو رث الهيئة، فنظر بعضنا الي بعض نظر مستزر لهيئته وحالته. فقال الرضا: سترونه عن قريب كثير المال كثير الخدم. فما مضى الأشهر واحد حتى ولي امر المدينة وحسنت حالته... " (۳).

" ما عده ای از جوانان بنی هاشم دور ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام)
را گرفته بودیم

-
۱. جامع کرامات الأولیاء، ص ۳۱۱.
 ۲. جامع کرامات الأولیاء، ج ۲، ص ۳۱۳.
 ۳. جامع کرامات الأولیاء ج ۲، ص ۳۱۳.

که جعفر بن عمر علوی با سر و صورتی ژولیده از کنار ما رد شد ما به جهت کراهت از وضع و حال او همدیگر را نگریستیم امام رضا (علیه السلام) با دیدن نگاههای ما فرمود به زودی او را در حالی که ثروت و خدمتگزاران متعددی خواهد داشت، می بینید هنوز يك ماه سپری نشده بود که او حاکم مدینه شد و وضعش خوب شد."

۱۳. عبد الله بن اسعد الیافعی (م ۷۵۵ ه) گوید: "امام جلیل و با عظمت، بازمانده سادات - یعنی امامان - محترم، ابوالحسن علی بن موسی کاظم... یکی از ائمه دوازده گانه صاحبان مناقب می باشد که به آنها منتسب هستند و بنای مذهب خود را بر اساس امامت آنها بنا نهاده اند."

۱۴. عبد الباقي العمري (م ۱۲۷۸ ه): صاحب "الترياق الفاروقی" می گوید: "اگر می ترسی از ستمکاری یا مکاری مصیبتی به تو برسد، بر دامن رضا فرزند کاظم بن صادق بن باقر چنگ بزن."

۱۵. حافظ حسین کربلائی تبریزی (م ۹۹۴ ه): صاحب روضات الجنان و جنات الجنان درباره امام رضا (علیه السلام) می گوید: شهید خاکی خراسان امام طیب و طاهر* علی بن موسی بن جعفر محمد باقر "چون هیچ کلامی بی ذکر اسامی سامی حضرات ائمه معصومین (علیها السلام) زیب و زینت نیافته و هیچ پیامی بی نام نامی ایشان اتمام و انجام نپذیرد، و این کتاب مبنی بر ذکر زیارت قبور عزیزانی است که همگی فیض و کرامت از باطن شریف این حضرات گرفته اند و هرچه از عالم غیب بدیشان رسیده به یمن متابعت ایشان یافته اند حضرت امام رضا علیه التحية والشنا امام هشتم از ائمه اثنی عشر است."

"وفي جامع الاصول في ذكر الرضا، انتهت اليه إمامة الشيعة في زمانه، وفضائله أكثر من أن تحصى."

"وی را فضائل و کرامت بسیار است، نه تنها امام امامیه است امام جن و انس هم است."

"ابوالصلت عبد السلام بن صالح هروی" روایت کرد که: عالم تر از علی بن موسی

(۱۲۹۴)

الرضا (علیه السلام) در عالم کسی نبود. وقتی مأمون جمیع علمای عهد خود از تمام ادیان از گیر و یهود و ترسا و مسلمان و متکلمان و مناظران را حاضر ساخت از آن حضرت سؤالاتی کردند جواب همه را آنچنان فرمود که همه اقرار کردند به فضل و علم او و قصور علم خود.

و "محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر (علیه السلام)" از پدرش روایت کرد که: موسی بن جعفر پسران خود را جمع ساخت و فرمود: برادر شما علی رضا (علیه السلام)، عالم آل محمد است از او پرسید از هر چه شما را مشکل بود و هر چه گوید شما آن را نگاه دارید که پدرم جعفر بن محمد بارها مرا گفته است که: عالم آل محمد در صلب تست و کاشکی او را دریافتمی که او همنام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است.... در باب زیارت حضرت رضا (علیه السلام) اخبار و آثار واقع است و در فصل الخطاب مذکور است: "عن رسول الله (صلی الله علیه وآله) انه قال: ستدفن بضعة مني بأرض خراسان مازارها مکروب الا نفس الله تعالی کرته ولا مذنب الا غفر الله تعالی ذنوبه." به زودی پارهء تن من در سرزمینی به نام "خراسان" مدفون می گردد. هیچ دردمندی او را زیارت نمی کند مگر آنکه خداوند متعال گشایشی در امر او ایجاد می کند و هیچ گناهکاری (با قصد توبه) او را زیارت نمی کند جز آنکه خدای متعال گناهان او را مآمرزد.

از امام علی بن النقی (علیه السلام) روایت شده است: کسی که امام رضا را زیارت کند و در مسیر زیارت امارت قطره ای از آسمان به او برسد خداوند متعال بدن او را به آتش حرام می سازد". (۱)

وعن علی بن محمد بن الرضا النقی الهادی (علیه السلام) انه قال: "من زار الرضا فأصابه في طريقه قطرة من السماء حرم الله تعالی جسده علی النار".

"حافظ کربلائی پس از نقل زیارت جامعه از امام رضا (علیه السلام) که به وسیله آن می توان هر يك از ائمه هدی را زیارت کرد و در روضهء رضوان هر يك از حضرات، آن را

خواند، زیارت
نامهء مخصوص به حضرت رضا را نیز تیمنا و تبرکا نوشته است، در پایان تذکر داده
است

۱. شاید منظور آن باشد در مسیر زیارت به يك آفت آسمانی برخورد کند و در راه به راحت و
تعب بیافتد خداوند جزای او را بهشت قرار می دهد.

که: مخفی نماند که ولایت علم باطن است و وراثت علم ظاهر، و امامت علم باطن و ظاهر و وصایت حفظ سلسله باطن و خلافت حفظ سلسله ظاهر. و به حضرات ائمه

معصومین (علیها السلام) جمیع این مراتب به کمال و تمام از حضرت رسول و سایر آباء و اجداد عظام کرام ایصال و اتصال یافته و از هر یک از ایشان، این مراتب به یکی از اولاد امجاد

رسیده و او را امام و وصی و وارث و خلیفه گویند " (۱)

۱۶. احمد بن یوسف ابوالعباس قرمانی (م ۱۰۱۹ هـ): صاحب کتاب " اخبار الدول ... " درباره این امام همام می گوید: " و کانت مناقبه علیة وصفاته سنیه... و کراماته کثیرة

و مناقبه شهیره، و کان قلیل النوم، کثیر الصوم، و کان جلوسه فی الصیف علی حصیر، و فی الشتاء علی جلد شاة " (۲)

" فضائلش برجسته و صفاتش بلند و والا و کراماتش فراوان و مناقبش مشهور او کم می خوابید و روزه زیاد می گرفت و در تابستان روی حصیر می نشست و در زمستان روی پوست گوسفند "

۱۷. یوسف بن اسماعیل نبهانی (م ۱۳۵۰ هـ): صاحب " کرامات الأولیاء " می گوید:

" علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق. أحد أكابر الأئمة، ومصاییح الأمة من أهل بیت النبوة و معادن العلم و العرفان و الکرّم و الفتوة، کان عظیم القدر مشهور الذکر وله کرامات کثیرة منها: انه قال لرجل صحیح سلیم: استعدلما لا بد منه. فمات بعد ثلاثه

ایام رواه الحاکم " (۳)

" علی الرضا فرزند موسی کاظم و... یکی از بزرگان ائمه و یکی از مشعلهای هدایت برای

امت از اهل بیت نبوت و معادن علم و عرفان و کرم و جوانمردی بود و از لحاظ قدر و

منزلت والاتر و مشهورتر از آن است که ذکر شود و او را کرامات فراوانی است از جمله این

که به یک مرد صحیح و سالم فرمود: به آنچه راه گریزی از آن نیست خود را آماده کن. آن

-
١. روضات الجنان، روضهء هشتم، ج ٢، ص ٣٧٢ - ٣٧٨.
 ٢. اخبار الدول، ص ١١٤.
 ٣. جامع كرامات الأولياء، ص ٣١١.

مرد پس از سه روز فوت کرد. حاکم آن را روایت کرده است ".
۱۸. فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی (م ۹۲۷): در شرح صلوات بر امام رضا
(علیه السلام)

می نویسد: " اللهم صل و سلم على الإمام الثامن، السيد الحسان، السند البرهان حجة
الله

على الإنس والجان، الذى هو لجند الأولياء سلطان، صاحب المروة والجود و الإحسان
المتألّی فيه أنوار النبى عند عين العیان، رافع معالم التوحید، و ناصب ألویة الإیمان.
الراقى على درجات العلم والعرفان. صاحب منقبة قوله (صلى الله عليه وآله): " ستدفن
بضعة مني بأرض

خراسان " المستخرج بالجفر والجامعة ما يكون وما كان، المقول في شرف آبائه: ستة
آبائه كلهم أفضل من شرب صوب العنان، المقتدى برسول الله في كل حال وفي كل
شأن، أبى الحسن على بن موسى الرضا (عليه السلام) الإمام القائم الثامن، الشهيد
بالسم في الغم
والبؤس المدفون بمشهد طوس ".
" بار خدایا! درود و صلوات بر امام هشتم فرست، آن بزرگواری که مهتر نیکو
خصال،

نیکوکار، نیکو سیرت (اشاره به این است که آن حضرت جامع انواع محاسن صوری
و

معنوی و مکارم خلقی و خلقی بود و گویا نیکوئی، صفت ذات اوست و احسان،
صناعت و

پیشه او) او حجت خدای تعالی بر انس و جان است (بر انس و جن اند. روایت
کرده اند

همچنان که انسانها از آن حضرت تلقی علوم و معارف مکرده اند، آنچه نیز در
صحبت آن

حضرت حاضر می شده اند و علوم و معارف از آن حضرت فرا می گرفته اند و
قواعد دین

می آموخته اند. پس آن حضرت حجت خدای تعالی بر انس و جن می باشد) و آن
حضرت

بر لشکر اولیاء سلطان است و صاحب مروت و سخاوت و احسان است وصف
کامل

بوده اند، و لیکن آن حضرت را مزید اختصاص به این وصف بوده است و حکایت
جود و

بخشش و کرم آن حضرت، مشهور است.

انوار رسول اکرم بر سیمای مبارک آن حضرت ظاهر است، پرچمهای ایمان است. آن حضرت با بر بالاترین درجات علم و عرفان است. (چنانچه روایت کرده اند که جمیع طوائف از ارباب علم و معرفت از آن حضرت استفاده می کرده اند و مشکلات خود را از آن حضرت می پرسیدند، فقها مشکلات فقه و دقائق آن را از آن حضرت می آموخته اند و

اطباء معضلات علم ابدان را از آن حضرت اندوخته و حکماء معارف الهی را از انوار آن

حضرت استکشاف می کرده اند و عارفان آداب طریق حقیقت و اسرار و مکاشفات از اطوار

سلوک آن حضرت می یافته اند و مقتدای جمعی طوائف آن حضرت بوده است). آن حضرت صاحب منقبت فرموده رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است: " که زود باشد که پاره ای از تن من،

در خراسان دفن شود و هر کس او را زیارت کند مرا زیارت کرده است ". آن حضرت استخراج کننده است با جفر و جامعه آنچه را خواهد بود و آنچه بوده است.

و این اشاره است بدانکه آن حضرت علوم غیبیه را از جفر و جامعه استخراج می فرموده است و جفر و جامعه علمی است که مخصوص اهل البیت (علیه السلام) است و از جمله

علوم غریبه است و ایشان جفر کبیر که آن جامعهء جمعی علوم و اسرار و حکم است که از

آن احوال گذشته و آینده را استنباط می کرده اند. در شرف پدران آن حضرت گفته شده:

هر شش پدرش هر يك از فاضل ترین تمام اهل عالمند. آن حضرت اقتدا کننده به رسول

خدا (صلی الله علیه وآله) است در هر حالی و در هر کاری و شأنی که آن حضرت را پیش آمده. کنیت آن

حضرت " ابوالحسن " و لقبش " رضا " است و از القاب آن حضرت " امام قائم ثامن " است.

(اشاره به آن حدیث است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در بارهء دوازده امام فرموده است که هشتم ایشان

امام موعود ایشان خواهد بود). آن حضرت در اثر سم شهادت یافته و در " طوس " مدفون

گردید هزار هزار بار لعنت خدای تعالی، بلکه به عدد علم خدای تعالی بر آن کس باد که آن

حضرت را زهر داد و به کشتن او راضی شد و در آن شریک شد و بدان امر کرد و بر هر کس

که بدان راضی باشد، تا روز قیامت. صلوات الله وسلامه علیه و تحیاته و رضوانه علی تلك

الروضة المقدسة ورزقنا زيارتها وعمر بالأنوار الإلهية والقنوض القدسية عمارتها. (١)

١. وسيلة الخادم الى المخدوم، ص ٢٢٣ - ٢٤٢.

بخش سوم
امام رضا (علیه السلام) در پیشگاه قرآن

(۱۲۹۹)

بخش سوم / امام رضا (ع) در پیشگاه قرآن...
امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به علت موقعیت خاص سیاسی و اجتماعی،
بیشتر مورد
سوال و جواب قرآنی قرار گرفته است چون گاهی به عنوان آزمایش، جلسات و
مناظرات
بحث و گفتگو تشکیل میشد و امام (علیه السلام) پاسخگوی شبهات قرآنی و معارف
اسلامی
مگردید حدیثی را که رئیس المحدثین شیخ صدوق (قدس سره) در مورد توحید و
یکتائی
پروردگار از آن بزرگوار نقل کرده است فشرده‌ای از آموزه‌های قرآنی او را نشان
مدهد. و
ما ترجمه آن را می آوریم:
۱. معرفت و شناخت خدا
سرآغاز عبادت خدا، معرفت و شناخت او است و ریشهء معرفت هم توحید و یکتا
دانستن پروردگار متعال میباشد استمرار نظام توحیدی و اختلال پیدا نکردن در مقام
توحید پروردگار متعال، با نفی صفات از او میسر میشود زیرا عقول شهادت مدهند.
که
هر صفت و موصوفی قهرا مخلوق و آفریده شده هستند و هر موصوفی خود گواهی
مدهد بالطبع که: برای او خالق می باشد و آن خالق هم نمیشود خود صفت یا
موصوف
باشد و برای شهادت دادن هر صفت و موصوفی به تحقیق قرین شدن یکی از آنها
پهلوی
دیگری و شهادت اقتران، بر حدوث آنها، لازم است حدوثی که در مقابل ازلیت بوده
و با
همدیگر در يك جا جمع نمی شوند.
پس نشناخته است خدا را کسی که بسبب تشبیه کردن او به چیز دیگر ذات او را
بشناسد. و به توحید او نرسیده است کسی که می خواهد حقیقت و جوهر وجود او
را به
دست آورد و حقیقت و واقعیت او را نیافته است کسی که بوسیله تمثیل و تشبیه به
چیزهای مناسب، با او قدم بردارد. و او را تصدیق نکرده است کسی که او را پایان
پذیر بداند

(1301)

و او را اراده نکرده است کسی او را در چارچوب وهم و خیال گنجانده باشد... ".
(۱)

۲. روش تفسیری او

امام رضا (علیه السلام) از آباء و نیاکان خویش از رسول الله (صلی الله علیه وآله) روایت کرده است: " که خداوند فرمود: به من ایمان نیاورده است آن کس که سخن مرا با رأی و نظر خویش تفسیر نماید.

و مرا نشناخته است کسی که مرا به آفریدهء خودم تشبیه نماید. و در دین و آئین من نیست کسی که قیاس را در دین من، به کار ببرد... ". (۲)

۳. دربارهء توحید و خداشناسی

" محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق واعظ نیشابوری در شهر نیشابور روایت کرده است که ابوعلی حسن بن علی خزر جی انصاری سعدی (سعیدی) گفت که عبد السلام بن

صالح اباصلت هروی روایت نمود که همراه علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به هنگام ورود به شهر

نیشابور بودم او در حالی که به استر خاکستری رنگ، سوار شده بود، تعدادی از اهل علم

نیشابور که در جمع آنان: احمد بن حرب، یحیی بن یحیی، اسحاق بن راهویه، و جمعی

دیگر نیز بودند در محل " مربعه " در حالی که لجام استر او را گرفته بودند پس به او عرض

کردند تو را به حق آباء و اجداد طاهرین خود، حدیثی را به ما بازگو نما پس امام رضا (علیه السلام) سر

از عماریه و هودج بیرون آوردند در حالی که ردائی از خز را بر تن داشتند فرمودند: پدرم

عبد صالح، موسی بن جعفر روایت نمود: که جدم جعفر بن محمد الصادق به او روایت

کرد و او از پدرش محمد بن علی باقر علوم انبیاء (صلوات الله علیهم) روایت کرد و او از

پدرش علی بن الحسین سید العابدین و او از پدرش سید جوانان بهشتی حسین بن علی و او از پدرش علی بن ابیطالب که فرمود از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم:

که خداوند متعال

می فرماید: " من الله آفرینندهء شما هستم جز من، معبود و آفریدگاری نیست پس

تنها به
آفریدگار خود عبادت کنید " در تفسیر آن فرمودند: کسی از شما که شهادت بر
یکتائی او را
با اخلاص انجام دهد او وارد دژ و قلعهء من خواهد شد و کسی که وارد قلعه و دژ
من شد از

-
۱. التوحید ص ۹۸، حدیث ۲۳.
 ۲. التوحید صدوق ص ۲۵۴، حدیث ۲۴.

عذاب من ایمن خواهد بود...".

در پایان حدیث آمده است هنگامی که کاروان عبور نمود پس ندا در داد که این شهادت، شرائط و حدودی دارد و من، یکی از شرائط آن هستم. مؤلف کتاب توحید می افزاید: از شرائط توحید آنست که اقرار به امامت امام رضا (علیه السلام)

هم داشته باشد که او از سوی پروردگار، امام و پیشوای مفترض الطاعة بر بندگان می باشد.

۴. شرك و كفر

محمد بن موسی بن متوکل (قدس سره) روایت کرده است که علی بن حسین سعدآبادی روایت

نمود که احمد بن ابی عبد الله برقی از داود بن قاسم نقل کرد که از علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

شنیدم که می فرماید: " فردی که خدا را به مخلوق خویش تشبیه نماید، او مشرک و دوگانه

پرست است، و فردی که او را با مکان و جا توصیف نماید، او کافر است و کسی که به او

چیزی را نسبت دهد که خداوند از آن نهی و قدغن نموده است، پس او دروغگو است

سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: " افتراء و دروغ را به خدا کسانی می بندند که به آیات

خدا ایمان و اعتقاد نمی ورزند و آنان همان دروغگویان می باشند ". (۱)

۵. در مورد صفات ثبوتی و سلبی خدا

راوی گوید به محضر امام رضا (علیه السلام) وارد شدم پس به من فرمود به عباسی بگو، که از

گفتگو در مورد توحید و مطالب کلامی خودداری نماید و با مردم آنگونه سخن بگوید که

شناخت قلبی دارند و از چیزهایی که انکار دارند خودداری ورزد.

هنگامی که از خداشناسی پرسیدند پس بگو آنچه خدا فرموده است: بگو او خدای یکتا، خدای صمد و بخشنده است که نه والد و نه مولود است و نه نظیر

و کفوی

دارد. هنگامی که از کیفیت وجودی او سوال نمودند، پس بگو آنچه خداوند فرموده

است " مانند او وجود ندارد ".

و هنگامی که از شنوائی او پرسیدند پس بگو " او شنوا و دانا است " پس با مردم
آنچنان

۱. تحف العقول ص ۵۰.

سخن بگو که از مکتب اهل بیت (علیه السلام) شناخت و معرفت دارند نه به سبک دیگر.

۶. در مورد رؤیت خدا

راوی گوید: از ابوالحسن امام رضا (علیه السلام) پرسیدم آیا پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آفریدگار خود را دیده است؟

امام در پاسخ فرمودند: آری او را نه به چشم بلکه با بصیرت دل خود دیده است آیا قول

پروردگار را شنیده ای که می فرماید: " دل آنچه را که دیده بود دروغ بازگو نکرده است، نه با

چشم و بصر، ولی با دیدهء بصیرت و قلب مشاهده کرده است ".

۷. سؤالات مأمون

روزی مأمون برای آنکه از حدود دانش خدا دادی آن حضرت، در تفسیر آیات آگاه شود، تفسیر برخی آیات را از امام (علیه السلام) پرسید که از آن جمله: آیه شریفه * (وهو

الذی خلق السموات والأرض فی ستة أيام وکان عرشه علی الماء لیلوکم ایکم أحسن عملاً) * . (۱)

امام (علیه السلام) فرمود: خداوند تبارک و تعالی عرش و آب و فرشتگان را پیش از آفرینش

آسمانها و زمین آفرید، و در این هنگام فرشتگان، از وجود خود و عرش و آب بر هستی

خداوند متعال استدلال می کردند، سپس عرش را بر آب قرار داد، تا قدرت خود را بر

فرشتگان آشکار سازد و بدانند که او بر همه چیز تواناست، پس از آن با قدرت خویش

عرش را از جای خود انتقال داد و آن را بالا برد و بر زیر آسمانهای هفتگانه قرار داد، سپس

آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید. و او در این هنگام بر عرش خود استیلا داشت و

می توانست آنها را در یک چشم به هم زدن بیافریند لیکن آنها را در شش روز آفرید که به

فرشتگان آفرینش تدریجی برخی از آفریدگانش را بنمایاند، تا به حدوث آنچه یکی پس از

دیگری حادث می شود بر خدا استدلال کنند، و نیز خداوند عرش را نه به آن سبب،
که
بدان نیاز داشت نیافرید، زیرا او بی نیاز از عرش و از همه آن چیزهایی است که
آفریده

۱. سوره نحل آیه ۱۰۵.

است، او به قرار داشتن و استوار بر چیزی، توصیف و تعریف نمی شود زیرا او جسم نیست،

و از اوصاف آفریدگان منزّه و مبرا است.

و اما معنای قول خداوند متعال در * (... لیلو کم ایکم أحسن عملا) * (۱) این است که

آدمیان، را بیافرید تا آن را به وسیله طاعت و عبادت خود بیازماید، و این آزمایش از باب

امتحان و تجربه نیست، زیرا او همیشه به همه چیز دانا است.

تأویلی که امام (علیه السلام) درباره آفرینش آسمانها و زمین در مدت شش روز بیان فرموده

است به اعتقاد ما بهترین توجیهی است که از این مطلب شده است، زیرا آفرینش و ایجاد

تدریجی بیش از خلق و ابداع دفعی، شعور و احساس انسان را متوجه عظمت آفریننده و

پدید آورنده جهان می سازد، و به آن کشش و توسعه می دهد.

همچنین مأمون معنای سخن خداوند متعال را در این آیه شریفه از امام (علیه السلام) پرسید: *

(ولو شاء ربك لامن في الأرض كلهم جميعا، افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین و ما کان لنفس أن تومن إلا بإذن الله) * . (۲)

امام رضا (علیه السلام) از طریق پدران بزرگوارش نقل فرموده: که مسلمانان به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)

عرض کردند ای رسول خدا! اگر آنانی را که بر آنها قدرت و توانایی داری به پذیرش اسلام

مجبور کنی، شمار ما افزون می گردد و بر دشمنان غلبه می یابیم، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

من نمی خواهم خدا را دیدار کنم در حالی که چیزی از پیش خود پدید آورده باشم، که در

ان به من دستوری نداده است، و من از متکلفان و بدعت گذاران نیستم، پس از آن خداوند متعال این آیه را نازل فرمود، که *

(ولو شاء ربك لأمن من الارض کلهم جميعا

أفانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین) * (۳) یعنی اگر پروردگار تو می خواست، همگی

مردم روی زمین ایمان بیاورند ایمان می آوردند، و این بدین طریق بود که آنان را در دنیا

به قبول ایمان مجبور کند، چنان که در آخرت با مشاهده عذاب ایمان می آوردند،
و اگر

۱. غافر، آیه ۴۰.

۲. یونس، آیه ۹۹.

۳. یونس، آیه ۹۹.

چنین کنم، بندگانم استحقاق ثواب و پاداش مرا نخواهد داشت، لیکن می خواهم آزاد و

بی هیچ نوع اجبار، ایمان بیاورند تا استحقاق قرب و کرامت مرا پیدا کنند، و شایستگی

زندگی دائمی را در بهشت جاویدان، به دست آورند.

وقول خداوند متعال در آیه شریفه * (و ما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله كتابا مؤجلا) * (۱) به این معنا نیست که خداوند متعال ایمان را بر نفس آدمی منع و حرام فرموده

باشد، بلکه مقصود این است که نفس جز به اذن و اجازه خدا، ایمان نمی آورد و اذن خدا،

امر اوست به ایمان مادامی که نفس مکلف و فرمانبردار است.

امام در تفسیر قول خداوند متعال در پاسخ سوال مأمون در آیه * (الذی جعل الأرض فراشا والسماء بناء) * (۲) فرموده است:

یعنی زمین را با طبایع و ابدان شما سازگار و موافق قرار داد، و آن را گرم و سوزان نساخت تا شما را بسوزاند. و بسیار سرد قرار نداد تا شما را منجمد گرداند، هوای آن را زیاد

خوشبو نکرد تا سرهای شما به درد آید، و زیاد بدبو نساخت تا شما را هلاک کند، آن را

مانند آب نرم و روان قرار نداد تا در آن غرق شوید، و خیلی سخت و سفت نیافرید تا نتوانید

خانه و بنا و قبر مردگان در آن سازید، بلکه خداوند متعال بخشی از آن را به اندازه ای که از

آن سود برید، و آرامش یابید و بدن‌ها و خانه‌هایتان بر آن قرار گیرد، سفت و سخت آفرید،

و در آن خانه‌ها و گورهایتان، فراهم و برای شما سود بسیار مقرر فرمود، از این رو در آیه

شریفه فرموده است زمین را بستر مناسب، برای شما قرار داد، سپس امام (علیه السلام) " و السماء

بناء... " یعنی بر بالای سر شما آسمان را سقفی محفوظ بنا کرد، و خورشید و ماه و

ستارگان آسمان را برای مصلحت و منفعت شما، به چرخش و گردش درآورده، و * (أنزل

من السماء ماء) * (۳) یعنی باران را از بالا نازل ساخت تا بر قله‌ها و کوه‌ها و بلندیها و

تپه‌ها و
درون گودالها فرود آید، سپس آن را به صورت بارانهای درشت قطره قطره و
پیوسته، یا

-
۱. آل عمران آیه ۱۴۵.
 ۲. سوره بقره آیه ۲۲.
 ۳. الرعد آیه ۱۷.

بارانهای ریز دانه و نم نم، در همه جا پخش و ریزان کرد، تا زمینهایتان و درختان و میوه

جات و محصولات شما نابود نشود. پس از آن خداوند متعال فرموده است *

(فأخرج به من

الثمرات رزقا لكم) * (۱) یعنی به سبب آنچه از زمین برای شما بیرون می آورد و

روزی شما

می گرداند برای خدا شريك قرار ندهید، و بتان را که نمی فهمند و نمشنوند و

نمیبینند

و توانایی بر کاری ندارند شبیه و مانند بر او شناسید، و خود بدانید که در برابر

نعمتهای

بزرگی که خداوند تبارك و تعالی روزی بندگان خویش فرموده است، اینها توان

چیزی

را ندارند.

بیان گسترده امام (علیه السلام) در تفسیر آیه، معنای آن را چنان ساده و روشن می

کند که هر

کسی هر چند کودن و بی استعداد باشد، زیبایی و ظرافت و ابداع آن را احساس می

کند.

امام رضا (علیه السلام) دقایق مهمی را که در برخی از آیات وجود دارد و از لحاظ

فهم نکات

حکمت آمیز آنها سؤال برانگیز است چنان که در همین آیه اخیر بود، به گونه ای

توجیه و

تعلیل می فرمود که در تمام آنها، عمق بی پایان اعجازی که قرآن مجید داراست

آشکار می شد.

و یکی دیگر از پرسشهای مأمون از امام (علیه السلام) این بود که پرسید:

ای فرزند پیامبر خدا، آیا این سخن شما نیست که پیامبران معصومند؟ امام (علیه

السلام)

فرمود: آری.

مأمون عرض کرد: معنای قول خدای متعال در آیه * (فعضی آدم ربه فغوی) * (۲)

چیست؟

امام (علیه السلام) آیه را این گونه تفسیر و توجیه فرمودند: که خداوند آدم و حوا را

تنها از نزدیک

شدن به درخت مورد نظر نهی فرموده بود و از خوردن میوه آن درخت و آنچه از

جنس آن

باشد، منع نفرموده بود، و آدم و حوا در خودداری از نزدیک شدن به آن درخت، امر الهی را امتثال کردند، و لیکن شیطان حقیقت را بر آنان، مشتبه ساخت و از آنان خواست که از

-
۱. انعام آیه ۹۹.
 ۲. سوره طه آیه ۱۲۱.

میوه درخت دیگری که از جنس درخت مورد نهی بود، تناول کنند، و برای آنها سوگند خورد که خداوند آنان را از خوردن هر میوه ای که از ثمره آن درخت همجنس باشد، نهی فرموده است و او خیر خواه آنهاست، آدم و حوا به سوگند او، اطمینان پیدا کردند و از میوه درخت دیگری که با آن همجنس بود، خوردند، و این عمل پیش از آن بود که آدم به پیامبری برگزیده شود و به دنیا هبوط کند، و آنچه را که مرتکب شده بود، گناه کبیره ای نبود که به سبب آن مستوجب آتش دوزخ شود، بلکه از صغایر بود، که برای پیامبران، پیش از بعثت آنان، جایز و روا است، و هنگامی که آدم را خداوند به پیامبری برگزید معصوم بود و روا نبود که هیچ گونه گناهی چه صغیره و چه کبیره از او سرزند، چنان که خداوند عزوجل در این باره فرموده است: * (وعصى آدم ربه فغوى، ثم اجتباه ربه فتاب علیه، فهدى) * . (۱)

۸. شك و تردید ابراهیم خلیل (علیه السلام)
 مأمون از آن حضرت درباره ابراهیم خلیل الرحمن (علیه السلام) و عبور او از مرحله شك پرسید، چنان که ظاهر قرآن است در جایی که از ابراهیم (علیه السلام) سخن می گوید اشاره می کند که پس از آن حق بر او آشکار شد و بدان ایمان آورد. می فرماید: * (فلما جن علیه اللیل رأى کوکبا قال هذا ربی فلما أفل قال إنی لا احب الافلین، فلما رأى القمر بازغا قال هذا ربی، فلما أفل قال لئن لن یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین، فلما رأى الشمس بازغة قال هذا أكبر، فلما أفلت قال یا قوم إنی برئ مما تشرکون، إنی وجهت وجهی للذی فطر السموات والأرض حنیفا وما أنا من المشرکین) * . (۲)

امام (علیه السلام) پاسخ می دهد: که ابراهیم (علیه السلام) در وادی شك به خدا گام ننهاده است، و خلاصه، داستان این است که او در زمانی مزینسته است که سه گونه پرستش زهره، پرستش

ماه،
و پرستش خورشید، وجود داشت گرایش مرحله به مرحله ی ابراهیم (علیه السلام) به
این مذاهب،
پیش از آن که ایمان خود را به خداوند آشکار کند، به طور ظاهری و برای کسب
آگاهی و

۱. سوره طه آیه ۱۲۱ - ۱۲۲.

۲. سوره انعام آیه ۷۶.

رد و انکار ستاره پرستان بوده تا از این طریق فساد عقیده ی هر کدام را برای دیگری آشکار سازد، نه این که در هر مرحله اعتقاد آنها را پذیرفته و به آن مذهب ایمان واقعی

پیدا کرده باشد، بلکه او می خواسته است از طریق استدلال عینی، با روحی که سرشار از ایمان به خدا بوده، فساد آنچه را که مردم زمانش، به صورت دین و عقیده بدان پای بند

بودند، به آنان ثابت کند، و مدلل سازد که زهره و ماه و خورشید و امثال اینها، در معرض

دگرگونی و تغییر، و دستخوش طلوع و افولند و شایستگی پرستش را ندارند، زیرا اینها

صفات مخلوقات می باشند. و امام (علیه السلام) به سخن خود این گونه ادامه می دهد که این رفتار و

گفتار ابراهیم خلیل، به دلیل قول خداوند متعال در قرآن مجید است که * (وتلك حجتنا

آتیناها إبراهیم علی قومه) * (۱) به الهام پروردگار متعال بوده است، بنابر این آنچه از وقوع

یافته است، صرف استدلال بر گفتار خویش درباره بطلان عبادات آنها، و پرستش خدایان

جز خداوند یگانه می باشد، و این روش استدلال، از شیوه های جالب قرآن در زمینه دعوت به ایمان است.

۹. نسبت نومیدی به پیامبران (علیها السلام)

همچنین مأمون از امام (علیه السلام) درباره قول خداوند متعال که * (حتى إذا استیأس

الرسل، وظنوا أنهم قد کذبوا جائهم نصرنا) * (۲) می پرسد:

شبهه ای که درباره این آیه وجود دارد، نسبت یأس دادن به پیامبران است، که پس از

آن خداوند به آنها وعده یاری و پیروزی داده است آنگاه که از نرسیدن آن دچار نومیدی

شده اند، در حالی که مایوس شدن از خدا، کفر است چنان که فرموده است *

(ولاتیأسوا

من روح الله، إنه لا یأس من روح الله إلا القوم الکافرون) * (۳) به راستی چگونه ممکن است

بر قلب رسول با نبی یأس و نومیدی از خدا دست دهد، در حالی که به مقتضای آیه شریفه ای که ذکر شد این گناه جز از دل کافر بر نمی خیزد، و چه گناهی بزرگتر از کفر به

-
۱. انعام آیه ۸۳.
 ۲. یوسف آیه ۱۱۰.
 ۳. یوسف آیه ۸۷.

خداست؟ و ظاهرا زمان یأس طبق صریح آیه پس از بعثت آنان به پیامبری و نزول وحی به آنان بوده است.

امام (علیه السلام) پاسخی می دهد که یأس در آیهء شریفه به نصر پروردگار که به پیامبران وعده

داده شده متعلق نیست بلکه مربوط به نومییدی از ایمان آوردن مردم است، و آنها فرستادگان خدا به سوی مردمند، تا اینکه آنان را دعوت کنند که به خدا ایمان آورند، و از

پرستش خدایانی، جز خدای یکتا و کفر و نافرمانی او باز گردند، بنابر این تفسیر آیه چنین

است: " پس از آن که پیامبران از ایمان آوردن قوم خود، نومید شدند، و قوم پنداشتند که

به پیامبران دروغ گفته شده است یاری ما به آنان فرا رسید. و با این بیان امام (علیه السلام) شبهه ای

که از ظاهر آیه به نظر می رسد بر طرف شد ".
۱۰. دست خدا، قدرت اوست

در قرآن آیاتی است که ظاهر آنها گویای این پنداری است که خداوند مانند انسان، دارای اعضا و جوارح می باشد که به وسیله آنها نیاز خود را بر طرف می سازد، چنان که در

آنجا که خداوند شیطان را پس از امر به سجده بر آدم و خودداری او، مورد خطاب قرار

می دهد، می فرماید: * (ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي) * (۱) و همچنین در آن جا که

فرموده است: * (يوم يكشف عن ساق، ويدعون إلى السجود فلا يستطيعون) * (۲) اما امام (علیه السلام) " ید " را به معنای قدرت تفسیر می کند و می فرماید، آیه شریفه به این معناست

که: چه چیز تو را بازداشت از این که سجده نکنی بر چیزی که من آن را به قوت و قدرت

خود آفریدم، بنابر این چنان که از ظاهر آیه تصور می شود، خدا دارای دست و پا یا چشم

یا اعضای از این گونه که او را مانند انسان محدود نماید، نیست، و آنچه از این قبیل در

نصوص آمده باشد باید به معنایی که متناسب با تنزیه حق تعالی است و ذات مقدس او

منزه از آنست، تأویل گردد. امام (علیه السلام) ساق را در آیه شریفه به حجابی از نور تعبیر و آیه را چنین تفسیر می کند که هنگامی که حجاب برداشته می شود، مؤمنان به سجده

۱. أعراف آیه ۱۲.

۲. القلم آیه ۴۲.

می افتند، و پشت منافقان، سخت می شود و قادر به سجود نمی گردند.

۱۱. علتها و معلولها

امام (علیه السلام) برای دریافت مقصود کتاب خدا، این گونه، طریق امن و روش

سالم و بی

خطری را برای ما که می خواهیم آیات قرآنی را به امانت و تدبر تفسیر کنیم، ترسیم می کند. و ما را با حقایق عالییه قرآنی آشنا می سازد. امام رضا (علیه السلام) در تفسیر برخی از آیات

فرمودند: پیروی از عوامل خاصی، موجب آثار و نتایج ویژه ای است:

۱. پیروی از نفس، موجب ندامت و پشیمانی است آنچنان که در داستان فرزندان آدم

است که " فطوعت له نفسه " (۱) پس از نفس خود پیروی و اطاعت نمودند و آن ندامت و

پشیمانی را بار آوردند.

۲. در متابعت هوای نفس، ذلت و زبونی است آنچنان که در مورد " بلعم باعورا " آمده

است: " واتبع هواه فمثله كمثل الكلب " (۲) او از هوای نفس خود پیروی نمود پس سرگذشت او همانند سرگذشت سگ می باشد که در پی مطامع خویش می باشد.

۳. در پیروی شهوات، کفر والحاد وجود دارد آنچنان که در قصه کفار آمده است: " واتبعوا الشهوات " (۳) آنان از شهوات خود پیروی نمودند.

۴. پیروی شیطان، آتش و عذاب در پی دارد: " و إن عبادی لیس لك علیهم سلطان " (۴)

به بندگان خاص من تسلط نخواهی داشت ولی افرادی که به آنان تسلط پیدا کرده ای داخل در آتش هستند.

۵. در پیروی فرعونها و ستمگران، همراهی و با هم بودن با آنان نهفته است " یوم ندعواکل أناس بآمامهم " (۵) در روز قیامت مردم را با پیشوایان خود فرا می خوانیم.

۶. در پیروی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) محبت خدا و دوستی او نهفته است: " فأتبعونی یحببکم

۱. سوره مائده آیه ۳۰.

۲. اعراف آیه ۱۷۶.

۳. سوره مریم آیه ۵۹.

۴. سوره الحجر آیه ۴۲.

۵. سوره اسراء آیه ۷۱.

(131)

الله " (۱) از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته‌نی نماید.
 ۷. در متابعت اهل بیت (علیه السلام) محشور شدن با آنان نهفته است " الذین آمنوا
 واتبعتهم
 ذریتهم " (۲) آنان که ایمان آوردند و نسل آنان نیز از آنان پیروی نمودند، یعنی عامل
 محشور بودن ذریه، پیروی از عقائد و نظریات آنان می باشد. (۳)
 ۱۲. آیا روز جلوتر است یا شب
 اشعث بن حاتم در مهمانی مأمون از امام رضا (علیه السلام) پرسیدند: آیا روز جلوتر
 خلق شده
 است یا شب؟ امام (علیه السلام) فرمودند: آیا از قرآن پاسخ بگویم یا از حساب و
 هیئت؟
 فضل گفت: چه بهتر از هر دو. امام (علیه السلام) فرمودند: می دانید طالع دنیا، برج
 سرطان است
 و کواکب در موضع شرف آنها قرار دارد پس " رجل " در " برج المیزان " و مشتری
 در برج
 " سرطان " و آفتاب در برج " حمل " و ماه در برج " ثور " قرار دارد پس این موضع
 گیری
 دلالت می کند که خورشید در حمل در درجه دهم در وسط آسمان قرار دارد و این
 امر
 موجب آنست که روز جلوتر از شب خلق شده است. (۴) و اما دلیل قرآنی آنست
 که خداوند
 متعال می فرماید: " لالشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولاللیل سابق النهار، وکل فی
 فلك یسبحون " (۵) نه خورشید می تواند به ماه برسد و نه شب می تواند جلوتر از
 روز باشد،
 هر کدام از آنها در مدار خود گردش دارند.
 البته تفاسیر و نمونه‌های تفسیری از آن بزرگوار فراوان نقل است بویژه در مطالب
 کلامی و عقیدتی که آن روز مورد نیاز مسلمانان نو عقیده و تازه مسلمان بود طالبان
 تفصیل می توانند به تفاسیر " المیزان " علامه طباطبایی و " منشور جاوید " استاد
 سبحانی و دیگر تفاسیر روز مراجعه فرمایند.

۱. آل عمران آیه ۳۱.

۲. سوره طور آیه ۲۱.

۳. المناقب ج ۴، ص ۳۵۹.

۴. البته این پاسخگویی بر حسب هیئت قدیم و مصطلح آن روز يك نوع پاسخ إقناعی می باشد.

۵. سوره یس آیه ۴۰.

(۱۳۱۲)

بخش چهارم
ولایت عهدی، یا یک بازی سیاسی

(۱۳۱۳)

بخش چهارم / ولایت عهدی، یا يك بازی سیاسی...
سالیان متمادی بود این سوال در ذهن نگارنده خلجان داشت که چرا امام رضا (علیه السلام)

ولایت عهدی مأمون را پذیرفت؟ با اینکه می دانست او خلیفه ی بر حق نیست، و پذیرش ولایت عهدی، نوعی تصحیح و تأیید ضمنی یا صحه گذاردن بر خلافاکاریهای مأمون

و دیگر خلفای عباسی می باشد.

امام رضا (علیه السلام) چرا به ایران آمد آیا نمی توانست، دعوت مأمون را ولو با شهادت و ایثار

جان، رد کند و تن به این دعوت سیاسی در ندهد؟
مبنای امامت و پیشوایی شیعه، انتخاب و گزینش الهی است نه انتصاب و گزینش مردمی؟ پس ولی عهدی و ولایت انتصابی به چه معنی است؟
سوالاتی بود که مدتها بی جواب بود هر چند کتابهای متعددی در این باره مطالعه شده بود ولی هیچکدام گره گشای مشکلم نبودند تا اینکه اخیرا به جزوه ای به قلم یکی از

نویسندگان معاصر، برخوردم که تا حدودی بازگشایندهء عقده ام بود از اینرو آن جزوه را با کسب اجازه از مؤلف گرامی اش در این بخش می آورم تا شاید مشکل دیگران را هم بازگشایی نماید و در پایان نظرات و دریافتهای خودم را بازگو می نمایم. باشد که مفید و آموزنده از آب درآید.

ولایت عهدی یا يك بازی سیاسی
علت مسافرت آن حضرت به ایران این بود که عبد الله معروف به " مأمون " هفتمین خلیفه از سلسلهء بنی عباس که فرزند دوم هارون بود (۱)، آن حضرت را به ایران دعوت کرد،

۱. خلفای بنی عباس ۳۷ تن بودند که از سال ۱۳۲ هجری تا ۶۵۴ دوران مستعصم حکومت را بنام اسلام در دست داشتند. پس از قیام ابومسلم علیه خلفای بنی امیه، اولین خلیفهء رسمی بنی عباس، عبد الله (احمد) سفاح بود، پس از او برادرش منصور خلیفه شد که بغداد را بنا کرد، و بعد به ترتیب مهدی، هادی، هارون، امین و مأمون سومین تا هفتمین آنان محسوب می شوند.

(۱۳۱۵)

البته دعوتی مصرانه و پیگیر که سرانجام به شهادت آن حضرت منجر گردید.
امین که برادر بزرگتر مأمون بود و مادرش " زبیده " بانوی اول دستگاه خلافت
هارون

بود، از طرف پدر به عنوان جانشین نخستین، تعیین شد و قرار بود برادرش مأمون بعد
از

او خلیفهء مسلمین گردد!

اما امین پس از مرگ هارون، که به خلافت رسید، در نظر گرفت خلافت اسلامی را
در

انحصار خاندان خود قرار دهد و نمی خواست طبق سفارش هارون، بعد از او
خلافت به

برادرش مأمون برسد، چون مأمون از طرف مادر نه از عرب بود و نه از بنی هاشم.
البته بر سر این موضوع، جنگ میان آن دو برادر در گرفت و در جریان همین زد و
خوردی که بین لشکریان او و طرفداران مأمون واقع شد، امین به قتل رسید و زمینه
برای

خلافت مأمون که به حمایت طرفداران ایرانی خود، بزرگترین مانع را برای احراز
مقام

خلافت، از میان برداشته بود، فراهم گردید.

مأمون در زمان پدرش از طرف وی والی خراسان بود. او بعد از درافتادن با برادرش
بر

سر خلافت و کشتن برادرش امین مرکز خلافت را از بغداد، به مرو انتقال داد.

مأمون به خیال خود با از بین رفتن برادرش امین و سرکوب کردن طرفداران او و
تبلیغات دامنه داری که هواخواهانش به نفع او انجام دادند، راه را بر ریاست مطلقهء
خود

هموار کرده بود، اما پس از این جریان، متوجه يك مسأله اساسی گردید و آن این بود
که

احراز مقام ریاست مطلقهء، کافی نیست و عمدهء کار، حسن ادارهء آن است و این
کار به

پشتوانهء اساسی نیازمند است.

دو نکتهء زیر، ذهن او را سخت به خود مشغول ساخته بود و می دانست که:

اولاً، دستگاه حاکمه از وجود يك رکن مهم علمی و معنوی که بتواند پشتوانهء حل
مشکلات از جهات مختلف باشد، خالی است. و این کمبود با علمای موجود در
دستگاه

خلافت عباسیان که غالباً متملق و بی مایه بودند تأمین نمی گردد. زیرا او به روحیات

و
درجهء همت متصدیان شاغلان امور علمی و دینی موجود آگاهی داشت و به خوبی
می دانست که مدعیان و مسندنشینان این کار، صلاحیت و جامعیت لازم را برای
انجام

این امور مهم ندارند.

ثانیا، جامعهء اسلامی آن روز عموما و گروه کثیری از مردم آگاه و خصوصا، طرفداران آل علی، توجه خاص به "علی بن موسی الرضا" دارند که بعد از شهادت پدرش مدت ۱۵ سال با درایت خاص این دوران درهم ریختگی جامعهء اسلامی را گذرانده بود و نفوذ و مقام و موقعیت خاصی از نظر معنوی و علمی در دلها داشت.

البته با اینکه معلوم بود امام رضا (علیه السلام) کسی نیست. که غافلگیر شود و فریب الفاظ و تعارفهای سطحی و توخالی را بخورد، اما مأمون پیش خود گمان می کرد که با این راه می تواند آرامشی را در قلمرو حکمرانی خود برقرار سازد و بهره برداریهایی بنماید و یا لاقلا با این اقدام خود، سرپوشی روی کارهایی که شده بود و یا در نظر بود انجام یابد بگذارد.

ترسیم گوشه ای از چهرهء اجتماعی آن روز خلافت برای اینکه تا اندازه ای به جو اجتماعی آن روز از نظر طرز رفتار حکام بنی عباس آشنا شویم، بد نیست به چند نمونه از طرز رفتار آنان و برنامه هاشان در مورد کسانی که ایشان را مزاحم ریاست و هوسبازیهای خود می دانستند اشاره شود.

در زمان هارون، افراد متعدد و گروههای بسیاری، به جرم خودداری از همکاریهای ستمگرانه و یا به بهانهء مخالفت با حکام و والیان امور، گرفتار آزار و ناراحتیهای گوناگون میشدند، به خصوص در مورد کسانی که کوچکترین بستگی و علاقه ای به امامان شیعه داشتند و محبت و دوستی نسبت به آل علی نشان می دادند حساسیت خاصی وجود داشت. اختیاراتی وسیع به متصدیان امور داده می شد، تا در ایذاء و شکنجهء آنان سپرند، گام تا جائی که مثلا به دستور یکی از والیان و فرمانداران که نامش "حمید بن قحطبه" بود، در يك شب ۶۰ نفر از اشخاص آزاده و بیگناه را که به زندان انداخته بودند سر

بريدند و به چاه افكندند. (۱)

۱. كتاب عيون اخبار الرضا (ع) مرحوم صدوق ج ۱، ص ۱۰۸.

همین شخص با اینکه به یحیی پسر عبد الله افطس که نوه موسی بن جعفر بود، امان داده بود که مزاحمتی برایش فراهم نمی آورد، پس از دستگیر ساختن او، دستور داد مرتباً روزی صد تازیانه به بدنش بزنند و بالأخره از گرسنگی او را کشتند و بعد هم بدنش را

زیر پایهء ساختمان قرار دادند!

خود عبد الله افطس نیز که برادر امام رضا (علیه السلام) بود در زمان هارون، به زندان افکنده شد

و مورد آزار قرار گرفت.

بدیهی است این گونه رفتارها، عکس العملهایی در افکار عامه داشت و نارضائی‌های عمیقی ایجاد کرده بود که در اولین فرصت مناسب، بیم هر گونه انفجار عظیمی، بر ضد

دستگاه خلافت عباسی می رفت.

اشاره با این نکته نیز لازم است که در خطه ایران، مردم نسبت به آل علی و امامان شیعه، علاقه و محبتی خاص داشتند و زمینهء مساعدی از نظر معنوی در دل‌های مردم ایران نسبت به علویین وجود داشت که در اینجا به طور اختصار از آن یاد می شود: ایرانیان آگاه و خیرخواه از حکومت‌های گذشتهء خود، خاطرات خوبی نداشتند، زیرا با آنان از طرف زمامداران طوری رفتار می شد که گویی مردم عادی برای خدمت متصدیان

امور آفریده شده اند و بایستی بدون چون و چرا فرمانگزار آنان باشند! این بود که مردم با

آشنایی به اسلام و درك سادگی و طبیعی بودن مقررات آن، شیفتهء اسلام شدند و طالب

برقراری حکومت اسلامی گردیدند. اما با ملاحظهء اینکه زمامداران و متصدیان اموری که

پس از پیغمبر اسلام، قدرت را در دست داشتند بر خلاف آنچه اسلام می خواست عمل

می کردند، مردم ایران هدف‌های اسلام را که عرضه شده بود عملاً در آن حکومتها نمی یافتند، لذا به سوی " علی " که حق خلافت او، مورد تعدی قرار گرفته بود متوجه

شدند. به ویژه از آن نظر که علی (علیه السلام) مخالف سرسخت تبعیضات و تقسیم مردم به عنوان

عرب و عجم بود، و هر کدام را سهم خاصی قائل می شدند.

آری آثار دورانهای جاهلیت و رسوم غیر انسانی، و تحمیلی و طبقاتی آن، هنوز به

کلی
ریشه کن نشده بود. از این رو، بعد از وفات پیامبر گرامی اسلام عده ای سعی می
کردند

(۱۳۱۸)

همان خودخواهیها و خودکامگی ها و تحمیل خود و خانواده و قوم را که سابقا در لباس ریاست بر قبیله و نظائر آن ریشه دوانده بود، در پوششی نو در سایه تعالیم اسلامی توجیه کرده، زنده و برقرار نگهدارند و شکل‌های قانونی و مردم پسند به آنها بدهند که البته این کاری بر خلاف خواست اسلام و جریان طبیعی آن بود که پس از ظهور اسلام انتظار آن می رفت.

روش علی و سایر امامان شیعه، از امام حسن و امام حسین تا حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) که سالهای سال از اواخر عمرش در زندان خلیفه و عمال ستمگرش گذرانده بود. زمینه بسیار مساعدی را فراهم ساخته بود که در جامعه اسلامی (و یا لاقلاً يك ناحیه آن) حکومتی نمونه، از آنچه اسلام می خواست تشکیل شود و تحت نظارت و مدیریت و رهبری امامی از خاندان علی قرار گیرد.

دوره، دوره امام رضا بود، بزرگواری که آوازه دانش و پاکی او، به همه اقطار اسلامی رسیده بود، اما امکان بهره برداری از افکار بلند او فراهم نبود. پدرش سالیان متمادی را در زندان گذرانده بود و خودش مدتها تحت نظر دستگاههای حاکم و مراقبت آنان بود. آری خلفای گذشته راضی نبودند که این چهره‌های پاک، برای جامعه اسلامی شناخته شوند، زیرا بیم آن را داشتند که اگر مردم با آنان و کمالاتشان آشنا شوند، بمایگی خود آنان و متملقانی که در دستگاه آنان حاکم بر مقدرات مردم شده بودند و صلاحیتی نداشتند ظاهر گردد. آن گروه عاری از اسلام که از اسلام فقط ریاست و بهره‌برداری از آن را برای خود می خواستند و به اهداف اسلامی و تأمین و احیاء آن هدفها، نظری نداشتند، اسلام با آن شعاع وسیعی که پیغمبر خدا آن را ترسیم کرده بود مورد عنایت آنان نبود، تا در راه

شناسایی و تأمین و احیاء آن کوشا باشند، اسلامی که می خواهد همهء افراد بشر در سایهء زندگی انسانی و مبتنی بر عدل و مساوات، سعی و مجاهده در راه کمال، امکان رسیدن به کمالات برتر و بالاتر را داشته باشند. به همین جهت، حضرت علی و امامان معصوم شیعه را کنار گذاشتند و مقاصد اسلامی را در مسیر دیگری انداختند. هم چنان که در طول تاریخ اسلامی نیز مکرر از این انحراف مسیرها ملاحظه می شود.

مأمون که از شخصیت علمی و معنوی امام رضا (علیه السلام) با اطلاع بود، چنان که قبلاً نیز اشاره شد، می خواست با دعوت آن حضرت به پایتخت و مرکز خلافت، نتایج مختلفی را در استحکام کارها به دست آورد و از جهات گوناگون از این موضوع، استفاده کند، و از طرفی ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی آن حضرت، بتواند کارهای او را تحت نظارت کامل قرار دهد.

و از طرف دیگر با این کار، می توانست محبوبیت قابل ملاحظه ای در میان توده های کثیری که امام رضا را دوست مداشتند به دست آورد، بالأخص این اقدام در جلب علاقه شیعیان، " که تنها او را شایسته مقام رهبری مسلمین می دانستند و به دستگاه حاکمه به نظر يك هیأت غاصب ستمکار، می نگریستند، می توانست بسیار مؤثر و مفید باشد. و از سوی دیگر مأمون با انتقال پایتخت از بغداد به مرو و با به کارگیری نیروهای ایرانی مانند خاندان نوبختی، فضل بن سهل و دیگران و کشتن برادرش امین هر چند او تجاوزگر بود، مورد خشم و ناراحتی نیروهای عرب زبان بود و می خواست این نقیصه را به نوعی جبران نماید.

و بالأخره از این راه، امکان جلوگیری از بسیاری از هرج و مرجها و مخالفت هایی که بر ضد حکومت او می شد وجود داشت.

شاید مقاصد دیگری نیز در بین بوده است. چنان که معمولاً متصدیان امور سیاسی برای هموار کردن راهها به منظور رسیدن به مقاصد سیاسی و اجتماعی خود همیشه اغراضی در سر و یا در سر و ضمیر دارند که از آن جمله می توان لطمه زدن به نفوذ و موقعیت کسانی را که موقعیت های حساسی دارند و خودخواهی های سلطه گران اجازه تحمل آنها را نمی دهد نام برد. چنان که در این مورد نیز اگر متانت و طرز زندگی ساده امام نبود، سوء استفاده گران و هوچیان، بی میل نبودند او را به دنیا دوستی و اشتغال به

جاه و مقام و نظایر آن متهم سازند.
به هر حال روی هم رفته وضع سیاسی و اجتماعی آن روز طوری بود که تغییری را
در سطح کلی دستگاه خلافت، از نظر کیفیت برخورد با جناحهای مخالف و ایجاد
امواج

جدید در افکار عامه ایجاب می کرد.
با توجه به همهء این اوضاع و احوال قرار شد از امام رضا (علیه السلام) برای حضور
در مرکز خلافت
اسلامی که از حدود کشورهای عربی به ایران منتقل شده بود، دعوتی به عمل آید.
مقدمات دعوت
مأمون از علاقهء ایرانیان به آن امام بزرگوار آگاهی داشت. او که پس از کشتن
برادرش
امین " مرو " را به عنوان مرکز خلافت اسلامی برگزیده بود با مشورتی که با
مشاوران خود
از قبیل " فضل بن سهل " که وزیر اعظم و مورد اعتمادش بود و نژاد ایرانی داشت، به
عمل
آورد، قرار شد از امام رضا برای آمدن به مرو دعوت به عمل آورد.
ایرانیان نسبت به بنی عباس بدبین شده بودند و آن بدبینی ناشی از اعمال گوناگونی
بود که از جمله مطالب زیر را می توان یادآوری کرد:
الف) قتل ابی مسلم خراسانی توسط منصور خلیفهء دوم عباسی که در راه استقرار
حکومت عباسی متحمل زحمات فراوانی شده بود.
ب) نابود کردن برمکیان و حذف آنان از مدیریت کشور.
ج) حبس و قتل امام هفتم شیعیان، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام).
د) رفتار غیر عادلانه به عنوان حاکم و فرمانروا، با قشرهای مختلف جامعه.
ه) مسلط کردن مملقان و وابستگان بر شئون دیگران و تقرب آنان در
دستگاه حکومتی.
و) عیاشی و ولخرجیهای بی حد و حساب متصدیان امور و إتلاف بیت المال
مسلمین.
اینها از يك طرف و علاقهء خاص ایرانیان به مذهب تشیع و امامانی که همیشه از
طرف
دستگاههای حاکم، خود و طرفدارانشان مورد بی اعتنایی و آزار و محرومیت قرار
گرفته
بودند از طرف دیگر، راه حل جدیدی را به خاطر می آورد، و این همان بود که با
دعوت
مأمون از امام رضا (علیه السلام) به مرکز خلافت ابراز می شد.
عکس العمل امام
در هر حال امام رضا (علیه السلام) برای اینکه به مأمون و کار گزاران او بفهماند که
از مقاصد



(۱۳۲۱)

نهانی، و نقشه‌های طرح شده او آگاهی دارد، ابتدا آن دعوت را نپذیرفت. بدیهی است که مسأله چنان نبود که با نپذیرفتن دعوت، مسأله اساساً منتفی شود. بنابراین، بعد از آن که امام دعوت مسافرت به مرکز خلافت را نپذیرفت، اصرار و تأکید و تهدیدهای فراوانی انجام گرفت تا بالأخره منجر به حرکت امام از مدینه به طرف مرو و مرکز حکومت اسلامی آن روز گردید.

در نتیجه، آن حضرت بعد از مسافرتی به مکه، از طریق عراق، عازم خراسان شد. مسیر قافله از مکه تا بصره قافله با تشریفاتی خاص به راه افتاد. هودج‌های مجلل دستگاه خلافت! وسایل مفصل و اعجاب انگیزی! که خود آنها جزء نقشه‌های طرح شده بود، همراهان امام را حمل می‌کرد. این همراهان شامل والی مدینه و گروهی از رجال! و اشراف! آن روز بودند. اما امام رضا هیچکس از افراد خانواده را همراه نیاورد، حتی یگانه فرزند عزیز خود "جواد" را هم در مدینه گذاشت و خود به تنهایی راهی مرو شد.

ماهیت دعوت امام رضا بیش از هر کس دیگر از این موقعیت آگاه بود. بنابر این ماهیت دعوتی که از او برای مسافرت به مرکز خلافت شده بود برایش آشکار بود. آن حضرت به خوبی می‌دانست که غرض اصلی از این همه محبت و دوستی‌های شخصی و ظاهری چیست؟ چگونه ممکن بود نداند غرض از اینکه در چنان شرایطی با آنهمه اصرار از او می‌خواهند که زمامداری مسلمین را بپذیرد، چیز دیگری است غیر از: رساندن حق رهبری جامعه به اهل آن.

آری سلسله بنی عباس نیز مانند بنی امیه برای اینکه امر خلافت را در خاندان خود مستحکم تر سازند و کارها در دست طرفدارانشان و تنها در انحصار آنان باشد درباره مردم آزاده و مخالفان خود از هیچ مزاحمت و اتهام و کشت و کشتاری روگردان نبودند. اینک این سوال مطرح است که اینان با این کارنامه و طرز تفکر و عملی که داشتند چگونه

راضی
می شوند که یک چنین انتقال عجیبی، آن هم با دست خودشان حاصل شود؟!!

(۱۳۲۲)

" انتقال خلافت از سلسله بنی عباس به آل علی؟! " مگر همین مأمون نبود که برای احراز مقام خلافت، به کشتن برادر خود " امین " نه تنها رضایت بلکه فرمان قتل داده بود؟! "

مشاوره مأمون

به منظور یافتن راه حل مناسبی برای رهایی از بن بست‌های سیاسی و اجتماعی و روانی موجود و ایجاد خوش بینی در میان عامه از طریق تغییر روش در کارهای جاری،

قرار شد قدم تازه ای برداشته شود و اقدام مناسبی در سطحی وسیع صورت پذیرد. این کار از مأمون شروع شد و خود او هم نخستین قدم را برای اجرای مرحله به مرحله

این امر جدید برداشت. با بزرگترین شخصیت سیاسی آن روز، که از همه هم به خودش

نزدیکتر بود، اقدام جدید و طرح نوی افکند.

فضل بن سهل که بود؟

در حوادثی که بعد از هارون اتفاق افتاد تا استقرار خلافت مأمون، مغز متفکر و مشاور

مورد اعتماد مأمون همین " فضل بن سهل سرخسی " بود.

اداره امور لشکری و کشوری هر دو در دست او قرار داشت و مأمون به او لقب " ذوالریاستین " داده بود. او علاوه بر علم و ادب، از هوش و استعداد سیاسی بهره کافی

داشت. وی از اعقاب خاندان " نوبخت " دانشمند معروف نجوم بود و به همین جهت او و

برادرش را که از طرف خلیفه فرماندار عراق بود " نوبختی " می گفتند. پدر او " سهل " هم

مردی روشنفکر بود. او سابقا زرتشتی بود که قبل از رسیدن خلافت به هارون، اسلام را

پذیرفت و توسط جعفر برمکی، به دستگاه خلافت راه یافت و فضل پسر سهل چنان موقعیتی به دست آورد که هارون او را مربی فرزندش مأمون قرار داد.

از حجاز تا خراسان

امام در طول راه حجاز تا بصره در هر شهری به مناسبت، با مردم مذاکراتی داشت. از بصره تا خرمشهر (محمراه آن روز) از راه آب و از خرمشهر به اهواز و سپس از راه اراک،

ری، نیشابور مسافرت ادامه یافت، بالأخره روز ۱۰ ماه شوال ۲۰۱ هجری قمری این

قافله

به مرو رسید.

(۱۳۲۳)

طبقات مختلف مردم که از جریان این دعوت آگاه شده بودند به عناوین مختلف آن را
مغتنم می شمردند.

زیرا از جمله فرصت‌های ذیقیمت، مطالبی بود که مردم علاقمند می توانستند بدون
واسطه در چنان موقعیتی از امام فراگیرند، امامی که وارث آنهمه خاطرات از
فداکاریها و

تحمل مشکلات و تنها یادگار علم و تقوای پیغمبر گرامی اسلام، و یگانه عالم به
حقایق

قرآن بود، و تا آن زمان دسترسی به او و استفاده از کمالات آن حضرت، برای همه
بی

اشکال نبود. بنابراین، اکنون که شرایط تا حدی مساعد شده است، باید از موقعیت،
حداکثر استفاده را کرد.

شهر نیشابور

شهر نیشابور که مرکزیت علمی خاصی داشت، از جمله شهرهایی بود که این تقاضا
شدیدا از طرف مردم و به خصوص طبقه دانشمندان آن شهر که پایگاه علمی قابل
ملاحظه ای بود ابراز شد. و بیانات آن حضرت در چنان شرایط و موقعیتی که در آن
مسئله

توحید اسلامی را به عنوان مایه نجات و امن و اطمینان بیان کرده و سپس شرطی
برای

حصول آن نتیجه قرار داده است، جالب توجه و قابل تأمل است.

امام با چهرهء جذاب و متین خود در حالی که لباسی ساده به تن داشت در برابر
همگی

مردم که از طبقات مختلف بودند قرار گرفت. همه در انتظار شنیدن بیاناتش بر سر پا
ایستاده بودند و فریادهای شوق از جمعیت بلند بود.

دو نفر از محترم ترین و سرشناس ترین مردم حاضر، با صدای بلند ندا دادند که ای
مردم آرام باشید تا امام سخن بگوید. همه خاموش شدند: تنها صدایی که شنیده می
شد

صدای امام (علیه السلام) بود. که حدیث معروف " سلسلة الذهب " را بیان می کرد:
اینك متن حدیث

" حدثني ابي العبد الصالح موسى بن جعفر الكاظم قال جعفر بن محمد الصادق

حدثني محمد بن علي الباقر علي بن الحسين زين العابدين الحسين بن علي سيد

الشهداء أمير المؤمنين علي بن ابيطالب اخي وابن عمي رسول الله محمد بن عبد الله

(۱۳۲۴)

حدثني جبرئيل: قال: سمعت رب العزة سبحانه و تعالی يقول: " كلمة لا إله الا الله حصني، فمن قالها دخل حصني، و من دخل حصني امن من عذابي ". صدق الله سبحانه

و صدق جبرئيل و صدق رسوله و الأئمة (ع) ".

آری امام رضا (علیه السلام) در شهر نیشابور در پاسخ تقاضای مردم و خواهش بزرگان و

دانشمندان آن روز در اجتماعی که هزاران تن در آن گرد آمده بودند و در انتظار شنیدن

جملاتی از آن حضرت بودند تا روشنگر راه زندگی آنان باشد، مطلبی را بیان کرد. امام سخن از جهان بینی توحیدی اسلام سخن به میان آورد. با مقدمه ای بسیار جالب و گیرا، حدیث توحید را مطرح کرد. با توجه به اینکه باید مأموریت واقعی خود را از

نظر رهبری انجام داده و مسأله‌ای اساسی را عنوان کرده باشد، نه اینکه از يك گوشه

زندگی، يك مطلب ساده ای را به عنوان پند و موعظه یادآوری کند، آن هم در آن دوره که از

هر پند و موعظه‌ای تنها در راه هدفهای شخصی، سیاسی، اجتماعی حاکم، استفاده یا سوء استفاده می شد. آری امام حدیث توحید را، از قول خدای بزرگ که همهء عوالم هستی

را آفریده است مطرح کرد. كلمة لا إله الا الله حصني... "

توحیدی که همهء افراد و همهء ملتها را از همهء نکبتها و عذابها نجات می بخشد. توحیدی که دور بودن از آن و رعایت نکردن آن در متن زندگی، مستلزم همه گونه اسارتها و نکبتها و سختیها در این جهان و آن جهان است.

آری توحیدی را که اسلام مطرح کرده بود و آن را تنها وسیلهء رسیدن به فلاح و صلاح

معرفی کرده است به یاد آورد.

بعد از بیان آن حدیث، وقتی قافله خواست حرکت کند، امام سر از هودج بیرون آورد

به طوری که توجه همهء مردمی را که جمع شده بودند جلب کرد، مثل اینکه می خواست

مطلب دیگری بگوید.

آری می خواستند با زمینهء مساعدتری که ایجاد کرده بود مطلب مکمل و اساسی را یادآوری کند، لذا افزود:

" و لکن بشرطها و شروطها " و سپس اشاره به خود کرد و ادامه داد: " وانا من شروطها "

(۱۳۲۵)

اشاره به اینکه مسأله ولایت به معنای صحیح آن، تکمیل کننده توحید است، اگر مسئله

سرپرستی و رهبری عادلانه و آگاهانه، در جامعهء مسلمین حل نشود، یگانه پرستی استقرار نخواهد یافت و باز هم طاغوتها به جای لاهوت خواهند نشست و حکمروایی خواهند نمود.

ورود به مرو امام همراه قافله، روز دهم ماه شوال به مرو پایتخت کشور بزرگ اسلامی آن روز رسید.

چنانچه نوشته اند چند فرسخ مانده به شهر مورد استقبال مأمون و فضل بن سهل و گروه

کثیری از بزرگان آل عباس و علویین قرار گرفت. بعد از چند روز که به عنوان استراحت و رفع خستگی راه گذشت، مذاکرات آغاز شد.

مأمون پیشنهاد خود را مبنی بر واگذاری خلافت به آن حضرت مطرح کرد. امام از پذیرفتن آن امتناع نمود.

بسیاری از مردم و حتی فضل بن سهل از اینکه امام چنین پیشنهاد جالبی را نمی پذیرفت، در شگفت ماندند.

عدم پذیرش پیشنهاد مأمون

اینجا يك سوال مطرح است. و آن اینکه چرا امام رضا با اینکه به خوبی از موقعیت و نقش رهبر، آگاه است و می داند که يك رهبر چه تأثیر عمیق و همه جانبه ای در طریق

اصلاح یا افساد جامعه دارد و چگونه همهء نیروها و اندیشه های افراد و جامعه با يك رهبری شایسته، برای اصلاحات، بسیج می شوند و با وجود رهبری فاسد، و خودکامه،

همه چیز حتی کارهایی که ظاهراً کار شایسته معرفی شده اند، در راه بیشتر غافل نگاهداشتن مردم، نمی توانند مؤثر باشند و نه تنها رجحان عادی خود را از دست می دهند، بلکه اثر نامطلوبی هم در گمراهی و فریب مردم خواهند داشت، با همهء اینها

چرا امام (علیه السلام)، این پیشنهاد را نپذیرفت؟

باید دید آیا امام می توانست پیشنهاد امامت و زمامداری را بپذیرد و آنگاه اوضاعی را که در طول نیم قرن بر اثر خلافتکاری های بنی عباس پیش آمده بود به حال خود بگذارد؟!



(۱۳۲۶)

آیا ممکن بود مثلاً قطیعه بخش‌های منصور (۱) را که به منظور در خدمت گرفتن افراد مؤثر یا لااقل یا به عنوان حق سکوت برخی از آنان، بخشیده بود، بدان صورت که منابع درآمد‌های سرشار را در انحصار عده‌ای معدود و مخصوص قرار داده بود، نادیده گیرد؟! اگر امام رضا (علیه السلام) بخواهد اقداماتی اساسی در زمینه اصلاحات اجتماعی بنماید و طبق وظیفه امامت خود ریشه‌های فساد را که خوب می‌شناخت از بیخ و بن براندازد باید دید با چه مسائلی روبرو می‌شود؟ اساساً آیا خود مأمون و خاندانش و کسانی که او به کارها گمارده بود، با همه منافع سرشاری که از اموال عامه داشتند، می‌بایست بر سر پست‌های خود باقی بمانند و به سوء استفاده ادامه دهند! منتها در زیر سایه حکومت امام! آن هم امام بر حق، امامی که خواستاران عدل اسلامی آرزوی بسط ید و اعمال قدرت و حاکمیت آنان را داشتند! آیا از جمله قدم‌های اولیه در این مورد، این نبود که از غاصبان اموال عمومی و کسانی که منابع ثروت را در انحصار خود قرار داده بودند، خلع ید به عمل آید و دست‌های آنان از دخالت در امور عامه قطع گردد؟ البته چرا. و آیا کنار گذاشتن صاحبان مشاغل مهم که با بند و بست‌ها و در سایه نظام خودکامگی خویشاوندی، آن پست‌ها را به دست آورده بودند. در صدر يك برنامه اصلاحی قرار نداشت؟ باز هم چرا. اما از آن حضرت قطع کردن حقوق‌های بی‌حسابی که بدون انجام کمترین کار مفیدی به دست‌کثیری از شاغلین امور عامه می‌رسید، با تأمل در آثار و نتایج جلوگیری از منافع نامشروع و اشرافی‌گری‌ها در لباس‌های حق به جانب و اغفال‌گرانه بنام اسلام، و بی

۱. مراد از قطیعه یا إقطاع عبارت از این است که اراضی و اموال متعلق به عموم را که تمامی مردم يك سرزمین در آنها حقوق مساوی دارند به اشخاص خاص و نور چشمی‌های مورد نظر

واگذار شود و منافع سرشار عمومی در انحصار طبقه ای ممتاز و سرشناس قرار گیرد و دیگران از آن، محروم و بی بهره بمانند. از جمله در زمان منصور به عنوان دستمزد همکاریها و یا احیاناً حق السکوت در برابر اقدامات غیر عادلانه به بعضی از عمال و کارداران، اراضی وسیعی واگذار می شد تا وضع روبه راهی داشته باشند و طغیان و عصیانی علیه اقدامات جاری رخ ندهد.

مبالاتی ها، چگونه می توانست مورد عمل و اجرا قرار گیرد؟ تصور این موقعیت ها شاید تا

حدودی زمینه ای را که این پیشنهاد در آن مطرح می شد روشن کند و تا حدی تصور شود

که امام (علیه السلام) در چه وضعی قرار داشت و در برابر این تقاضا و پیشنهاد، چه عکس العملی

می توانست داشته باشد؟

او که اهل سکوت در برابر مظالم نبود تا به همین اندازه که به عنوان " ریاست " دست

یابد قانع باشد، و برای آنکه مبادا ناراضی درست شود همهء بی بند و باریها را به حال خود

بگذارد! مگر نه این است که طبق گفتهء علی (علیه السلام): " حکومت از آن جهت خواستنی است

که حق برپا گردد، و ظلم و باطل از پای درآید ".

برای تحقق بخشیدن به این اصل، يك سلسله دگرگونیهای بنیادی و تغییرات اساسی لازم و واجب بود که امام می بایست آنها را انجام می داد.

البته شرایط این کارها تا آنجا که مربوط به کاردانی امام بود، محققا وجود داشت. اما

آیا طرف دیگر قضیه محیط و موقعیت کلی آن جامعه نبود؟ باید دید پذیرش محیط و امکانات زمانی و مکانی تا چه حد مساعد بود؟ آیا امکان آنهمه اصلاحات ریشه دار، با

پذیرفتن آن پیشنهاد، وجود داشت؟ محققا جواب منفی است.

اما در هر حال اگر شرایط لازم برای يك اقدام اساسی و عمیق، محقق و حاصل نیست

آیا نباید در راه حصول و تحقق آنها کوشید؟ البته جواب مثبت است.

اینجاست که رمزی از عکس العمل امام، بدست می آید. او کاری کرد که این زمینه ها

آماده شود، روشن شود که هر عزل و نصبی در این وضع موجود، بر خلاف مصلحت عامه

است. باید قبل از هر چیز ماهیت و باطن دستگاہ موجود، با وضعی معقول معرفی شود.

زیرا اوضاع و احوال، طوری وانمود شده بود که تودهء مردم، از ماهیت دستگاہ حاکم سر در

نیاورد و سر مردم به امور جزئی گرم باشد و همهء طبقات هر کدام به نحوی سرگرم
و
دلخوش باشند.
طرح مسألهء ولایتعهدی امام
امام (علیه السلام) مصلحت نخستین را در این دید که پیشنهاد قبول خلافت را که
بسیار هم

سطحی بود نپذیرد.
اما مأمون هم که با همهء زیرکی خود چنین طرحی را تهیه کرده بود، محققا نمی توانست با همین يك جواب " نفی امام " دست بردارد.
این بود که مرحلهء دوم از نقشه ای را که اندیشیده بود مطرح کرد و آن این پیشنهاد بود

که امام بعد از وی رأسا عهده دار امور شود و هر جریانی را که مایل است مورد اجرا قرار

دهد، یعنی قبول کند که " ولی عهد " باشد.
البته مفهوم پذیرش این مطلب هم تا اندازه ای این بود که قانونی بودن آن حکومت، مورد قبول ضمنی امام قرار گیرد! و تا اتمام زمان مأمون، در برابر کارهایی که می شود

سکوتی که حاکی از رضاست از طرف امام رعایت شود! و با تمام شدن دورهء مأمون، نوبت

به امام برسد! قبل از آن، حالت انتظار است و بنابراین با حضور امام است که به کارهای

خلافت سروسامان داده می شود!!
با این حال باید دید این حالت آیا به منزلهء تصویب امور جاری، بلکه امور گذشته تلقی نمی شد؟

اینجاست که سر گفتار امام در برابر اصرار مأمون تا اندازه ای آشکار می شود که به این مضمون اشاره فرمود:

" اگر ناچار باید این پیشنهاد را بپذیرم، مشروط بر این است که در هیچ امری از امور مربوط از: حکومت، قضاء، فتوی، عزل و نصب، شرکت و دخالتی نداشته باشم! "

به عبارت دیگر " نباید به نام من کارهایی صورت گیرد و یا قلمداد شود که با وجود آنکه

من در این دستگاه حضور دارم آن کارها انجام می گیرد، تصمیماتی اجراء می شود که من

ناظر آنها هستم با توجه به آنکه صاحب منصبی عالی هستم و بنابراین کارها مورد رضایت

ضمنی من است!! نه. به هیچ وجه "

آری امام چگونه می توانست مهره ای بی اراده در چنان دستگاهی باشد که امور اساسی آن مورد تصویب اسلام نیست. به هر حال موقعیت عجیبی است که در تاریخ اسلام پیش آمده است. هر کس در این زمینه به دنبال هدف و مقصدی به تناسب



(۱۳۲۹)

شخصیت و موقعیت خویش است. هدف و مقصد امام نیز جز احیاء حقایق دین، و استفاده از هر موقعیتی برای معرفی چهرهء واقعی دین نمی تواند بود. " قل کل متربص فتربصوا " (۱). بگو همه در انتظارند که چه می شود، شما هم منتظر نتیجهء جریان باشید.

تنظیم عهدنامه

پس از مباحثات طولانی تبادل نظرهای مختلف در سطوح گوناگون، بالاخره قرار شد

مأمون عهده نامه ای مبنی بر تجلیل از مقام شایستهء امام بنویسد و ضمناً آن حضرت را به

عنوان کسی که شایسته ترین فرد برای احراز مقام خلافت است، معرفی نماید، تا همهء

طبقات مردم، او را " ولی عهد " و جانشین مأمون برای رهبری جامعه اسلامی! " بشناسند.

عهدنامهء مأمون

بعضی از تاریخ نویسان ادعا کرده اند که نسخهء اصلی این عهدنامه را دیده اند و آن را هم

در تاریخ خود منعکس کرده اند (از جمله: علی بن عیسی اربلی، در کتاب کشف الغمه در

سال ۷۲۶ هجری). ولی چون آن عهدنامه با عبارات مختلف نقل شده است و با کوششی

که برای بدست آوردن نسخهء اصلی آن (اگر در ایران وجود داشته باشد) به عمل آمد،

نتیجه ای حاصل نشد. از طرفی نمی توان تمام آنچه را که از قول امام (علیه السلام) نقل شده است به

آن حضرت نسبت داد، از این جهت، تنها به رؤس مطالبی که در این عهدنامه منعکس

است اشاره می شود.

نکات اساسی

مأمون در ضمن این نوشتهء تاریخی چند موضوع را یادآوری کرده است:

۱. دین اسلام را به عنوان دین برگزیدهء خدا که همگی پیغمبران مأمور ابلاغ آن، به مردم بوده اند معرفی می کند.

۲. مسأله خاتمیت پیغمبر اسلام را و این که آن حضرت، تکلیف رسالت خود را به بهترین وجه انجام داد، یادآور می شود.

۱. سوره طه آیه ۱۳۸.

(۱۳۳۰)

۳. موضوع بسیار مهم و مؤثر در بقای جامعه اسلامی را مسأله رهبری و خلافت و جانشینی می‌شمارد.

و در ضمن تکالیف متقابل رهبران و مردم را گوشزد می‌کند و اشاره می‌کند که در صورت عدم هم‌آهنگی و رعایت نشدن حقوق متقابل دستگاه رهبری و جامعه، در امور زندگی اجتماعی، پراکندگی حاصل خواهد شد و مقدمات غلبه دشمنان فراهم خواهد گردید.

۴. مسأله مسؤولیت رهبری را مطرح می‌کند که چگونه باید يك پیشوا در راه اقامه عدل کوشا باشد و متوجه باشد که مسؤول پاسخگویی به کمترین ظلم و ستم و کوتاهی در امور خواهد بود که در قلمرو فرمانروایی او صورت می‌گیرد، به خصوص غفلت و یا تجاوزی

که در مورد امت انجام می‌گیرد و از روی خودخواهی و خلافت مصالح عامه باشد. ۵. بیان رؤس برنامه‌های رهبران و پیشوایان، درباره حفظ وحدت جامعه و رفتار متناسب به طوریکه دستگاه فرمانداری، مورد اعتماد افراد جامعه قرار گیرد. و مأمّن و مرجع مطمئنی برای مردم باشد.

مانع ایجاد نفاق‌ها، پراکندگیها در میان مردم شود (و به طور مسلم خودش در صدد نفاق افکنی و ایجاد پراکندگی نباشد) که این نفاق‌ها و خصومت‌های داخلی و بی‌مورد،

موجب خسران دین و دنیا خواهد شد.

سپس به مسأله مهم تعیین خط مشی امت اسلامی بعد از هر خلیفه می‌پردازد. پس از آنکه احساس خود را از سنگینی بار خلافت و شرایط بسیار مهم و ضروری که يك پیشوا باید داشته باشد یادآور شده، اضافه می‌کند که او با توجه به این شرایط و

اهلیت و صلاحیت که امامت و فرمانروایی لازم دارد، مدتها در اندیشه این بود که فرد

شایسته‌ای را برای این امر مهم در نظر بگیرد، تا به عنوان يك تکلیف، وی را به جامعه

اسلامی معرفی کند.

بعد از ذکر شمه‌ای از کوششهای خود و تحقیقات و تتبعاتی که در این زمینه به عمل آورده است و در آن صلاح امت اسلامی را در نظر گرفته است حاصل تلاش خود را در

(1331)

این جهت خلاصه می کند که: " علی بن موسی بن جعفر (رضا) " را به عنوان کسی که از هر جهت، شایستگی دارد و از جهت ورع و دینداری و علم و دانش و سایر فضایل در مورد او اتفاق کلمه وجود دارد، معرفی کند.

در پایان آن نوشته، جریان بیعت همه بزرگان و اعضاء خاندان خود را در مورد جانشینی امام، بیان می کند که چگونه آنان، آگاهانه و آزادانه آن را پذیرا شدند و مصلحت

عامه را به مصلحت فردی و قبیلگی ترجیح داده اند. و اظهار امیدواری میکنند که این موضوع در ایجاد الفت اسلامی، حفظ نفوس و جمع شدن از پراکندگیها، رفع ضدیتها و نیز استحکام مرزها، تقویت دین، شکست دشمنان حق و استقامت یافتن کارها مؤثر خواهد بود. و بالاخره از همگان می خواهد که هر چه زودتر و با آغوشی باز آنان نیز این امر را بپذیرند و با امام رضا به عنوان ولیعهد! بیعت نمایند و شکرگزار باشند. و هر چه زودتر در

مورد اطاعت از خدا و خلیفه خود، بر یکدیگر پیشی گیرند. امام و عهدنامه مأمون مسلم است که در تنظیم این عهدنامه عنایت و دقت فوق العاده ای به کار رفته است.

و اصرار و تاکید فراوانی بوده است که امام هم مطلبی در زمینه پذیرش این مقام بیان کند.

تا بعدا در تمام اقطار و نواحی کشور اسلامی آن روز، انتشار یابد! موقعیت، از جهات مختلف، حساس و قابل توجه است.

بایستی در این موقعیت ممتاز به مردم و اعضاء جامعه اسلامی گوشزد شود که متوجه باشند، تحت عنوان خلافت اسلامی چه کارهای نامناسبی انجام گرفته است و بالأخص در مورد اهل بیت پیامبر و امامان شایسته معصوم (علیه السلام) چه کوتاهی هایی شده

است که جامعه اسلامی نیز قهرا مشمول این محرومیت و ستم ها قرار گرفته است، از این

جهت که قرنهای پیشوایان شایسته بی بهره بوده اند. امروز که زمینه طوری مساعد شده است که از طرف يك مقام رسمی، عدولی در این جهت ابراز می شود و حال آنکه قبلا از طرف حکام و عمال ایشان، در مورد

امت اسلامی نه تنها بی اعتنایی ها می شد، بلکه ائمهء بر حق و طرفداران آنان مورد آزار و شکنجه و کشتار قرار می گرفتند، بنابراین اگر قرار است، امام، مطالبی را یادآوری کند باید طوری باشد که باز هم در بیدار ساختن جامعه و تعیین تکلیف مردم در این زمینه ها مؤثر باشد و این کار، در يك مرحله از آگاهی و در موقعیت فعلی، به دست خود دستگاه حاکم انجام گیرد.

لذا در نوشتهء مختصر منسوب به امام بعد از حمد و ثنای خدا مطالب زیر یادآوری شده است:

بعد از حمد و ثنای پروردگار:

درباره ذکر صفاتی از خدا به نحوی بسیار جالب از آگاهی مطلق خدا از خیانت دیده ها و نقشه های پنهانی که در سینه هاست یاد شده است و نوشته اند: "ألحمد لله الفعال لما يشاء...". " يعلم خائنة الأعين و ما تخفى الصدور ". (۱)

سپس به نحوی شایسته از مظالم گذشته نسبت به اهل بیت پیامبر (علیه السلام) یاد شده است که با توجه به انعکاس این مطلب در چنین عهد نامه ای تاریخی، يك اقرار و اعتراف ضمنی از دستگاه خلافت در مورد این ستمگریها در گذشته و محکوم کردن آن ها به حساب می آید. و اشاره می شود که چگونه زمامداران و عمال حکومت های گذشته، موجبات سلب امنیت و اتلاف نفوس و ایجاد محدودیت ها و محرومیت ها در مورد دوستداران اهل بیت و امامان معصوم را فراهم می آورده اند.

(مسأله قطع رحم - فزع نفوس - اتلاف - فقر و محرومیت طرفداران حق و عدالت، مطرح شده است).

بعد از این مقدمه در مورد اصل پیشنهاد قبول خلافت بعد از مأمون، به مسأله ترس از پراکندگی دین و متزلزل شدن وضع مسلمین تکیه شده است و نوشته اند: " خوفا من شتات الدین، و اضطراب حبل المسلمین ".

١. سوره غافر آیه ١٩.

(١٣٣٣)

که " اختلاف داخلی چه لطمه ای به حیثیت جامعه اسلامی خواهد زد و فرصتهایی بدست دشمنان خواهد داد "

مطلبی که یادآوری آن نیز جالب است - علاوه بر شرایطی که بین امام و مأمون شفاها و قبلا مطرح شده بود مبنی بر اینکه در امر مسؤولیت هیچ عزل و نصبی را به عهده

نخواهد گرفت - این شرطی است که امام رضا اضافه کرد: "... اگر من بعد از او زنده باشم "

و روشن است که جملهء " إن بقیت بعده " خودش خالی از يك نوع لطافت و اشارتی

نیست، زیرا چیزی نگذشت که امام بعد از این جریانات، به شهادت رسید. بعد از آن

اجمالی از روش کار را در صورت تصدی کارها تذکر می دهد:
پس از اینکه بار مسؤولیت خلافت به عهده او قرار گرفت. خط مشی اصلی در مورد

همگان و به خصوص در مورد بنی عباس بر مبنای اطاعت خدا و رسول خواهد بود. " ان اعمل فیهم عامة وفي بنی عباس خاصة، بطاعته و طاعة رسول الله "

اصول کلی کار، بر اساس حفظ جان و ناموس و احترام نتایج تلاشهای مردم و حفظ حدود و فرایض الهی است.

تأمین رضای باری تعالی و صلاح امور امت و آسایش عباد و امنیت بلاد، سرلوحهء همهء کارها و برنامهها است.

سپس با تذکر به اینکه این ها عهد موکدی است که مورد سؤال واقع خواهد شد و بالأخره با ذکر آیه " اوفوا بالعهد إن العهد کان عنه مسؤولا " (۱) حضرت نوشتهء خود را تمام

می کند. و حضور شهود را نیز تذکر می دهد.

شهود عهدنامه

در طرف راست عهدنامه، عالم بزرگ دربار، " یحیی بن اکثم " قاضی القضاة دو بار چنین نوشت:

" شهد یحیی بن اکثم علی مضمون هذا المكتوب ظهره و بطنه وهو یسأل الله ان

۱. اسراء آیه ۳۴.

يعرف أمير المؤمنين و كافة المسلمين بركة هذا العهد والميثاق ".
" يحيى پسر اکثم به صحت این نوشته و آنچه در پشت و روی آن آمده گواه است.
و از

خدا مسئلت دارد که خلیفه و همه مسلمانان را از برکت این عهدنامه به خوبی آگاه
و
بهره‌مند گرداند ".

در طرف چپ، گواهی فضل بن سهل نوشته شد که طی آن یادآوری شده بود:
" خلیفه فرمان داده است که این عهدنامه هر دو صفحه اش در مدینه بین " روضه و
منبر " خوانده شود تا همگی بنی هاشم و شخصیت‌های برجسته قریش و سرشناسان
عرب از مضمون آن آگاهی یابند تا اعتراضات سفهاء و جهال و مشتی یاوه سرا پیش
نیاید
و البته راه حق آشکار خواهد شد ".

در آخرش هم تذکر داد که: " این چند سطر را فضل به دستور خلیفه امیر المؤمنین
در
همین تاریخ نوشته است ".
برنامه‌های تشریفاتی:

قرار شد اجراء تشریفات بیعت، روز دهم ماه رمضان به عمل آید. نخستین کسی که
دست بیعت در دست امام گذاشت به دستور خلیفه " عباس فرزند مأمون " بود و بعد
از او

" فضل بن سهل " وزیر اعظم، " يحيى بن اکثم " مفتی اعظم دستگاه خلافت،! " عبد
الله بن

طاهر ذوالیمینین " (فرمانده سپاه مأمون) و سپس عموم اشراف و رجال بنی عباس که
حاضر بودند دست بیعت به آن حضرت دادند.

حالا دیگر نوبت شعرا! منقبت گویان، و ناطقان و خطیبان شد که معمولاً در هر
موقعیتی می خواهند به اصطلاح، خودی نشان بدهند! و به تناسب همت خویش هنر
ادبی خود را در خدمت آنچه مورد نظر است ارائه دهند! هر يك به تناسب درك و
استعداد

و علاقه خود قصیده‌هایی بسازند و بخوانند! و این کارها انجام شد! در خطبه‌های
نماز

جمعه نیز، خطیبان درباره آن حضرت سخن می گفتند.

برای اینکه عامه مردم نیز از این دگرگونی ها به نحوی با اطلاع شوند و تغییر

محسوس

و چشمگیری را احساس کنند، قرار شد لباس و علامت‌های سیاه، که شعار آل عباس

بود

(۱۳۳۵)

به رنگ سبز تبدیل شود.

زمزمه‌های مخالفت

این جریان تا اینجا با همه پیچیدگیهای سیاسی که داشت به طور طبیعی پیش رفت، اما کم کم زمزمه‌هایی در گوشه و کنار پیدا شد. آنان که در سایه حمایت این دستگاه و

حکام و فرمانروایان در ولایات مختلف از قلمرو وسیع اسلامی آن روز، ثروتهای بی کران

اندوخته بودند و زندگیهای مرفه و آسوده‌ای پر از ناز و نعمتی برای خود ترتیب داده بودند، از نتایج و آثار این اقدام، سخت نگران بودند و حق هم داشتند نگران باشند. آیا این

امر برای سوء استفاده چیان و هزار فامیل آن روز، قابل تحمل و حتی قابل تصور بوده است؟

آل علی که طبق اندیشه علی، خلافت را تنها برای برقراری حق و عدل و جلوگیری از

ظلم و سوء استفاده و نفاق می خواهند، با کسانی که تار و پود زندگیشان از مجاری زور و زر

تشکیل شده است چگونه می توانند در کنار هم، همزیستی مسالمت آمیزی داشته باشند؟!

مخالفان حسود و سوء استفاده گران ناراحت، سعی داشتند که به هر نحوی شده است

در اشاعه تخم بدبینی نسبت به آل علی بکوشند، حتی انتشار می دادند که " امام رضا

شیفته جاه و مقام است. زیرا به محض اینکه از طرف مأمون از او دعوتی به عمل آمد آن را

اجابت کرد. بنابر این چگونه می توان طبق عقیده طرفدارانش، مردی زاهد و رهبری معنوی باشد؟ "

اما البته طرز رفتار امام، نقشه‌های آنان را بباثر و نقش بر آب کرد. بر خلاف انتظار آنان، گذشت زمان در ایجاد محبوبیت عامه و نفوذ همه جانبه امام، به سرعت کمک می کرد.

کینه توزهایی که مرتبا آثار و شواهد کمالات علمی و معنوی امام را می دیدند، کسانی

که قبلا خودشان داعیه‌هایی در زمینه علوم و کمالات داشته و موقعیت‌هایی برای خود

کسب کرده بودند و با بودن امام پایه‌های مناصب سطحی خود را متزلزل ندیدند،
آیا

(۱۳۳۶)

می توانستند بی تفاوت باشند؟! یحیی بن اکثم ها، بارها شاهد مباحثات عمیق علمی امام با رؤسای سایر مذاهب و ادیان بودند و چون خود را از آن فضایل و کمالات خالی و پیاده می دیدند، مسلماً احساس حقارت می کردند. آیا آنان این شهادت را داشتند که از وجود چنین مردی که محیط کشور اسلامی را در شعاعی وسیع روشن ساخته است نه تنها ناراحت و متألم نباشند، بلکه او را هم تأیید و تقویت کنند؟! اصولاً باید دید که در طول تاریخ اسلامی تا امروز آیا حسادت‌ها و جاه طلبی‌ها اجازه داده و می دهد تا کسانی که به عنوان اسلام و امور وابسته به آن، در چهره‌های مختلف از مزایا و ثروتها و احتراماتی بهره‌مند بوده و هستند چنانچه در موقعیتی قرار گیرند که دیگری را شایسته تر از خود در راه خدمت به اسلام ببینند، حاضر باشند دست برادری و همکاری به یکدیگر بدهند و خود را از خودخواهی و اسارت نفس و هوی پرستی، و جامعه خود را از غفلت‌ها و چند دستگی‌ها نجات دهند؟ به عبارت دیگر " خود را برای اسلام و مسلمین بخواهند "، نه اسلام و مسلمین را برای خود.

بد نیست از باب نمونه به یکی از حوادثی که در توجه به شکوه و عظمت معنوی امام مؤثر بود و مخالفان و اشخاص ذینفع از وضع موجود، نمی توانستند شاهد آن پیشرفت‌ها و عظمت‌ها باشند اشاره کنیم و آن پیشنهاد مأمون در مورد اقامه نماز عید توسط امام (علیه السلام) بود.

اجرای نماز عید فطر در سال ۲۰۲ هجری با اصرار مأمون قرار شد مراسم اجرای نماز عید فطر توسط امام رضا (علیه السلام) انجام گیرد. باز هم امام برای اینکه بفهماند حاضر نیست آلت بی اراده برای اجرای مقاصد دستگاه خلافت باشد، از پذیرفتن این پیشنهاد امتناع کرد. حاضر نبود کارهای اساسی را که به دست دیگران است نادیده بگیرد و از میان آنهمه مسئولیت‌ها و

مقررات اسلامی تنها به انجام مراسم و امور مصلحتی، قناعت کند و بگوید همین مقدار هم غنیمت است که به ما احترامی می گذارند، و نمازی چنین با عظمت برگزار می شود!

اما مأمون در برابر استنکاف امام، اصرار کرد که به هر ترتیب باشد، مصلحت در این است

که آن حضرت نماز را برگزار کند. در مرحله بعد، امام پیغام فرستاد: " بنابراین به همانگونه که پیغمبر اسلام نماز عید را برگزار می کرده است اجرا خواهد کرد."

پیشنهاد جالبی بود، زیرا مدتها بود مردم این مراسم را با خلفا می گذراندند. آنها هم که

فقط به تشریفات قناعت می کردند و نماز و خطبه‌شان، روح اصیل اسلامی را نداشت.

مسلمین قرن دوم هم اطلاع نداشتند که پیغمبر در این زمینه چگونه عمل می کرده است؟

آنان خلفا و والیان را دیده بودند که با زر و زیور و در سایه مراقبت نگهبانان مسلح و

قراولان خوش لباس و دم و دستگاههای پرتشریفات، می آمدند و نماز عیدی می خواندند

و بعد از آن هم خطبه ای سطحی و مصلحتی، با تکرار کلمات خاصی خوانده می شد و به

همین دل خوش می داشتند و می رفتند.

مأمون هم به همین تصور، مرکب مخصوص و موکب مجلل برای حضرت رضا (علیه السلام)

فرستاد، تا همه با شکوه و جلال کامل به نماز بروند! فرماندهان سپاه، قضات عالی مقام،

علما و دانشمندان و بزرگان هر يك به فراخور شأن و مقام، سوار بر سواریهای آراسته،

منتظر بودند تا امام رضا هم با وضعی مشابه بیرون آید و بر سواری مجللی که خلیفه فرستاده است سوار شود، جلو بیفتد و همه با هم بروند و مراسم را انجام دهند!

امام چه کرد؟

همانگونه که گفتیم، امام به مأمون پیغام داد: " اگر اصراری داری که نماز عید را من اقامه کنم، من همانگونه عمل خواهم کرد که پیغمبر اسلام در این مورد عمل می کرد."

مأمون هم پذیرفت، شاید هم واقعا دوست داشت بداند پیغمبر اسلام چگونه عمل می کرده است؟ و خاطره سنت او را در عملی که امام رضا (علیه السلام) انجام می دهد ملاحظه کند.

امام که قبلا خود را شستشو داده و غسل کرده بود، پیراهن سفید و ساده ای که از
پنبه
بافته شده بود، بر تن کرد. عمامه ای سفید بر سر بست که دو طرف آن از سینه و
پشت سر

آویزان بود. خود را معطر و خوشبو ساخت. دامن پیراهن را به کمر زد. با پای برهنه به راه

افتاد. اطرافیان نزدیک او هم، به همین ترتیب عمل کردند و همراه امام به راه افتادند. وقتی به وسط صحن خانه رسیدند حضرت سر به آسمان بلند کرد و با صدای بلند گفت:

الله اکبر. همه با هم همین جمله را تکرار می کردند. امام و چند نفری که با او بودند از خانه که بیرون آمدند باز هم همه صدا به " الله اکبر "

بلند کردند. بزرگان قوم که با آنهمه جلال و شکوه آمده بودند و در انتظار خود، امام را با آن

وضع ساده و بی پیرایش دیدند، آنان نیز بی اختیار از اسب ها پائین آمدند، ناچار کفش های همه از پاها درآمد. در این موقع برای بار سوم صدای تکبیر جمعیت بلند شد و

هر چند قدمی که می رفتند، باز صدای تکبیر بلند می شد، منظره و شکوه معنوی خاصی

ایجاد شده بود. جمعیتی انبوه راه افتاد و کم کم ازدحام جمعیت بیشتر می شد. عده ای جریان را به مأمون گزارش دادند و ضمناً از راه خیراندیشی و یا خود شیرینی،

به او خاطرنشان کردند که ادامه این امر ممکن است تا پایان نماز و خطبه ها منجر به ایجاد انقلابی گردد و چاره آن مشکل باشد!

مأمون هم به دلیلی که به خاطرش گذشت مصلحت ندید کار با این وضع ادامه پیدا کند، این بود که برای حضرت پیغامی به این مضمون فرستاد:

" این کار که به این ترتیب ادامه می یابد، موجب ناراحتی و زحمت و خستگی مفرط شما خواهد شد! بنابراین شما دیگر خود را بیش از این به زحمت نیندازید دیگری آن را

انجام خواهد داد!! "

حال باید تصور کرد که در بازگشت آن حضرت از نیمه راه مصلا، چه حالتی برای آن حضرت و برای آن جمعیت پیدا شده بود؟

در محلی که قرار بود این همه انبوه جمعیت با امام نماز بگذارند و به خطبه های آن حضرت که خاطره خطبه های آتشین جدش علی بن ابیطالب را زنده می کرد گوش فرا

دهند، یکی دیگر! مراسم نماز!! را انجام داد.

امام هم از نیمه راه به خانه برگشت در حالی که ابهت و جلالت خاص دیگری در

دلها

(۱۳۳۹)

یافته بود.

آری مأمون و اطرافیانش به روشنی دریافتند که اگر امام با این وضع که مرتبا جمعیت متراکم تر می شود، نماز را در بیابان، طبق سنت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اقامه نماید، و سپس دو خطبه به دنبال آن ایراد نماید، چه بسا مسائل مهمی پیش خواهد آمد که نتایج و آثار آن، برای آنان که قبله و آمالشان، مقام و ثروتشان بود و در سایهء وضع موجود، منزلتی کسب کرده بودند، خوش آیند نبود. در هر حال زمزمه‌هایی از گوشه و کنار شروع شد. در بغداد این زمزمه به صورت حادی ظهور کرد.

ابراهیم بن مهدی، عموی مأمون آهنگ مخالفت را شروع کرد و خطر را گوشزد اهل منافع و صاحبان مقام و ثروت کرد! بهره وران از اوضاع و احوال موجود، هدف مشترکی یافتند و همه يك جا به صدا و حرکت درآمدند.

نقشه‌های شوم دنباله‌ای این جریانات منتهی به این طرح شد که سه نفر را مسؤول اساسی این فاجعه شناخته و محکوم به قتل دانستند. - فاجعه ای که به نظر آنان غیر قابل تحمل بود یعنی " انتقال خلافت از بنی عباس به آل علی ". زیرا می دانستند به دنبال آن، رسیدگی به حساب سوء استفاده ها و سوء استفاده چیان نیز در کار است. آن سه نفر یکی مأمون و دیگری وزیر اعظمش فضل بن سهل و سومی هم علی بن موسی الرضا بود. عده ای هم آماده و مترصد فرصت مناسب بودند. روز جمعه سوم شعبان را برای اجرای این نقشه، در زمان واحد تعیین کردند، در حالی که از ابتدای تشریفات ولایتعهدی فقط حدود ۱۱ ماه گذشته بود. قرار بود آن روز هر سه نفر در حمام معروف سرخس با هم باشند. بنابراین آیا بهترین محل مناسب برای اجرای این نقشه همانجا نبود؟! حدس زده می شد که اوضاع، آبستن حوادثی است. با قرائنی که به دست آمد قرار

شد
برنامه را تغییر دهند، اما فضل بن سهل که با همه زیرکی که داشت و با همه ادعای
آگاهی
از علم نجوم و خواص ساعات و ایام که اظهار می کرد، طبق قرار قبلی در ساعت
مقرر وارد
حمام شد. اما بیچاره مورد اجرای نقشه قرار گرفت و مهاجمان، بدن برهنه ی او را
قطعه

قطعه کردند. بعد از این جریان در مرو سرو صدای عجیبی به راه افتاد. این زمزمه هم در میان بود که شاید اجرای این نقشه به دستور خود مأمون بوده است.

در هر حال به وضعی که مأمون فکر می کرد با اجرای این نقشه پیش می آید و او خواهد توانست با خیال آسوده خلافت کند و کارهای مورد نظر را انجام دهد، به هم خورد.

بدیهی است او به عنوان خلیفه و زمامدار، در فکر چاره جوئی از این نارضائیهها و در صدد تیرئه خویش بود. اما در هر حال سرانجام، کار به اینجا رسید که امام رضا (علیه السلام) هم پس از چندی مسموم شد.

یک روز و یک شب هم قضیه را مکتوم نگاهداشتند. مأمون هم شدیداً از این جریان اظهار تأثر کرد و دستور داد با احترام تمام بدن آن حضرت را در کنار قبر هارون دفن

نمایند! به طوری که نوشته اند: آن حضرت حدود ۲ سال در شهر مرو و نزدیک به ۷ ماه در

سرخس اقامت داشت. ماههای آخر عمر را هم در "سناباد" طوس به سر برد و در همانجا بود که به شهادت رسید.

خدمات علمی و دینی آن حضرت

در مرکز خلافت اسلامی بارها وسیلهء بحث و گفتگو میان آن حضرت و دانشمندان برجسته ی تمام ادیان و مذاهب که از گوشه و کنار و مراکز علمی معروف جهان آن روز

می آمدند، فراهم می شد.

طی آن جلسات، امام رضا به دانشمندان مختلف روی زمین و بزرگان اهل نظر که از ملیت های مختلف بودند و یا به سبب داشتن عقاید و آراء خاصی مورد توجه قرار گرفته

بودند، دربارهء مطالب گوناگون علمی و دینی، گفتگوهای جالبی داشته اند.

آن حضرت در ضمن آن گفتگوها حقایق دین اسلام را نیز برای علمای مذاهب مختلف روشن می کردند و این گفتگوها آثار عمیقی در تبلیغ و نشر علوم و معارف اسلامی داشته است.

همهء علمای مذاهب و صاحبان افکار و آراء مختلف، به بزرگواری و احاطهء علمی آن

حضرت - که در مواقع لزوم هم با همان زبان و اصطلاحات خاص و حتی از منابع
دین خود

(۱۳۴۱)

آنان صحبت می کرد - اقرار و اعتراف کرده اند.
کتابهایی در زمینه احتجاجات آن حضرت گرد آوری شده است که مبین این
واقعیت
است. همانند:
گفتگوی آن حضرت با " ثنویه " یعنی دانشمندانی از ایران که مطالبی از عقاید
زردشتیان را مطرح می کردند.
مواجهه با دانشمندان مشهوری از " دهریین و مادیین " که اظهار می داشتند
" آفرینش مبدأ و معادی ندارد ".
در این زمینه مطالبی بسیار زنده و مؤثر درباره " توحید " از طرف امام (علیه السلام)
به جامعه
بشریت عرضه شده است.
بیاناتی که آن حضرت در زمینه توحید اسلامی و نبوت و انبیاء و رسالت پیامبر
اسلام، با رهبران مسیحیان آن روز داشته اند که به لقب " جاثلیق " (کاتولیک) از
آنان نام
برده می شد.
همچنین احتجاجاتی که با دانشمندان و بزرگان ملت یهود که لقب " رأس
الجالوت " داشتند و مأمون از آنان برای طرح مطالب خود در محضر امام دعوت می
کرد.
مباحثاتی که با " زنادقه " صورت می گرفت که با اشاعه اشکالات و ایراداتی،
اذهان
مردم را نسبت به حقایق اسلامی مشوب می ساختند و کسی نبود که بتواند با منطق
خودشان آنان را قانع و مجاب سازد.
هر يك از اینها در جای خود، شایان بررسی مستقل و قابل عنایت و توجه است.
اما آنچه در همه این موارد چشمگیر بود این بود که تمام کسانی که با آن حضرت
روبرو
می شدند و مباحثاتی انجام می دادند در برابر کمالات معنوی امام (علیه السلام)
تسلیم می شدند و
جز قبول حق، و اقرار و اعتراف به مقام شامخ علمی امام و صحت مطالبی که می
فرمود،
چاره ای نداشتند. و این مسأله خود موجب شهرت فوق العاده آن حضرت، در
زمینه
احاطه کامل علمی و شایستگی همه جانبه از نظر رهبری می شد.
این گونه بحثهای اعتقادی و فکری در این شرایط اجتماعی، بسیار حساس و ارزنده



(۱۳۴۲)

بود، چه در جامعه اسلامی آن روز تلاش فراوان علمی به چشم می خورد و دوران ترجمه و تألیف و برخورد آراء و مکاتب گوناگون رسیده بود، و شور و شوق علمی ایجاب می کرد که به دانشمندان مختلف، آزادی ابراز عقیده و نشر آراء و افکار داده شود، و درست در همین لحظات حساس لازم بود که اندیشمندان پاك و آگاه، به پا خیزند و حقایق را آنطور که هست عرضه کنند تا در غوغای برخورد افکار، راه حق، گم نشود، گمراهیها و تیرگیها غلبه ننماید.

امام وظیفه خود را - درست در اوج این تلاشها، آن هم در مرکز تجمع دانشمندان - به خوبی انجام داد.

پیامی از امام رضا (علیه السلام) به دوستانش در اثر تعلیمات حضرت رضا (علیه السلام) و معاشرت با آن جناب شاگردان ارزنده و شایسته‌ای تربیت شدند که هر يك از آنان به سهم خود منشاء خیرات و برکاتی برای جامعه اسلامی بوده اند و گفتار و کردار امام را که دستور العمل زندگانی مردم می تواند بود برای آیندگان نقل کرده اند.

از جمله کسانی که احادیثی درباره امام رضا و سفارشهای آن حضرت نقل کرده اند، حضرت " عبد العظیم " است.

حضرت عبد العظیم که از نوادگان امام حسن مجتبی (علیه السلام) است، اواخر عهد امام هشتم را درك کرده و از امام نهم و دهم استفاده‌های شایانی نموده است. مرحوم صدوق او را مردی بزرگوار و پرهیزکار و مورد وثوق معرفی کرده است.

در سال ۲۵۰ تا ۲۵۵ نظر به سختگیری‌هایی که از طرف طبقه حاکم در مورد دانشمندان و رهبران شیعه وجود داشته است، حضرت عبد العظیم به شهر ری مهاجرت

کرده و همانجا پس از چندی از دنیا رفته است.
قسمتی از یادگارهای علمی و معنوی امام
قسمتی از درس ها و مطالب آموزنده آن حضرت که توسط دانشمندان بزرگوار
اسلامی جمع آوری شده است، امروز در دسترس ما قرار دارد.

(۱۳۴۳)

از جمله آنها کتاب " عیون اخبار الرضا " است که در آن احادیثی را که از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است، گردآوری شده است. یکی دیگر کتاب " علل الشرایع " است که در آن از حکمت ها و مصالحی که در مورد احکام و دستورهای عملی اسلام، فوائد و آثار آنها از امام (علیه السلام) رسیده است، یاد شده است. این دو کتاب هر دو از مرحوم " شیخ صدوق ابن بابویه " است که سال وفاتش ۳۸۱ هجری قمری بوده و در نزدیکی ری مدفون است. کتابهای دیگری نیز مانند " طب الرضا " یادگار آن حضرت است که هر يك در جای خود، کمالات و بزرگواری های آن حضرت را معرفی می کند.

بخش پنجم
ارشادات و راهنمایی‌های معنوی امام رضا (علیه السلام)

(۱۳۴۵)

بخش پنجم / ارشادات و راهنمایی‌های امام رضا (ع)...
سخنان و ارشادات معنوی حضرت رضا (علیه السلام)

۱. صلۀ رحم:

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) فرمودند: " قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): " من ضمن لى واحدة

ضمنت له اربعة، يصل رحمه فيحبه الله تعالى، ويوسع عليه في رزقه ويزيد في عمره، و يدخل الجنة التى وعده " (۱).

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از قول رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از سوی پروردگار عالم فرمود:

" هر کسی که انجام يك خصلت را برای من ضمانت کند من چهار پاداش را بر او تضمین می کنم: فقط " صلۀ رحم " به جا آورد من ضامنم:

۱. که خداوند متعال او را دوست بدارد ۲. در روزی و گذران زندگی گشایش دهم ۳.

عمرش را طولانی فرماید ۴. و به بهشتی که وعده اش داده است داخل فرماید.

۲. تکلیف فوق طاقت:

قال ابراهيم بن عباس (رضي الله عنه) إني سمعت الرضا (عليه السلام) قد سئله رجل أيكلف الله العباد ما

لا يطيقون؟ فقال: هو أعدل من ذلك. قال: فيقدرون على كل ما أرادوه؟ قال: هم أعجز

من ذلك " (۲)

ابراهيم بن عباس گفت: از امام رضا (علیه السلام) در جواب فردی چنین شنیدم که سؤالش این

بود: آیا خداوند به بندگانش آنچه طاقت و توان ندارند، تکلیف می کند؟

امام (علیه السلام) پاسخ فرمودند: " خداوند عادل تر از آنست که تکلیف فوق توان دستور دهد " .

۱. عیون اخبار الرضا باب الثلثین.

۲. عیون اخبار الرضا (ع) باب الثلثین.

پرسید آیا بندگان بدانچه اراده کنند قادر خواهند بود؟ فرمود: " بندگان عاجزتر از آنند

که هر چه را خواستند توان انجام آن را داشته باشند "

۳. حضرت عبد العظیم از امام رضا (علیه السلام) روایت می کند

سلام مرا به دوستانم برسان!

به آنان بگو: شیطان (و کسانی که ایادی او هستند) را به خود راه ندهند.

به آنان توصیه کن که در گفتار (و نقل گفتارها) رعایت راستی و درستی را بنمایند و

در امور خویش (از هر جهت) امین و مورد اعتماد باشند.

بگو که در مسائل بی ثمر و گفت و گوهای بحاصل، عمر عزیز خود را نگذرانند.

بگو با یکدیگر انس و رفت و آمد و روابط حسنه داشته باشند. اینها موجب جلب

رضایت خاطر مرا فراهم خواهد کرد.

آنان نباید به عیب جویی و کارشکنی برای یکدیگر، وقت خود را صرف کنند، که

موجب عذاب و نکبت در دنیا، و خسران در آخرت خواهد گردید.

۴. سفارشی دیگر از امام رضا (علیه السلام)

علی بن شعیب، یکی از شاگردان با استعداد ولایق آن حضرت می گوید: روزی به

دیدار

امام رضا (علیه السلام) رفتم: از من پرسیدند: یا علی!

چه کسی از نظر زندگی، بهترین مردم است؟

جواب دادم: ای سرور و آقای من، شما به این مطلب داناترید. بعد از آن خود

حضرت فرمودند:

یا علی، من حسن معاش غیره، فی معاشبه.

کسی که زندگی دیگران از ناحیه او نیکو می شود.

و سپس ادامه دادند: می دانی چه کسی از نظر زندگی از همه مردم بدتر است؟

" کسی که دیگران از زندگی او بهره ای ندارند "

باز ادامه داد: ای علی! نعمت‌هایی را که دارید نیکو قدرشناسی کنید. و اطمینان

نداشته باشید که همیشه برای شما برقرار بماند. و اگر از دست رفت چه بسا باز

نمی گردد.

ای علی! " بدترین مردم کسی است که کسی از ناحیه او بهره‌مند نمی‌شود، مهمان یا کسی را که به او حاجتی دارد راه نمی‌دهد و تنها خور است و نسبت به زیر دستان خود خشمگین و سخت گیر می‌باشد ".

۵. معرفی اسلام خالص

در ضمن این گفتار پس از آنکه از:

نماز و سفارش درباره اینکه اول وقت خوانده شود، و نیز از نماز جماعت و شرایط لازم الاجراء آن و بعضی از مقررات مربوط به امر خانواده،

و سپس از جهاد و اهمیت دفاع یاد شده است،

احترام والدین و لزوم اطاعت آنان مادام که در آن نافرمانی خدا تأکید شده است،

و نیز بعضی از وظایف پدر و مادر در مورد فرزندان را مورد توجه قرار می‌دهد و

سپس به مسأله جبر و اختیار اشاره ای کرده و می‌فرماید:

- لانقول بالجبر والتفویض، - لایعذب الله الاطفال بذنوب الالباء.

- لاتزر وارزة و زر اخرى. - لایفرض الله علی الناس طاعة من یعلم انه یضلهم

و یغویهم.

خلاصه ترجمه:

- ما (به عنوان مسلمان و شیعه) نه قائل به جبر و سلب اختیار بندگان در کارهایشان

هستیم. و نه این را پذیرفته ایم که از تمام جهات، کارها به آنان واگذار شده باشد.

(بلکه امری بین این دو را قبول کرده ایم)،

- از نظر ما فرزندان به گناه پدران مورد عذاب و سرزنش قرار نمی‌گیرند.

و بار کسی را دیگری بر دوش نمی‌گیرد.

برای آدمی چیزی جز آنچه در راه آن کوشش کرده است، نخواهد بود.

خدا فرمانبرداری کسی را که می‌داند او مردم را گمراه میکند واجب نکرده و

نخواهد

کرد....

و به دنبال آن يك سلسله بیزاریها و مراقبت‌ها را از لوازم اسلام خالص شمرده و به

عنوان آثار ایمان معرفی می کند، بدین ترتیب:
الایمان: هو اداء بالامانة واجتناب جميع الكبائر. - البراءة من الذين ظلموا آل محمد. - من الناکثین والقاسطین والمارقین. - البراءة ممن نفی الاخيار وشردهم: واولی الطرداء اللعناء. وجعل الاموال دولة بین الاغنیاء، واستعمل السفهاء (مثل معاویه وعمرو عاص). - البراءة من اتباعهم. ومن اهل الأستیثار.
خلاصه ترجمه:

ایمان: عبارت است از اداء امانت و دوری از تمام گناهان بزرگ... - بیزاری و دوری از

آنان که درباره آن محمد ستم کردند که عبارتند از: - نقض کنندگان تعهدات، (ناکثین) -

جور کنندگان و روگردانان از عدل، (قاسطین) - تفرقه اندازان گمراه، (مارقین) - بیزاری از

آنان که نیکان را مورد نفی قرار دادند آنان را از شهر و دیار خود دور، از شغل متناسب

محروم نموده، تارومارشان کردند. و بجای آنان که شایستگی کامل برای اداره امور را

دارند، عده ای را که بایستی رانده شوند و مورد لعن و نفرین اند در دستگاه خود قرب و

منزلت و جایگاه و پایگاه دادند.

- بیزاری و نفرت از کسانی که ثروتهای جامعه را در انحصار عده ای از اغنیاء قرار دادند و

مشتی سفیه و هوی پرست را به کارها گرفتند (از قبیل معاویه وعمرو عاص).

- بیزاری و دوری از پیروان ایشان و از کسانی که خود و بستگان خود را بر دیگران ترجیح داده و هر مزیت و منفعتی را به خود منحصر کرده و مانع رشد دیگران شده اند.

و از ابی موسی اشعری ها، کسانی که از آن گروه و دوستدار آن روش اند. آنان اغفال

شدگانی هستند که تلاش آنان در زندگی دنیا منحصر به جهات سطحی و غیر انسانی است و چنان گمان می کنند که کارهای آنان در دنیا درست است و اعمال آنان پسندیده

است. بیزاری از آنچه به منظورهای پلید مورد توجه قرار داده شده و یا بازیچه و وسیله

سرگرمیهای گمراه کننده قرار گرفته اند.

پیشوایان گمراهی، علمداران ستم کاری، همهء آنان چه آنان که ابتدا و در اوایل بوده
اند
و چه آنان که هستند و یا بعدها پیدا خواهند شد.

(۱۳۵۰)

دوستی و رعایت امیرمؤمنان علی و آن ان که بر تربیت و روش و هدف پیامبرشان راه خود را ادامه دادند و اسلام را تغییر و تبدیل ندادند. همانند سلمان و اباذر و مقدار و عمار و....

و دوستی پیروان آنان و کسانی که بر مبنای همان راه راهروی کردند و رویه آنان را (به)

تناسب خود و محیطشان) دنبال کردند که رضای خدا بر آنان باد.

۶. در مورد گناهان کبیره

... الكبائر وهي: - قتل النفس التي حرم الله، - الزنا، - السرقة، - شرب الخمر، - عقوق

الوالدين، - أفرار من الزحف، - اكل الربا بعد البينة، - والسحت، - الميسر والقمار، -

البخس في المكيال والميزان، - أكل مال اليتيم ظلما، - وما اهل لغير الله به، من غير ضرورة،... - معونة الظالمين والركون اليهم، - حبس الحقوق من غير العسرة، - الكذب،

- الكبر، - الاسراف، - التبذير، - الخيانة.

خلاصهء ترجمه:

در بیان گناهان بزرگ

۱. کشتن انسانی که رعایت حرمتش از نظر حق حیات، لازم است. (کسی که مرتکب

قتل نفس یا فسادى که موجب قتل شده باشد، نشده است)

۲. زناکاری و تجاوز به نوامیس دیگران،

۳. دستبرد به حقوق مالی دیگران،

۴. آلودگی به مشروبات مست کننده،

۵. رنجانیدن و آزار مادر و پدر،

۶. فرار کردن از مقابل دشمن و میدان را برای او خالی گذاشتن،

۷. ربا خواری و بعد از آگاهی،

۸. کارهای حرام را راه معیشت و گذران زندگی قرار دادن،

۹. برد و باخت و قمار بازی،

۱۰. کم فروشی و کلاهبرداری در داد و ستد،

۱۱. خوردن و از بین بردن مال یتیم،
۱۲. خوردن از مردار و خون و گوشت خوک،
۱۳. و نیز خوردن از حیواناتی که بنام غیر خدا کشته شده و میان مردم تقسیم می گردد، بدون آنکه اجبار و ضرورتی برای استفاده از آن وجود داشته باشد،
۱۴. کمک کاری به ظالمان و ستمگران، و آنان را پشتوانه و تکیه گاه قرار دادن،
۱۵. بدون وجود عسرت و تنگدستی حقوق دیگران را حبس کردن و مانع رسیدن آنان به حق خود شدن، ۱۶. دروغ پردازی، ۱۷. تکبر و خودپسندی، ۱۸. اسرافکاری، زیاده روی در هر کار، ۱۹. تبذیر و ضایع ساختن مال و هر چیز مفید و به کار بردن آنها در راههای بی مورد، ۲۰. مرتکب خیانت شدن.
۷. توضیحی درباره خطرات و عواقب فرار از برابر دشمن
 حرم الله الفرار من الزحف، لمافیه من الوهن فی الدین، والاستخفاف بالرسول و الائمة العادلة، وترك نصرتهم علی الاعداء، والعقوبة لهم علی انکار مادعوا الیه من: الإقرار بالربوبية، و اظهار العدل وترك الجور، وامانة الفساد، - ولما فی ذلك من جرأة العدو علی المسلمین، وما یكون فی ذلك من السبى والقتل، وابطال دین الله، و غیره من الفساد. (۱)
- در مقام بیان علل و احکام و مقررات اسلامی، مطالبی از طرف امام رضا نقل شده است که شایسته تدبر و تأمل فراوان است. از جمله در ضمن بیان علت حرام شدن گناهان بزرگ در زمینه " فرار از جنگ " چنین فرموده است:
- خدا فرار از میدان جهاد و مبارزه را حرام کرده است، به آن جهت که موجب سستی در دین و خواری خواهد شد.
- و نیز نشانه ناچیز شمردن زحماتی است که همه پیامبران خدا و پیشوایان عادل جهان برای نجات بشریت تحمل کرده اند. - این کار ترك یاری آنان است.

۱. عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۹۲.

- این عمل یعنی فرار از میدان مبارزه، موجب گرفتاری و نکبت و عذاب شدید خداست و عواقب سختی در بر دارد، این کار مستلزم انکار عملی اقرار به ربوبیت خدای یگانه است.

- همچنین انکار ضمنی و عملی آن چیزهایی است که يك فرد مسلمان درباره لزوم عدالت و ترك ظلم و جور و لزوم ریشه کن کردن فساد به زبان اظهار می کند.
- از اینها گذشته فرار از میدان مبارزه با دشمنان به این جهت حرام است که این اقدام،

موجب جرأت یافتن دشمن بر اسلام و مسلمین خواهد شد و بدبختی‌هایی بیار خواهد آورد از قبیل:

- به اسارت و نکبت درآمدن وزیر دست دیگران قرار گرفتن.
- به دست دشمنان به قتل رسیدن.

- مقررات الهی را که باید در جامعه اجراء گردد بی اثر ساختن.
و فسادهای دیگری غیر از اینها نیز در این کار هست. (از جمله، تسلط دشمن بر جامعه اسلامی است. تسلطی که زمینه آن را ترس و فرار از مبارزه فراهم می سازد).

۸. در مورد علل و آثار نکبت زای رباخواری

بیع الربا و شرائه و کس علی کل حال علی المشتري و علی البایع، لعله: - ذهاب المعروف، - و تلف الاموال، - رغبة الناس في الربح، - ترك القرض، و ضیاع المعروف،

ومما في ذلك من الفساد، والظلم. (۱)

در مقام بیان آثار ناهنجار رباخواری و ایجاد سلطه‌های اقتصادی می فرماید:
" معاملات ربوی اگر چه به صورت خرید و فروش باشد، در هر حال موجب نکبت خواهد بود و به ضرر هر دو طرف تمام می شود.

- روابط پسندیده مردم (از نظر اقتصاد و تعاون) اموال در معرض تلف قرار می گیرد،

(مال از مسیر اصلی خود که بهبود وضع اقتصادی اجتماعی باشد منحرف می شود و

۱. علل الشرایع ج ۲، ص ۱۶۷.

ثروت که وسیلهء سهولت روابط در زندگی بود، هدف اصلی زندگی قرار می گیرد و موجب بر باد رفتن نتایج تلاشهای اکثریت مردم به نفع اقلیتی ثروتمند و نفع طلب خواهد شد).
- مردم تمایلی شدید به سودیابی پیدا می کنند. (کارها، همه جنبهء تجاری و سودپرستی به خود می گیرد) قرض دادن به دیگری بدن توقع ربح و بهره، ترك میشود.

کارهای خیر که جنبهء سود مادی ندارد در جامعه تعطیل می شود.
و بالاخره آن کار مستلزم فساد و ظلم، و فاسد شدن اموال است.
۹. سخنی دربارهء نماز

الف: لايزال الشيطان ذعرا من المؤمن، ما حافظ على الصلوات الخمس، فاذا ضيعهن تجرء عليه و اوقعه في العظام، (۱) ب: علة الصلاة: اقرار بالربوبية، خلع الانداد،

لثلاينسى العبد سيده ومدبره وخالقه، فيبظر ويطغى، زاجر اله عن المعاصى، مانعا من انواع الفساد، (۲) ج: الصلاة لها اربعة الاف باب. (۳)
الف: دربارهء نماز:

شیطان پیوسته از شخص مؤمن يك نوع وحشت و نومیدی دارد، مادام که مراقب انجام وظیفه خود در مورد نماز است.
وقتی کسی نمازهای خود را ضایع ساخت و به آنها بی اعتنا شد، شیطان نسبت به او جری می شود و او را کم کم به پرتگاههای بزرگ میاندازد.
ب: علت و حکمت نماز:

اقرار به ربوبیت پروردگار.
کنار گذاشتن شرك و اموری که نوع مردم، آنها را در امور مؤثر می بینند. برای اینکه

آدمی، صاحب نعمت اصلی مدبر و خالق خود را فراموش نکند. تا سرگرم به زندگی جاری شود و به طغیان و سرکشی افتد.

۱. عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۲۸.

۲. من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۱۳۹.

۳. من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۱۲۴.

نماز، انسان را از گناهان دور و پاک نگاه می دارد. و از انواع فساد و تباهی‌ها جلوگیری می کند.

ج: نماز چهار هزار باب دارد.

۱۰. گفتاری در مورد زکات

" لو اخرج الناس زکات اموالهم ما إحتاج احد " ان علة الزکاة:

من اجل قوت الفقراء، تحصين أموال الاغنياء، لان الله عزوجل كلف اهل الصحة القيام بشأن اهل الزمانة والبلوی، كما قد قال: لتبلون في اموالکم وانفسکم، (۱) مع مافيه

من الزيادة، والرأفة، والرحمة لاهل الضعف، والعطف على اهل المسکنة، والحنن لهم على المواساة، وتقوية الفقراء، والمعونة لهم على امر الدين.

درباره موقعت زکات فرموده اند:

در صورتی که مردم زکات و حقوق مالی خود را پردازند هیچکس محتاج نخواهد ماند.

در مورد آثار و حکمت‌های آن از این نکته ها یاد کرده اند: وجوب زکات، به جهت تأمین

زندگی نیازمندان، در امان ماندن اموال ثروتمندان است.

خدای بزرگ، کسانی را که از نعمت صحت بهره‌مندند، مکلف و موظف کرده است که

برای رفع نیازهای بی وسیله ها و مبتلایان، آماده و برپا باشند و اقدامات متناسب را انجام دهند.

از اینها گذشته در اجرای امر زکات، فوائد و آثار دیگری نیز هست از جمله:

زیاد شدن اموال در جامعه (و حتی برای کسانی که آن را می پردازند).

ایجاد محبت و مهربانی در میان طبقات مختلف. و احساس حالتهای عطوفت آمیز نسبت به ضعیفان.

احیاء عواطف نسبت به واماندگان و از کار افتادگان. و تأمین آبرومندانه

نیازمندیهای

۱. سوره ۳، آیه ۱۸۴.

آنان. و بسیج نیروها در راه رسیدگی به حال آنان.
تشویق افراد جامعه به ایجاد حالت مواسات نیرو بخشیدن به ناداران.
یاری کردن به آنان در فراگیری امور مربوط به دین و معنویت.
چنان که در قرآن نیز یادآوری کرده است:
شما را در مورد نیروهای مالی و جانی به آزمایش می آوریم، " قرآن سوره ۳، آیه
۱۸۴."

۱۱. يك معرفی از عید فطر
انما جعل يوم الفطر العید، لیکون للمسلمین مجتمعا یجتمعون فیه، ویرزون الله
عزوجل، ویمجدونه علی ما من علیهم، فیکون یوم عید و یوم اجتماع و یوم تضرع،
لانه اول یوم من السنة یحل فیه الاکل والشرب، ولان اول شهور السنة عند اهل الحق
شهر رمضان.
" روز فطر، عید قرار داده شده است تا: فرصتی برای مسلمانان باشد که دور یکدیگر
جمع شوند. نعمت‌های خدا را یاد کنند. و به نعمت ایمان، و آنچه به وسیله دین
اسلام به

آنان ارزانی شده است، خدا را به بزرگی بستایند.
بنابراین آن روز، روز عید، روز اجتماع، روز راز و نیاز با آفریدگار جهان است.
نخستین روز از سال است که خوردن و آشامیدن بعد از يك ماه حلال است.
و از نظر مردم حق بین، ماه رمضان اولین ماه سال است.

۱۲. درباره ترك امر به معروف و نهی از منکر
امام رضا از پیغمبر گرامی اسلام روایت کرده اند که فرمود:
اذا امتی تواکلت الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، فلیأذنوا بوقاع من الله تعالی. (۱)
" زمانی که امت من در مورد امر به معروف و نهی از منکر، کار را به گردن دیگری
بیندازند و هر شخصی یا دسته ای به انتظار بنشینند که دیگران آن کار را عهده دار
شوند،

در این صورت باید در انتظار فرا رسیدن عذاب الهی و گرفتار شدن به يك زندگی
نکبت بار

۱. کافی ج ۵، ص ۵۹ و تهذیب ج ۶، ص ۱۷۷.

باشند". و این کار به منزلهء اعلان محاربهء با حق و مانع پیشرفت نیکی ها است.

۱۳. دفاع از ناموس و حیثیت و مال

از آن حضرت سوال شد:

أیمنع جاریته من ان یؤخذ وان خاف علی نفسه القتل؟ قال: نعم.

از آن حضرت پرسیدند:

اگر بخواهند زنی را به زور از خانه ای بربایند، - هر چند خدمتکاری را - آیا

شخص

مکلف است به دفاع بپردازد و نگذارد بیگانه به ناموس او خیانت کند؟ اگر چه

جانش در

معرض مخاطره باشد؟ حضرت جواب دادند: آری.

۱۴. در مورد حرمت زنا و بی عفتی

تحريم الزنا - لعله ذهاب الانساب، - ترك التربية للاطفال، - فساد الموارث، - وما

اشبه ذلك من وجوه الفساد. (۱)

" زنا و بی عفتی، عملی حرام و ناروا است، به سبب اینکه در اثر آن، - نسبتها از

بین

می رود. (روابط متزلزل می شود) - کسی به تربیت صحیح کودکان، رغبت شایسته

نشان

نمدهد. (و این کار بسیار مهم، ترك میشود) - روابط ارثی به هم منخورد و از

هم میپاشد.

از اینها گذشته فسادهای گوناگون دیگری نیز دارد. محیط آلوده فراهم می آورد

و غیره.

۱۵. ارزیابی میزان فداکاری نسبت به غیر

در مقام بیان حدود یاری و به دوستان و برادران که باید در مورد آنان گذشت و

فداکاری داشت، فرموده اند:

" لا تبذل لاخوانك من نفسك ما ضرره عليك اكثر من نفعه لهم "، (۲)

باید در نظر داشت که مقدار ناملایماتی که در این راه تحمل می شود با نتیجه ای که

آن

۱. علل الشرایع ج ۲، ص ۱۶۵ و عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۹۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۰۳.

دوست و برادر در آن فداکاری می برد متناسب باشد. و میزان فداکاری در راه خدمت به دیگران باید طوری انجام گیرد که ضرری که تحمل می شود بیشتر از ثمره ای که به دست می آید نباشد.

(و ضمناً کسی هم توقع این گونه تحمل ضررها را از دیگری نداشته باشد)
۱۶. برنامه‌های زندگی

الف: در مورد مغبون شدن:

المغبون لامحمود ولأماجور. (۱)

کسی که در روابط خود با مردم، غفلت کند تا متضرر شود و از جهل، بخبری و کوتاهی

کردن او سوء استفاده شود، چنین کسی نه پسندیده است، و نه شایسته‌ء اجر و پاداشی است.

ب: در مورد عیش و گذران زندگی، فرموده اند:

العیش: السعة في المنزل، الفضل في الخدم، وكثرة المحبين، (۲)

در مورد بیان گوشه ای از آرزوها برای تحقق يك زندگی آرام که هر فرد و جامعه‌ای بدنبال تهیه آن است، فرمود: - منزل، وسعت داشته باشد. - خدمتگزاران بهره‌مند و همکاران افزوده باشند. - و دوستداران فراوان.

ج: مطلبی در مورد اسراف:

ان هذا هو السرف، ان تشتري حمارا بثلاثة عشر دينارا وتدع برذونا. (۳)

سخن از کسی به میان آمد که الاغی را به ۱۳ دینار خریده بود، (و گویا با این مبلغ امکان تهیه حیوان پر قدرت تری متناسب با منظور خریدار وجود داشته است) لذا فرمودند: اینکه تو این را به این قیمت بخری و حال آنکه می توانستی با آن، (مثلاً) قاطری

خریداری کنی، این کار، خود نوعی از اسراف است.

۱. عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۴۲.

۲. کافی ج ۶، ص ۵۲۶.

۳. کافی ج ۶، ص ۵۳۶.

د: در مورد عدم پذیرش زبونی و هجوم پذیری فرموده اند: " ان الله عزوجل يبغض رجلا يدخل عليه في بيته ولا يقاتل ". خدای بزرگ از کسی که به خانه و محل زندگی او

هجوم و حمله شود ولی او (که قبلا می بایست پیشگیری می کرد، هنوز هم) در مقام

مقابله و دفاع برنیاید، مبعوض خدا است.

۱۷. نقش نیت باطنی

در مقام توجه دادن به نقش قصد و نیت قلبی در کارها و نیز اشاره به وضع زمان آن حضرت، این حدیث نیز قابل توجه است: دو نفر وارد مجلس امام شدند و درباره اینکه آیا

باید نمازشان را به قصر بخوانند یا تمام، جو یا شدند.

امام که از قصد و محرك اصلی آنان آگاهی یافت رو به یکی از آنان کرد و فرمود: " و جب

عليك التقصير لانك قصدتني "

(تو که به قصد دیدار من آمده ای نماز خود به قصر می خوانی).

و آنگاه رو به دیگری کرده فرمودند: " و جب عليك التمام لانك قصدت السلطان ". بر تو که (برای غرضی خاص) به قصد دیدار خلیفه آمدی واجب است نماز خود را تمام

بخوانی. (با توجه به این که یکی از شرایط قصر نماز در مسافرت، این است که مسافرت

مشروع باشد نه حرام).

۱۸. عشق به امام حسین (علیه السلام)

در کتاب " مکارم اخلاق " از یکی از دوستان امام رضا (علیه السلام) روایت می کند که امام

رضا (علیه السلام) لباسی از خراسان به اینجانب اهداء نمودند در وسط لباس اندکی از تربت بود به

قاصد گفتم این چه خاکی است؟

در پاسخ گفتند این شربت امام حسین (علیه السلام) است امام (علیه السلام) هر وقت لبای یا چیز دیگری

مفرستند این تربت را همراه آن مسازند و مفرمایند وجود این تربت با اذن خدا،

امان از آفتی است. (۱)

۱. مکارم اخلاق، باب خوردنیها و نوشیدنیها ص ۴۹۸، چاپ فراهانی.

(۱۳۵۹)

۱۹. توسعه دادن به زندگی و خانواده

الف: ينبغي للرجل ان يوسع على عياله لئلا ياتمنوا موته، (۱)
سزاوار است مردم در مورد افراد عائله تسهیلات لازم را فراهم نمایند. و رفتار آنان طوری نباشد که اعضاء خانواده او ناراحت شوند و در نبود او احساس آرامش و وسعت بیشتر نکنند.

ب: صاحب النعمة يجب عليه التوسعة على عياله، (۲)
هر کس از نعمتی برخوردار است بر او واجب است که در زندگی افراد خانوادهء خود گشایشی بوجود آورد و وسائل لازم برای زندگی و رشد صحیح آنان فراهم سازد.
۲۰. تقارن اعمال

ان الله عزوجل امر بثلاثة مقرون بها ثلاثة اخرى: أمر بالصلوة، والزكوة، فمن صلى ولم يترك لم يقبل له صلوته وامر بالشكر له وللوالدين، فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله، وامر باتقاء الله وصلة الرحم، فمن لم يصل رحمة، لم يتق الله عزوجل. خداوند بندگان خویش را به سه چیز فرمان داده که به سه چیز دیگر پیوند دارد، فرمان به نماز و زکات داده است، پس کسی که نماز گزارد و زکات ندهد نمازش پذیرفته نشود. و فرمان به شکر خدای و سپاس پدر و مادر داده است، پس هر کس سپاس پدر و مادر نگذارد خدای را شکر نکرده است. و فرمان به پرهیزگاری و پیوند خویشاوندان داده است، پس هر کس به خویشاوندان خویش نرسد تقوی خدای را بجای نیاورده است.
۲۱. عدل و خواص آن

استعمال العدل والإحسان مؤذن بدوام النعمة، ولا حول ولا قوة الا بالله.
به کار بستن دادگری و نیکوکاری مردمان را به پایداری برخورداریهی جهان آگاهی می دهد، نیرو و جنبشی در کار نیست مگر به یاری خدا.

۱. الفقیه ج ۲، ص ۲۳۹.

۲. کافی ج ۴، ص ۱۱.

چند روایت ارزشمند از امام رضا (علیه السلام)

۱. مومن به حقیقت مؤمن نیست، تا اینکه سه خصلت در او باشد:
 سنتی از خدا، سنتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سنتی از امام (علیه السلام).
 اما سنت خدایش، رازداری است. سنت پیامبرش، رفق و مدارا با مردم، و سنت امام
 و
 سرپرستش، صبر کردن در همه احوال است.

۲. عبادت به روزه و نماز بیشتر نیست، بلکه عبادت، عبارت از آنست که از
 اندیشهء خود
 را در رفاه و آسایش مردم قرار دهد.

۳. بر صاحب نعمت و ثروت و مکنت واجب است که خانوادهء خود را رفاه و
 آسایش
 قرار دهد.

۴. ایمان، دارای چهار رکن است: (۱) توکل به خدای متعال (۲) راضی بودن به
 قضای
 الهی (۳) تسلیم امر خدا بودن (۴) و بالاخره تمام کارها را به ذات اقدس الهی واگذار
 نمودن.

۵. یاری کردن ضعیف و ناتوان از صدقه دادن برای تو بهتر و گرمی تر است.

۶. توکل آن است که از غیر خدا ترس و بیم نداشته باشی.

۷. نظافت و پاکیزگی از اخلاق پیامبران است. (۱)

۲۲. مناظره با جاثلیق
 در اینجا امام (علیه السلام) شروع به سخن کرد و فرمود:
 ای نصرانی! اگر به انجیل خودت برای تو استدلال کنم اقرار خواهی کرد؟
 جاثلیق گفت: آیا می توانم گفتار انجیل را انکار کنم؟ آری به خدا سوگند اقرار
 خواهم
 کرد هر چند بر ضرر من باشد.
 امام (علیه السلام) فرمود: هر چه می خواهی پرس و جوابش را بشنو.
 جاثلیق: دربارهء نبوت عیسی و کتابش چه می گویی؟ آیا چیزی از این دو را
 انکار می کنی؟

۱. سرچشمه های نور، امام رضا (ع)، سازمان تبلیغات اسلامی، زمستان ۱۳۶۸،
 ص ۱۲۰ - ۱۳۲، (با گزینش، تصرف و تلخیص).

(1361)

امام (علیه السلام): من به نبوت عیسی و کتابش و به آنچه به امتش بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده اند، اعتراف می کنم، و به نوبت (آن) عیسی که اقرار به نبوت محمد (صلی الله علیه وآله) و کتابش نکرده و امتش را به آن بشارت نداده کافرم! جاثلیق: آیا به هنگام قضاوت از دو شاهد عادل استفاده نمی کنی؟ امام (علیه السلام): آری.

جاثلیق: پس دو شاهد از غیر اهل مذهب خود از کسانی که نصاری شهادت آنان را مردود نمی شمارند بر نبوت محمد (صلی الله علیه وآله) اقامه کن و از ما نیز بخواه که دو شاهد بر این معنا از غیر اهل مذهب خود بیاوریم.

امام (علیه السلام): هم اکنون انصاف را رعایت کردی ای نصرانی، آیا کسی را که عادل بود و نزد

مسیح، عیسی بن مریم مقدم بود می پذیری؟

جاثلیق: این مرد عادل کیست، نامش را ببر.

امام (علیه السلام): دربارهء " یوحنا " دیلمی چه می گویی؟

جاثلیق: به به! محبوبترین فرد نزد مسیح را بیان کردی!

امام (علیه السلام) تو را سوگند می دهم آیا انجیل این سخن را بیان می کند که یوحنا گفت:

حضرت مسیح مرا از دین محمد عربی با خبر ساخت و به من بشارت داد که بعد از او

چنین پیامبری خواهد آمد، من نیز به حواریون بشارت دادم و آنها به او ایمان آوردند؟ جاثلیق گفت: آری! این سخن را یوحنا از مسیح نقل کرده و بشارت به نبوت مردی

و

نیز بشارت به اهل بیت و وصیش داده است، اما نگفته است این در چه زمانی واقع می شود و این گروه را برای ما نام نبرده تا آنها را بشناسیم.

امام (علیه السلام): اگر ما کسی را بیاوریم که انجیل را بخواند و آیاتی از آن را که نام محمد (صلی الله علیه وآله) و

اهل بیتش و امتش در آنها است، تلاوت کند آیا ایمان به او می آوری؟

جاثلیق: بسیار خوب است.

امام (علیه السلام) به نسطاس رومی فرمود: آیا سفر سوم انجیل را از حفظ داری؟ نسطاس گفت: بلی، از حفظ دارم.

(۱۳۶۲)

سپس امام به رأس الجالوت (بزرگ یهودیان) رو کرد و فرمود: آیا تو هم انجیل را می خوانی؟ گفت آری به جان خودم سوگند. فرمود سفر سوم را برگیر، اگر در آن ذکری از

محمد و اهل بیتش بود به نفع من شهادت ده و اگر نبود شهادت نده. سپس امام (علیه السلام) سفر

سوم را قرائت کرد تا به نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید، آنگاه متوقف شد و رو به جاثلیق کرد و فرمود:

ای نصرانی! تو را به حق مسیح و مادرش آیا قبول داری که من از انجیل باخبرم؟ جاثلیق: آری. سپس امام (علیه السلام) نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت و امتش را برای او تلاوت کرد،

سپس افزود: ای نصرانی! چه می گویی، این سخن عیسی بن مریم است؟ اگر تکذیب کنی

آنچه را که انجیل در این زمینه می گوید، موسی و عیسی هر دو را تکذیب کرده ای و کافر

شده ای. جاثلیق: من آنچه را که وجود آن در انجیل برای من روشن شده است انکار

نمی کنم و به آن اعتراف دارم.

امام (علیه السلام): همگی شاهد باشید او اقرار کرد، سپس فرمود: ای جاثلیق هر سؤال

مسخوای بکن. جاثلیق: از حواریون عیسی بن مریم خبر که آنها چند نفر بودند و نیز خبر

ده که علمای انجیل چند نفر بودند؟

امام (علیه السلام): از شخص آگاهی سؤال کردی، حواریون دوازده نفر بودند و اعلم و افضل آنان

لوقا بود. اما علمای بزرگ نصاری سه نفر بودند: یوحنا اکبر در سرزمین باخ، یوحنا

دیگری در قرقیسا و یوحنا دیلمی در رجاز، و نام پیامبر و اهل بیت و امتش نزد او بود، و

او بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل بشارت داد.

سپس فرمود: ای نصرانی، به خدا سوگند ما ایمان به آن عیسی داریم که ایمان به محمد (صلی الله علیه وآله) داشت، ولی تنها ایرادی که به پیامبر شما عیسی داریم این بود که او کم روزه

مگرفت و کم نماز می خواند! جاثلیق ناگهان متحیر شد و گفت: به خدا سوگند

علم خود
را باطل کردی، و پایهء کار خویش را ضعیف نمودی، و من گمان می کردم تو اعلم
مسلمانان
هستی! امام (علیه السلام): مگر چه شده؟ جاثلیق: به خاطر اینکه می گویی عیسی
ضعیف و کم روزه
و کم نماز بود، در حالی که عیسی حتی يك روز را افطار نکرد و هیچ شبی را (به
طور کامل)
نخوابید و صائم الدهر و قائم اللیل بود. امام (علیه السلام): برای چه کسی روزه می
گرفت و نماز

می خوانند؟! جاثلیق نتوانست پاسخ گوید و ساکت شد (زیرا اگر اعتراف به عبودیت عیسی می کرد با ادعای الوهیت او سازگار نبود). امام (علیه السلام): ای نصرانی، سؤال دیگری از تو دارم. جاثلیق، با تواضع، گفت: اگر بدانم پاسخ می گویم. امام (علیه السلام): تو انکار می کنی که عیسی مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می کرد؟ جاثلیق در بن بست قرار گرفت و به ناچار گفت: انکار می کنم، چرا که آن کس که مردگان را زنده کند و کور مادرزاد و مبتلا به برص را شفا دهد او پروردگار است و مستحق الوهیت. امام (علیه السلام): حضرت الیسع نیز همین کار را می کرد و او بر آب راه رفت و مردگان را زنده کرد و نابینا و مبتلا به برص را شفا داد، اما امتش قائل به الوهیت او نشدند و کسی او را عبادت نکرد. حزقیل پیامبر نیز همان کار مسیح را انجام داد و مردگان را زنده کرد. سپس رو به رأس الجالوت کرده فرمود: ای رأس الجالوت، آیا اینها را در تورات می یا بی که بخت النصر اسیران بنی اسرائیل را در آن زمان که حکومت با بیت المقدس مبارزه کرد به بابل آورد، خداوند حزقیل را به سوی آنان فرستاد و او مردگان آنها را زنده کرد؟ این واقعیت در تورات مضبوط است، هیچ کس جز منکران حق از آن را انکار نمی کنند.

رأس الجالوت: ما این را شنیده ایم و می دانیم.

امام (علیه السلام): راست می گویی، سپس افزود: ای یهودی این سفر از تورات را بگیر، و آنگاه خود شروع به خواندن آیاتی از تورات کرد، مرد یهودی تکانی خورد و در شگفت فرو رفت.

سپس امام (علیه السلام) رو به نصرانی کرد و قسمتی از معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را درباره زنده شدن بعضی از مردگان به دست او شفای بعضی از بیماران غیر قابل علاج را به

برکت او
برشمرده و فرمود: با این همه ما هرگز او را پروردگار خود نمی دانیم، اگر به خاطر
این گونه
معجزات، عیسی را خدای خود بدانید باید " الیسع " و " حزقیل " را نیز معبود
خویش
بشمارید، زیرا آنها نیز مردگان را زنده کردند و نیز ابراهیم خلیل پرندگان را گرفت
و سر
برید و آنها را بر کوههای اطراف قرار داد، سپس آنها را فراخواند و همگی زنده
شدند،
موسی بن عمران نیز چنین کاری را در مورد هفتاد نفر که با او به کوه طور آمده
بودند و بر
اثر صاعقه مردند انجام داد، تو هرگز نمی توانی این حقایق را انکار کنی، زیرا تورات
و

انجیل و زبور و قرآن از آن سخن گفته اند، پس باید همه اینها را خدای خویش بدانیم.

جاثلیق پاسخی نداشت بدهد، تسلیم شد و گفت: سخن، سخن تو است و معبودی جز خداوند یگانه نیست. سپس امام (علیه السلام) در باب کتاب اشعیا از او و رأس الجالوت سؤال کرد. او گفت: من از آن به خوبی آگاهم. فرمود: این جمله را به خاطر دارید که اشعیا گفت: من کسی را دیدم که بر دراز گوشی سوار است و لباسهایی از نور در تن کرده (اشاره به حضرت مسیح) و کسی را دیدم که بر شتر سوار است و نورش مثل نور ماه (اشاره به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)) گفتند: آری اشعیا چنین سخنی را گفته است. امام (علیه السلام): ای نصرانی، این سخن مسیح را در انجیل به خاطر داری که فرمود: من به سوی پروردگار شما و پروردگار خودم می روم و " بارقلیطا " می آید و درباره من شهادت به حق می دهد (آن گونه که من درباره او شهادت داده ام) و همه چیز را برای شما تفسیر می کند؟ (۱) جاثلیق: آنچه را از انجیل می گویی ما به آن معترفیم. سپس امام (علیه السلام) سؤالات دیگری درباره انجیل و از میان رفتن نخستین انجیل و بعد نوشته شدن آن به وسیله چهار نفر: مرقس، لوقا، یوحنا و متی که هر کدام نشستند و انجیلی را نوشتند (انجیلهایی که هم اکنون موجود و در دست مسیحیان است)، سخن گفت و تناقضهایی از کلام جاثلیق گرفت.

جاثلیق به کلی درمانده شده بود، به گونه ای که هیچ راه فرار نداشت. لذا هنگامی که امام (علیه السلام) بار دیگر به او فرمود: ای جاثلیق، هر چه می خواهی سؤال کن، او از هر گونه سؤالی خودداری کرد و گفت: اکنون شخص دیگری غیر از من سؤال کند، قسم به حق مسیح که گمان نمی کردم در میان مسلمانان کسی مثل تو باشد. (۲)

= + * * * + =

-
۱. مقصود از " بارقیطا " یا " فارقلیطا "، که حضرت مسیح از آمدن او خبر داده است، حضرت محمد (ص) می باشد و این پیشگویی در انجیل " یوحنا " در ابواب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶، وارد شده است، و قرآن مجید نیز در آیه ۶ از سوره صف، این معنا را از قول حضرت عیسی (ع) نقل کرده است (برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به کتاب " احمد موعود انجیل " تألیف استاد جعفر سبحانی، انتشارات توحید، قم، ۱۳۶۱ ه. ش، ص ۹۷ - ۱۳۳).
۲. مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا (ع) ۱۳۶۶ ه. ش، ج ۱، ص ۴۳۲ - ۴۵۲.

شهادت

شهادت پیشوایان در راه خدا و تبلیغ احکام الهی همانند زینت و گردنبندهای عروسان در زندگی آنان می‌درخشد و زینت حیات و سرمایه معنوی و ذخیره الهی آنان می‌باشد که در

حیات هر کدام از آنان، ثبت شده است آنان یا با شمشیر بران یا با زهر و سم ستمکاران به

فیض لقای الهی شتافته‌اند. شهادت امام رضا (علیه السلام) هم در اثر سمی بوده است که توسط

ایادی مأمون، توسط انگور در محفل مأمون به او خورانده شده بود امام رضا (علیه السلام) پس از

حادثه نماز نیمه تمام عید فطر، انزوا اختیار کرد، از سوی دیگر مأمون از سوی عباسیان

نیز تحت فشار بود که چرا اقبال بیشتری به علویان و ایرانیان دارد آنان نگران آن بودند که

حکومت از دست عباسیان بیرون رود در صورتی که در صفحات پیشین مطالعه نمودید

که امام رضا (علیه السلام) ملتزم به هیچ امری از امور حکومتی نبودند و در حدود وظیفه امامت و

رهبری روحی و معنوی جامعه، گامهای روشنگری در مسیر علمی و فرهنگی بر می‌داشتند و مردم را به آئین الهی فرا می‌خواند، کاری که در صورت عدم ولایت عهدی هم

انجام می‌داد ولی مأمون می‌خواست خود را از این تنگناهای سیاسی و بن‌بستهای قدیمی رها سازد و تنها چاره‌ای که می‌دید از میان برداشتن امام، به صورت بی‌سر و صدا

و پنهانی بود و آن همان شیوه‌ای بود که ستمکاران، در مواقع بحرانی از آن بهره می‌گرفتند. شیعه به اتفاق اعتقاد دارد که مأمون به امام رضا (علیه السلام) سم داده است و این

موضوع در کتابهای عیون اخبار الرضا ج ۲، ص ۲۴۰ و علل الشرایع ج ۱، ص ۲۴۱ و اثبات

الوصیة ص ۱۷۹ و ارشاد شیخ مفید ص ۳۳۵ و مناقب شهر آشوب ج ۴، ص ۴۲۲ و دهها

منبع دیگر ذکر شده است و برخی از مورخان غیر شیعه هم با آنان، هم‌رأی شده‌اند همانند شبلنجی در نور الأبصار ص ۱۴۵، الفخری در الأحکام السلطانیة ص ۱۷۹،

مقاتل
الطالبین ص ۴۰۴ و غیر آنها.
مرحوم محدث قمی می نویسد: " روز وفات امام رضا (علیه السلام) مردم جلو در
خانهء امام اجتماع
نموده بودند و می گفتند فرزند پیغمبر کشته شده است و سر و صدای بلندی راه
انداخته

بودند محمد بن جعفر بن محمد عموی امام (علیه السلام) که به عنوان اخذ تأمین جانی به خراسان آمده بود مأمون به او گفت: به مردم عصبانی ظاهر شود و به اطلاع آنان برساند که ابوالحسن امام رضا (علیه السلام) امروز بیرون نمی آید او مکروه داشت که به علت جلوگیری از فتنه بدن او را بیرون آوردند محمد بن جعفر بیرون آمد و گفت: ای مردم! متفرق گردید ابوالحسن امروز بیرون نمی آید پس مردم متفرق شدند و امام رضا (علیه السلام) را شبانه غسل داده شد و شبانه دفن گردید". (۱)

شهادت آن حضرت را روز ۲۹ ماه صفر و عمر آن حضرت به هنگام شهادت ۵۴ سال و ۳ ماه و ۱۹ روز نوشته اند.

قبر آن حضرت در مشهد زیارتگاه و مرکز رفت و آمدها، راز و نیاز شیعیان و علاقمندان آن حضرت است. در اوایل اسلام شهری به نام "مشهد" وجود نداشت: در محل فعلی این شهر، دهکده گمنامی بود که آن را "سناباد" می گفتند و جزء اراضی طوس بود. هارون که برای رفع اغتشاش و اصلاح اوضاع نواحی خراسان به ایران سفر کرده بود، در اثناء سفر بیمار شد و از دنیا رفت و در قصر "حمید بن قحطبه" که در این ناحیه قرار داشت، به خاک سپرده شد.

پس از شهادت امام رضا قرار شد مدفن آن حضرت را در کنار قبر هارون قرار دهند. این قبرها در کنار هم تا حدود سال ۵۰۰ شکل وضعی عادی داشت تا آنکه به آن محل، پس از چندی عنوان "مشهد الرضا" داده شد. (یعنی محل شهادت یا شهود رضا) به طوری که نوشته اند نخستین بار يك ضریح نقره ای توسط مردی از اهالی ایران که زرتشتی بود و هنوز مسلمان نشده بود، برای دور قبر درست شد، زیرا وی در اثر توسل به آن حضرت، از بیماری صعب العلاجی که داشت بهبود یافته بود، و به منظور تجلیل و اظهار علاقه به آن حضرت و نیز جلب توجه مردم به آن امام بزرگوار، به چنین

اقدامی
دست زد. و این در زمان حکومت سلجوقیان بود.

۱. الأنوار البهیه محدث قمی، ص ۱۱۷.

ابن بطوطه در سفرنامهء خود یادآور شده است که در ۷۳۴ هجری از حریم رضوی دیدن کرده است که " به صورت صندوقی چوبین بود و از صفحاتی از نقره پوشیده

شده بود ". در زمان صفویه که به جهاتی توجه به این گونه امور زیاد شده بود، برای نخستین بار ضریحی طلاکوب برای آن قبر تهیه و نصب شد. البته بعد از مدتی آن ضریح و اشیاء قیمتی توسط یکی از " ازبکیان " مورد هجوم و غارت قرار گرفته و از جمله اشیاء غارت شده، تکه الماس منحصر به فردی بود که نوشته اند بزرگی آن به اندازه يك تخم مرغ بوده است. به هر حال از آن روز به بعد هم مرتباً این قبر مورد توجه علاقه مندان بوده است و هدایا

و موقوفات بی حسابی، به عنوان صاحب آن قبر، تقدیم شده و می شود که مصرف و نحوه

استفاده از آنها خود به بحث و تفصیل جداگانه ای نیاز دارد. (۱) رحلت غریبانهء امام رضا (علیه السلام) در خراسان، ضجه و ناله‌ای در جهان اسلام بوجود آورد و موج تنفر را به سوی مأمون روانه ساخت شاعران و دوستداران امام (علیه السلام) با اشعار و سروده‌های خود تسلی خاطر تنها یادگار امام (علیه السلام) حضرت جواد را فراهم آوردند.

السلام عليك يا ابا الحسن يا علي بن موسى الرضا ورحمة الله وبركاته

۱. مطالب مربوط به ولایت عهدی امام (ع) با تصرفاتی اندك از كتاب محقق عالیقدر جناب آقای دکتر علی غفوری گلزاده از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، استفاده شده است.

بخش ششم
امام رضا (علیه السلام) در آئینه شعر و ادب

(۱۳۶۹)

بخش ششم / امام رضا (ع) در آئینه شعر و ادب...

امام در آئینه شعر و ادب

شاعران متعهد و دلسوز و پدید آورندگان آثار منظوم، نقش مهمی در نشر فضیلت، و معرفی چهره‌های ماندگار پیشوایان معصوم (علیه السلام) داشته و دارند چون گاهی برخی از بیانه‌ها

سحر است و جادو. شاعران و ادیبان در مقام معرفی اهل بیت (علیه السلام) سروده‌های مؤثری

دارند که در تبلیغ و ترویج و شناساندن آن بزرگواران نقش ارزشمندی ایفاء نموده اند که

جا دارد در اینجا نمونه‌هایی از گذشته و چند مورد از معاصران ذکر گردد:
۱. ابونواس:

یکی از شاعران معاصر امام رضا (علیه السلام) می باشد او اشعاری در منقبت آن بزرگوار سروده

است هر چند در اواخر ممنوع از سرودن شعر شده است صاحب کشف الغمه شعر او را به

این صورت آورده است:

" محمد بن یحیی فارسی گوید ابونواس روزی به چهرهء امام رضا (علیه السلام) نظر افکند در

لحظه ای که سوار بر استر از حضور مأمون، بیرون می آمدند پس نزدیک شد و سلام گفت و

به عرض رساند ای فرزند رسول خدا! چند بیتی در حق شما سروده ام دوست دارم آنها را از

من بشنوی امام فرمود: پس بیاور آنها ابونواس شروع به خواندن سروده اش نمود.

مطهرون، نقیات، ثیابهم * تجری الصلاة علیهم، اینما ذکرُوا

من لم یکن علویا حین تنسبه * فما له من قدیم الدهر مفتخر

فأنتم الملاء الأعلى وعندکم * علم الكتاب، و ما جائت به السور

آنان پاکیزگان و پاک لباسان هستند، درود و ثنا بر آنان جریان دارد هر گاه که به زبان

آیند هر آن کس که تبار به علی (علیه السلام) نمی رساند وقتی او را نسبت می دهی
پس او را از
گذشتگان افتخاری نیست شما ای خاندان علی (علیه السلام) مردم بزرگواری هستید
چون در پیش
شما است علم قرآن و آنچه سوره ها در بر گرفته اند ".
امام (علیه السلام) او را مورد تشویق قرار داد به خدمتگزار خود فرمود آیا چیزی
همراه تو

هست؟ پاسخ داد: چرا سیصد دینار همراه دارم.
امام (علیه السلام) فرمود: آنها را به ابونواس بده سپس فرمود: شاید این پول کم باشد
پس استر

را هم پیش او بران. (۱)
ابونواس پس از جلوگیری از مدح امام (علیه السلام) باز شعری در مدح امام سروده
اند که

مطلعش چنین است:

قیل لی، انت اوحده الناس طرا * فی فنون من الکلام النبیه
لک من جوهر الکلام بدیع * یثمر الدر، فی یدی مجتنبه
فعلی ما ترک مدح ابن موسی؟ * و الخصال التي تجمعن فیه؟
قلت لا اهتدی لمدح امام * کان جبریل خادما لأبیه
خلاصهء مضمون شعر آنست به من گفتند تو که در سخن و سخنوری، اوحدی و
یکتا

هستی و جوهر کلام و بدیع سخن را مشناسی که در را در اختیار طالبان آن قرار
مدهد
پس چرا مدح و توصیف فرزند موسی بن جعفر را ترک نموده ای با اینکه او، آنهمه
خصال

حمیده و فضایل پسندیده را در بردارد؟

در پاسخ گفتم آری این امر حقیقت دارد ولی من چه کنم تا رشته ی سخن بدست
آورم و مدح امامی را به سرایم که جبرئیل خادم پدرش بوده است؟
۲. دعبل خزاعی:

شاعر متعهد و دلسوز دیگری، دعبل خزاعی است که معاصر امام بوده است و
سرودهء

(1372)

بلند بالای (تائیه) را در مدح آن امام همام سروده اند که مرحوم طبرسی داستان آن را همراه اشعارش آورده است این قصیده طبق شمارش ما دارای ۱۲۱ بیت می باشد که بخشی از آن بازگو می شود.

دعبل نخست طبق عادت شعرا از ترنم مرغان، از جور و جفای روزگاران، بی وفائی
أبنای روزگار، از ایام جاهلیت، از ظلم و ستم هند جگر خوار، جفای اهل سقیفه و
داستان

غدیر سخن به میان می آورد آنگاه به مدح و منقبت علی (علیه السلام) (مقصود
اصلی) می پردازد:

مدارس آیات خلت من تلاوة* و منزل وحی، مقفر العرصات
لأل رسول الله بالخيف من منى وبالبيت والتعريف والهمرات
ديار لعبد الله بالخيف من منى* و للسيد الداعي الى الصلوات
ديار علي والحسين وجعفر و حمزة والسجاد، ذی الثغفات
ديار لعبد الله والفضل صنوه* نجی رسول الله في الخلوات
وسبطی رسول الله وإبنی وصیه* و وارث علم الله والحسنات
منازل قوم یهتدی، فینزل بیتهم* علی احمد المذكور في السورات
منازل قوم یهتدی بهواهم* و تؤمن منهم زلة العثرات
منازل كانت للصلاة وللتقى* و للصوم والتطهير والحسنات
سقى الله قبرا بالمدينة غيثة* فقد حل فيه الأمن بالبركات
نبي الهدى، صلى عليه مليكه* و بلغ عنا، روحه، التحفات
أفاطم لو خلت الحسين مجدلا* و قدمات عطشاننا، بشط فرات
إذا للطمت الخد، فاطم عنده* و أجريت دمع العين، في الوجنات
أفاطم قومي! يا ابنة الخير فأندي* نجوم سماوات، بأرض فلات
قبور بكوفان، وأخرى بطيبة* و أخرى بفخ، نالها صلوات
وأخرى بأرض الجوزجان محلها* و قبر بيا خمراء، لدى الغربات
وقبر ببغداد لنفس زكية* تضمنها الرحمن في الغرفات

وقبر بطوس يالها من مصيبة * ألحت على الأحشاء بالزفرات
إلى الحشر حتى يبعث الله قائما * يفرج عنا الغم والكربات
على بن موسى ارشد الله أمره * و صلى عليه أفضل الصلوات
ألم تر أنى مذلاثين حجة * أروح وأغدو، دائم الحسرات
أرى فيئهم في غيرهم متقسما * و ايديهم من فيئهم صفرات
وآل زياد في الحرير مصونة * و آل رسول الله منهمكات
سأبكيهم ما ذر في الأفق شارق * و نادى منادى الخير بالصلوات
وما طلعت شمس و حان غروبها * و بالليل أبكيهم وبالغدوات
ديار رسول الله أصبحن بلقعا * و آل زياد تسكن الحجرات
وآل رسول الله تدمى نحورهم * و آل زياد ربة الحجلات
وآل رسول الله تسبى حريمهم * و آل زياد آمنوا السريات
وآل زياد في القصور مصونة * و آل رسول الله في الفلوات
خروج امام لامحالة خارج * يقوم على اسم الله والبركات
يميز فينا كل حق وباطل * و يجزى على النعماء والنقمت
فيانفس طيبي ثم يا نفس فأبشرى * فغير بعيد كلما هو آت
وقتی امام قبر طوس را به شعر دعبل افزودند دعبل عرض کرد ای فرزند رسول خدا
این قبر کی راست؟

امام (عليه السلام) فرمود: آن قبر من است روزگارانی نمی گذرد که طوس، محل
رفت و آمد
شیعیان من می گردد پس هر آن کس که مرا در جایگاه غربتم، زیارت نماید او را در
روز جزا

درجه و منزلت من خواهد بود. (۱)
امام به دعبل فرمود حرکت منما تا امام کیسه ای آوردند که در آن ۱۰۰ دینار بود به

۱. إربلی، کشف الغمه ج ۳، ص ۱۱۸، چاپ دارالأضواء.

دعبل پرداختند، دعبل آن را رد کرد و عرض کرد به خاطر اینها نیامده ام فقط قسمتی از لباسهای امام را درخواست نمود پس جبهای از خز همراه همان کیسه به دعبل عطا شد و به خدمتگزارش فرمود به دعبل بگوید که آنها را بپذیرد ورد نکند چون به زودی به آنها محتاج خواهد بود.

دعبل مرحمتی‌های امام را پذیرفت و همراه قافله از مسیر " مرو " حرکت نمود پس رهنان به آنان حمله کردند و اموال آنها را گرفتند و بین خود تقسیم نمودند. یکی از آنان شعر دعبل را به عنوان مسخره تمثیل جست: " أرى فيهم في غيرهم متقسما... دعبل گفت این شعر از آن کیست؟ دزد پاسخ داد مربوط به يك فرد خزاعی است که نامش دعبل است. دعبل گفت: من همان دعبل خزاعی هستم و سرایندهء این قصیده می باشم پس کتفهای او را باز گشودند و کتفهای تمام ارباب قافله را نیز باز کردند و تمام اموال آنان را به خودشان بازگرداندند.

دعبل به راه خود ادامه می داد تا به شهر " قم " رسید پس شعر خود را انشا نمود و مردم قم، صله و جوائز فراوانی به او بخشیدند و از او درخواست نمودند که آن جبههء مرحمتی امام را به ۱۰۰۰ دینار به آنان بفروشد دعبل امتناع کرد و از قم بیرون رفت. پس جمعی از نوجوانان هم پشت سر او حرکت کردند و جبهه را از او بازستاندند پس بازگشت و از آنان بازگردان جبهه را درخواست نمود گفتند امکان ندارد که آن را برگردانند جز آنکه او ۱۰۰۰ دینار را دریافت نماید.

دعبل گفت: پس قسمتی از آن جبهه را به من بدهید، آنان قسمتی از جبهه را همراه ۱۰۰۰ دینار به او پرداختند. دعبل به منزل خود رسید و مشاهده نمود که دزدان، تمام اثاث خانهء او را دزدیده اند پس هر دینار از آن ۱۰۰ دیناری را که امام رضا (علیه السلام) به او مرحمت فرموده بودند. هر دینار را به ۱۰۰ دینار فروخت و به یاد آورد که سخن امام (علیه السلام) را که فرموده بودند بگير که به زودی

به آن محتاج خواهی بود.

(۱۳۷۵)

از اباصلت هروی منقول است از دعبل خزاعی شنیدم هنگامی که در محضر امام رضا (علیه السلام) قصیده ام را خواندم و به این ابیات رسیدم که:
خروج امام، لامحالة خارج* يقوم على اسم الله، والبركات
يميز فينا كل حق و باطل* و يجزي على النعماء والنقمات
امام رضا (علیه السلام) با شنیدن این دو بیت به شدت گریستند سپس متوجه من شدند و

فرمودند: ای خزاعی در این دو بیت، روح القدس با زبان تو سخن گفته است، آیا می دانی

این امام کیست؟ و چه زمانی قیام خواهد نمود؟
گفتم: نه، نمی دانم ولی ای سرور من! شنیده ام که امامی از شما ظهور خواهد نمود که

روی زمین را با عدل و قسط پر خواهد نمود پس از آن که از جور و ظلم پر شده باشد پس
امام توضیح دادند:

امام پس از من محمد پسر من و از محمد پسرش علی و پس از علی پسرش حسن و پس از حسن، پسرش حجت قائم منتظر می باشد و اگر از دنیا روزی باقی نماند خداوند متعال

آن روز را طولانی خواهد نمود تا آن که او ظهور نماید و روی زمین را با عدل و داد پر نماید
آنچنان که از ظلم و ستم پر گردیده است.
۳. شافعی:

محمد بن ادریس شافعی، که در سال ۱۵۰ دیده به جهان گشوده و در سال ۲۰۴ دیده

از جهان بر بسته است فهم خود را از آیه در قالب شعر ریخته و با احساسات پاک خود،

درباره فریضه مودت اهل بیت (علیه السلام) چنین می گوید:
یا اهل بیت رسول الله جبکم* فرض من الله، في القرآن أنزله
كفاكم من عظيم القدر إنكم* من لم يصل عليكم، لاصلاه له (۱)

۱. شرح مواهب، نگارش زرقانی، ج ۷، ص ۷ والصواعق، تألیف ابن حجر، ص ۸۷ ومشارق الانوار، ص ۸۸، حمزوی مالکی و " الأتحاف يحب الأشراف "، ص ۲۹، بشرای و " اسعاف الراغبین "، ص ۱۱۹.

(1376)

" ای خاندان رسالت! دوستی شما فریضه ای است که خداوند در قرآن به آن دستور داده است. در عظمت مقام و موقعیت شما این بس که هر کس در نماز بر شما درود

نفرستد، نماز او صحیح نیست "

۴. عبدی کوفی:

سفیان بن مصعب عبدی کوفی، " سفیان بن مصعب عبدی کوفی " که از یاران و تلامذه

حضرت صادق (علیه السلام) بود، مضمون آیه را در یکی از قصاید خود آورده است، در عظمت و

موقعیت این مرد همین بس که حضرت صادق (علیه السلام) به شیعیان خود دستور می داد که شعر

او را به فرزندان خود آموزشی دهند. (۱) وی در یکی از قصاید خود چنین می گوید:

فولاهم فرض من الر * حمان في القرآن واجب (۲)

" دوستی آنان، فریضه ای است که از طرف خداوند رحمان، در قرآن وارد شده است "

۵. ابن العربی:

ابن حجر، در صواعق، (ص ۱۰۱) می گوید: شیخ شمس الدین ابی العربی پیرامون لزوم مودت اهل بیت دو شعر زیر را سروده و دریافت خود را از آیه در قالب این دو بیت

ریخته است:

رأيت ولأئى آل طه فریضة * على رغم اهل البعد، یورثنى القربى

فما طلب المبعوث أجرا على الهدى * بتبليغه إلا المودة في القربى

" من دوستی اولاد طه را واجب می دانم، بر خلاف گمان گروهی که از آنان دورند. دوستی آنان مایه ی نزدیکی به خدا است، پیامبر برانگیخته خدا، برای کار خود اجر

و

پاداشی نخواست، جز مودت در قربی "

۶. گویندهء ناشناس:

ابن صباغ مالکی، در کتاب الفصول المهمة در ص ۱۴ دو شعر زیر را از گوینده ای نقل

۱. رجال کشی، ص ۲۵۴.

۲. الغدير، ج ۱، ص ۲۷۵، ط نجف.



(۱۳۷۷)

کرده است:

هم العروة الوثقى، لمعتصم بها * مناقبهم جاءت به وحی و انزل مناقب في شوری و سوره هل اتی * و في سوره الأحزاب يعرفها التالی " آنان دستگیره‌های محکم و استواری هستند برای کسی که به آن چنگ بزند، و فضایل آنان از طریق وحی و قرآن به ثبوت رسیده است. فضایل آنان در سوره‌های شوری

(مقصود آیه مورد بحث است) و هل اتی، احزاب نازل شده و هر کس قرآن را تلاوت کند به این حقیقت پی می برد ".

۷. ابن جبیر:

شبلنجی، در کتاب " نور الابصار "، (ص ۱۳)، بیت زیر را ضمن چند بیت دیگر به " ابی

الحسن جبیر " نسبت داده است:

موالاتهم فرض، علی کل مسلم * و حبهام اسنی الذخائر للأخری " دوستی آنان، بر هر مسلمانی لازم و مودت آنان بهترین ذخیره آخرت است ".
۸. ابن روزبهان:

" ابن روزبهان " در پایان این فراز از شرح صلوات بر سلطان دین علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می افزاید:

سلام علی روضة للإمام * علی بن موسی ۷
سلام من العاشق المنتظر * سلام من الواله المستهام
بر آن پیشوای کریم الشیم * بر آن مقتدای رفیع المقام
زشهد شهادت، حلاوت مذاق * زهر عدو، در جهان تلخ کام
زخلد برین، مشهدش روضه ای * خراسان از او، گشته دارالسلام
از آن خوانمش، جنت هشتمین * که شد منزل پاک، هشتم امام
محبان زانگور پر زهر او * فکندند می های خونین، به جام
مرا چهره بنمود يك شب به خواب * شد از شوق او خواب بر من حرام

علی وار بر شیر مردی سوار * امین در رکابش، کمینه غلام (۱)
" فضل الله روزبهان " که بالاخره به آرزوی دیرینه خود رسیده و به زیارت مرقد
مطهر

آن امام رئوف در مشهد مقدس نائل، قصیده زیر در منقبت حضرت ابوالحسن الرضا
سروده است.

قصیده در ستایش امام رضا (علیه السلام)
ز گل نسیم تو جوید دل چو غنچهء من * که یوسف است مرادم زبوی پیراهن (۲)
تو نوگلی و منم جانگداز کورهء غم * تو یوسفی و منم مبتلای چاه حزن
رواست با رخ تو ترك دیدن خورشید * خطاست بی خط تو یاد آهوان ختن
به قصد کشتن احباب زلف را مگشا * پی شکست دل خسته طره را مشکن
سرم چو حق تو شد در ره وفاداری * بیا و حق خود آخر ز گردنم بفکن
ز زلف کج که رخت راست می کند چوگان * دلم فتاده چو گوئی درون چاه ذقن
ز جور چین سر زلف کافرت شاید * که من به درگه سلطان دین کنم مأمن
امام روضهء رضوان علی بن موسی * رضا و راضی و مرضی و مرتضای زمن
همام و هادی و مهدی و هاشمی هیئت * امام و آمر و مشکور و مکه ای مسکن
بزرگ اهل هدایت به علم و حلم و کرم * حبیب اهل روایت، به اتفاق حسن
مرا دلیست به سوی وصال او مایل * مرا رخیست به خاک رهش نهاده ذقن
اگر ز خار ره وصل او کشم خواری * به دیده خار رهش را نهم به جای سمن
چو شمع آتش شوقش مرا برافزود * تنم بود دل مشتاق را به جای لگن
ز دست قدرت و بازوی شاه عالی قدر * روایتی دهمت در ختن چو در عدن
چو زهر قاتل اعدا گرفت حضرت را * به راه موت بیایست بیشکی رفتن

۱. وسیلة الخادم الی المخدوم، ص ۳ - ۲۴۲.

۲. مهمان نامهء بخارا، تألیف فضل الله بن روز بهان خنجی به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، ص
۳۳۶ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.

ز محرمان در خویش بنده ای را گفت * که من چو روح روان را جدا کنم ز بدن؟
 برای مدفن من این محل قبر مرا * شکاف و نیک نظر کن که هست منزل تن
 در آرویین که یکی چشمه ای است روح افزا * که هست منبع او جنت الله منن
 نهاده تخت وز سندس لباس من پیدا * روان بیار و مرا ساز از آن لباس کفن
 پسم بیار درین روضهء بهشت برین * ز قبر ساز تن اشرف مرا مکمن
 روایتست که بعد از وفات شاه رضا * زبهر قبر گشودند منزل احسن
 نمود تخت بهشت ولباس اخضر او * چنانچه گفته بدان شاه آشکار وعلن
 چو سرو روضهء آن قبر ساخت مسکن خویش * برست از غم و آزار این سرای حزن
 به سوی موطن اصلی خویش راجع شد * همین بود بر ارباب فهم حب وطن
 به قول شاه علی رضی بهشت بود * محل قبر شریفش زهی بیان حسن
 کسی که میل بهشتش بود درین عالم * بگو که بوسه ده این خاک را به روی ودهن
 مهیمنایا به حبیب محمد عربی * به حق شاه ولایت علی عالی فن
 بهر دو سبط مبارک به شاه زین عباد * به حق باقر وصادق به کاظم احسن
 به حق شاه رضا ساکن حظیرهء قدس * به حق شاه تقی ونقی صبور محن
 به حق عسکری وحجت خدا مهدی * کزین دوازدهم ده نجات روح و بدن
 فدای خاک " رضا " باد صد روان امین * که اوست چارهء درد وشفیع زلت من (۱)

۹. خالد نقشبندی (م ۱۱۹۳ - ۱۲۴۲ هـ):

" ضیاء الدین، خالد بن احمد حسینی سلیمانیه ای شهرزوری ". از علما و عارفان
 عالی مقام کرد است در بلندی مقامش همین بس که گویند: علامه " محمود شکری
 آلوسی " مفتی و مفسر بزرگ عرب از مریدان وی بوده است. (۲)
 خالد، قطعه ای به هنگام ترك مشهد مقدس به عنوان وداع با حضرت رضا (علیه
 السلام) سروده

۱. مهمان نامهء بخارا، ص ۳۳۶ - ۳۳۸.

۲. فصلنامهء مشکاة، شماره ۵، بهار ۱۳۷۵، ص ۱۷۲.

است که مطلع آن چنین است:

خالد بیا و عزم سفر زین مقام کن * بر روضهء رضا به دل و جان سلام کن (۱)
 همو در قصیده ای در مدح حضرت رضا (علیه السلام) و واقعهء کربلا و تمجید
 امامان مسراید:

این بارگاه کیست که از عرش برتر است * وز نور گنبدش همه عالم، منور است
 وز شرم شمسهای زرش کعبتین شمس * در تخته نرد چرخ چهارم به ششدر است
 وز انعکاس صورت گل آتشی او * بر سنگ جای لغزش پای سمندر است
 نعمان خجل ز طرح اساس خورنق است * کسری شکسته دل پی طاق مکسر است
 به هر نگاهبانی کفش مسافران * بر درگهش هزار، چو خاقان وقیصر است
 این بارگاه قافله سالار اولیاست * این خوابگاه نور دو چشم پیمبر است
 این جای حضرتی است که از شرق تا به غرب * از
 قاف تا به قاف جهان سایه گستر است * این روضهء " رضا " ست که فرزند کاظم
 است

سیراب نوگلی ز گلستان " جعفر " است * سرو سهی ز گلشن سلطان انبیاست
 نوباوهء حدیثهء " زهرا " و " حیدر " است *
 آنگاه در ادامهء این قصیده زبان به مدح پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمهء اطهار
 (علیها السلام) گشوده و می گوید:

جانا به شاه مسند لولاک کز شرف * بر تارک شهان اولوالعزم افسر است
 آن گه به حق آن که بر اوراق روزگار * بابی ز دفتر هنرش باب خبیر است
 دیگر به نور عصمت آن کس که نام او * قفل زبان و حیرت مرد هنرور است
 آن گه به سوز سینهء آن زهر خورده ای * کز ماتمش هنوز دو چشم جهان تر است
 دیگر به خون ناحق سلطان کربلاکز وی کنار چرخ به خونابه احمر است
 و آن گه به حق آن که ز بحر مناقبش * انشای " بوفراس " ز یک قطره کمتر است
 دیگر به روح اقدس " باقر " که * سر مخزن جواهر اسرار را در است
 و آن گه به نور باطن " جعفر " که سینه اش * بحر لبالب از در عرفان داور است

۱. نقشی از مولانا خالد نقشبندی، ص ۳۱۶.

دیگر به حق " موسی کاظم " که بعد از او * بر زمره اعظم اشراف، سرور است و آن گه به قرص طلعت تو کز اشعه اش * شرمنده ماه چارده و شمس خاور است دیگر به نیکی " تقی " و پاکی " نقی " * و آنکه به " عسکری " که همه جسم، جوهر است (۱)

رباعیاتی از کتاب جواهر الخیال
کتاب جواهر الخیال یکی از نفائس کتابخانه آستان قدس رضوی (علیه السلام) است که در

اواخر قرن ۱۱ هجری توسط امیر محمد صالح رضوی مشهدی به رشته تألیف درآمده

است این کتاب در برگزیده مدائح و سروده‌های در حق اهل بیت (علیه السلام) می باشد.

یکی از ابواب خیلی مهم این کتاب قدیمی، باب ششم آنست که مشتمل بر ذکر رباعیاتی است که در شأن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) و نجف اشرف و کربلای

معلى و ائمه اثنا عشر (علیها السلام) گفته شده است و در آن هفده فصل می باشد. و ما پس از ذکر چند رباعی به عنوان نمونه از فصول اول و دوم و سوم، تمام فصل سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم آن را که شامل رباعیاتست که در شأن حضرت ثامن الحجج

علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و گنبد طلا و صحن مقدس و روضه متبرک می باشد جهت

خوانندگان عزیز گلچینی و انتخاب کرده‌ایم:

فصل اول: در شأن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله):

احمد که شه سریر افلاک آمد * جانیت کز آرایش تن پاک آمد
یک حرف ز مجموعه قدر و شرفش * لولاک لما خلقت الأفلاک آمد

مومن حسین یزدی

فصل دوم: در شأن امیر المؤمنین (علیه السلام)

خورشید ولایت که غروبش " نجف " است * دریست که افزونتر ازین نه صدفست
جز نور نبی که دید در عالم کون * مهری که دوازده بروجش شرفست

۱. مهیندخت معتمدی، نقشی از مولانا خالد نقشبندی، ص ۲۸۱. این بخش از کتاب امامان اهل بیت (ع) در گفتار اهل سنت تألیف دوست فقیدم شادروان حجة الاسلام والمسلمین داود الهامی نقل و اقتباس گردید خداوند متعال او را با اهل بیت اطهارش (ع) محشور فرماید!

(۱۳۸۲)

میرزا عبد الله متخلص به شهود
 فصل سوم: در شأن أمير المؤمنين (عليه السلام)
 عالی تر از آنی که علی خوانندت * والاتر از آنی که ولی دانندت
 بر وحدت خود گواه می خواست خدا * بی مثل بیافرید و بمانندت
 میرزا محمد مجذوب تبریزی
 آن سرمه کز آن دیده تجلی خواهست * خاک قدم علی ولی اللهست
 در حشر به جز جیب ندامت ندرد * دستی که ز دامن علی کوتاهست
 حسنخان شاملو
 اوصاف علی به گفتگو، ممکن نیست * گنجایش بحر در سبو، ممکن نیست
 من ذات علی به واجبی نشناسم * اما، دانم که مثل او ممکن نیست
 میرزا ابراهیم ادهم
 فصل سیزدهم: در شأن حضرت امام رضا (عليه السلام)
 شاهی که برات روز دادی شب را * در محمدتش سنگ گشادی لب را
 بر خاره نشان قدمش نیست که سنگ * از شوق کفش کرد تهی قالب را
 فیضی خراسانی
 در مشهد پاك حضرت شاه رضا * دانی زچه روست مختلف وضع هوا
 زانروست که بهر خاکبوسش آیند * پیوسته هواهای غریب از همه جا
 محمد نصیر نصرت
 ایدل خواهی که ره اولابد * کام کونین یابی از آمد و شد
 اینست درین ره روش مشتاقان * کز شوق زخود روند و آیند بخود
 دولتیار خان در وقت آمدن به مشهد مقدس گفته

در مشهد شاه دین، که این رود آمد (۱) * ناصاف مدان که رو به مقصود آمد
خاکیست که از بهر طواف حرمش * زین راه به شهر، گریه آلود آمد
میرزا رفیع منشی

ای دل چو رسیدی به درش جان بسیار * وی جان ز دل خویش توهم دست بدار
رفتار ز سر گیر تو ای پابرهش * وی سر تو به سجدهء درش پا به فشار
دولتیار سلطان

آنم که بدرگاه تو آیم نالان * مملو از درد دل پر از شکوه زبان
بیرون ز درون آمده ام شب چون شمع * بریان، گریان، زیبای تا سر عریان
دولتیار خان در وقت آمدن از درون به مشهد مقدس گفته
ای در جسد ملك خراسان شده جان * جسم تو درست معنی جان جهان
گرد سر شمع روضه ات شام و سحر * پروانهء خورشید بود سرگردان
آقا سیفای بروجردی قاطع

زین بد نبری که مشهد از اهل گناه * پیوسته لبالبست، سبحان الله
مهری چو تو هر (بقیه پاک شده است) * آورد بدین در از بد خویش پناه
میر سید علی مهری

فصل چهاردهم: در باب گنبد طلا و صحن مقدس
دانی زچه شد قبهء سلطان رضا * پوشیده بدست قدرت حق ز طلا
زانرو که چو بدر از ره عز و علا * هر روز کند مهر از و کسب ضیا
محمد امین خان بیات

گفتم به یکی عارف پاکیزه سرشت * این روضه نکوترست یا آنکه بهشت
فرمود که فردوس برین می گوید * میبودم کاش فرش صحنش را خشت
ملاخواجه علی پیشنماز نعیم

۱. اشاره به نهری است که از وسط صحن امام رضا (ع) جریان داشت و اکنون سرپوشیده است،
افراد معمر به خاطر دارند.

تا گنبد عرش منظرت را دیدم * همچون مژه بر گرد نظر گردیدم
دیدم عرفات و کعبه و مشعر را * در يك نظر از بسکه به خود بالیدم
میرزا سعید منشی

فصل پانزدهم: در باب روضهء مقدسه

ای دل مکن اندیشه ز افعال خطا * شرمی کن که از الطاف الهی به خدا
از بهر شرف برند خاکم به بهشت * هستم چون زخاکروبهء شاه رضا
آقا رفیع خادم

مرغ حرمت بطوف گردون نرود * خو کرده بباغ رو بهامون نرود
زین روضه محالست برون رفتن من * هر کس ببهشت رفت بیرون نرود
ملاخواجه علی پیشنماز (نعیم)

در کوی رضاست کعبه فرش حجرش * مسجد شده پیشخدمتی در نظرش
در قبلهء روضه بی جهت مسجد نیست * محراب نخواست پشت کردن بدرش
میرزا محمد حسین نورس

یا شاه رضا بروضه ات يك لبیک * هر کس که بگوید شنود صد سعد يك
با زوار تو کفشبانان گویند * این ارض مقدست فاخلع نعلیک
خالصای استرآبادی

ز کعبه روی سوی روضهء رضا دارم * بکعبه می روم و کعبه رونما دارم
ز کعبه رفتم و می آیم اینک از کعبه * به کعبتین که نقشی به مدعا دارم
میرزا ابراهیم نیشابوری

این روضهء پاک عارف من عرفست * این يك طرفست و عالمی يك طرفست
بر خوبی این مکان دلیلت همین * کان گوهر پاک را خراسان صدفتست
طایرا

هر شام وسحر ملایک از عرش عظیم * آیند بطوف شه فروس حریم

عمدا پر خود بر دم مقراض دهند * شاید که باینوسیله گردند مقیم
 خسرو بیگ الله
 این روضهء پر نور رضا مفخر دین * دارد شرف عظیم بر خلد برین
 از کثرت خدام درین منزل قدس * پامال شود خدمت جبریل امین
 ملا ابراهیم حسین پیشنماز
 بستند ملایک کمر از صدق ویقین * در خدمت شمع روضهء خلد آیین
 مقراض چه حاجتست ای خادم شمع * جایی که بود شهپر جبریل امین
 شیخ بهاء الدین محمد
 هر شام و سحر به زلف خود حورالعین * جاروب کند غبار این خلد برین
 گردش چو رسد به عرش از روی شرف * چون سرمه کند به چشم، جبریل امین
 ملامعصوم فراش
 ۱۰. حکیم الهی قمشه ای:
 دیده فرو بسته ام از خاکیان * تا نگرم جلوهء افلاکیان
 شاید از این پرده ندائی رسد * یک نفسم را، به جائی رسد
 آب بزن چشم هولناک را * با نظر پاک بین پاک را
 آنکه در این پرده گذر یافته * چون سحر از فیض نظر یافته
 خانه ی تن جایگه زیست نیست * در خور جان فلکی نیست، نیست
 آنکه تو داری سر سودای رد * برتر از این پایه بود جای او
 ما که به دریا همه پیوسته ایم * چشم زهرچشمه فرو بسته ایم
 پرتو این کوکب رخشان نگر * کوکبه شاه خراسان نگر
 آینه غیب نما را بین * ترک خودی گوی و خدا را بین

هر که براد نور رضا تافته است * در دل خود گنج رضا یافته است
سایه او مایه خرسندی است * ملك رضا، ملك رضا مندی است
کعبه کجا؟ طرف حریمش کجا؟ * نافه کجا؟ بوی نسیمش کجا؟
خاک زفیض قدمش زر شده * وز نفسش نافه معطر شده
من کیم از خیل غلامان او * دست طلب نوحه به دامان او
ذره هر گشته خورشید عشق * مرد ولی زنده جاوید عشق
بنده شاهنشاه ایمان منم * خاک در شاه خراسان منم
من که در این راه سفر می کنم * طالب حق نیز خیر می کنم
جلوه حق را به خراسان نگر * قدرت دین شوکت ایمان نگر
مرد خدا قبله دلها بین * هرنگهی صد ید و بیضا بین
کیست رضا سرور افلاکیان * نور خدا را به سر خاکیان
حضرت " ثامن " زامان دین * تکیه زن مسند حق و یقین
آن بنی سبط ولی خدا * سایه یزدان شده در ماسوی
رحمت او درد مرا چاره کرد * زنده ام از لطف دگربان کرد
۱۱. استاد بهجتی شفق:

کوی رضا (علیه السلام)

به کوی رضا، جان صفا می پذیرد * در اینجا، فروغ خدا می پذیرد
تو ای بینوا، رو به سوی رضا کن * که این پادشاه خوش گدا می پذیرد
به پابوس او رو که زوار خود را * سر خوان جود و عطار می پذیرد
بود رحمتش بیکران همچو دریا * هم آلوده، هم پارسا می پذیرد
خدا را به او خوان، و خواه آنچه خواهی * که ایزد به پاسش دعا می پذیرد

امید دل من! به من کن نگاهی * که جان از نگاهت صفا می پذیرد
بخواه از خدا تا ببخشد گناهم * که تو آنچه خواهی، خدا می پذیرد
در آتش بسوزان " شفق " هر هوی را * که جانان، یا دل بی هوا می پذیرد (۱)
۱۲. علاء الدین حجازی:

مشکوة کبریا

فروغ روشن مشکوة، کبریاست رضا (علیه السلام) * نشان زنده ی آیات هل اتی،
است رضا (علیه السلام)

دلیل خلقت کون و حقیقت قرآن * بحار رحمت و سرچشمه ی بقاست رضا
ضیاء کنگرهء عرش و روشنایی زمین * امام هشتم و حاکم با سواست رضا
اساس و دانش و تقوی اصول فضل و کرم * پناه امن اسیران مبتلاست، رضا
همای دولت او را فضای گیتی تنگ * زتخته بند تن و آرزوها است رضا
شگفت نیست اگر شرط وحدتست چرا * که محو عشق و بدریای حق فناست رضا
وجود هر دو جهان از طفیل هستی اوست * مدار قطب زمین، حجت خداست رضا
عجب مدارا اگر خاک کوی او بوییم * که جان خسته ی ما را، شفا رضا است رضا
شکوه منزلتش را چه سان کنم تقریر؟ * که جانشین نبی، پور مرتضی است رضا
از آن خدای رضایش لقب نموده که او * مشیت ازلی را به حق رضاست رضا
۱۳. دکتر قاسم رسا:

حریم قدس

پناهگاه همه بی پناه و جا اینجاست * مطاف و قبله گه هر شه و گدا اینجاست
زهر کجا که شوی رانده و فرومانی * به کردگار قسم جای إلتجاء اینجاست
اگر دوا ی غم و درد و ناخوشی خواهی * به آستان رضا سربنه دوا اینجاست

۱. مشکوة نشریه آستان قدس شماره پنجم تابستان ۶۲، ص ۷۲.

اگر تمام طبیبان تو را جواب کنند * مدار باک، و مخور غم، ترا شفا اینجاست
اگر نداری وقرضت، فزون زدارایی است * بیا بیا که همه قرض تو آدا اینجاست
اگر که چشمهء آب حیات می خواهی * مرو به راه غلط، چشمهء بقا اینجاست
اگر که بخشش و آمرزش گنه خواهی * بیا امام رئوف حضرت رضا اینجاست
به زهد و علم بود چون علی ولی الله * بیا ولی خدا، پور مرتضی اینجاست
به غیر خاتم پیغمبران، که جد وی است * بزرگ سرور و مولای انبیاء اینجاست
خلاصه هر چه صفات خداست در او هست * نگویمش که خدا، ذات کبریا
اینجاست

خدای در همه جا هست چون خودش فرمود * اگر غلط نکنم پس خود خدا
اینجاست

حریم سلطان امام رضا (علیه السلام)
ای شه طوس که بر روی زمین نور خدایی * روی بنمای که بی پرده خدا را بنمایی
نظری هم به گدایی چو من خاک نشین کن * ای که در پادشهی صاحب ایوان طلائی
عرش رحمن بود این مصطبهء حضرت سلطان * جای بر عرش خدا کرده ای ای
دوست کجایی

در حریم حرم شاه خراسان به ادب رو * نرفی تا به سردوش ملائک سرپائی
۱۴. غلامرضا قدسی:

آستان رضا (علیه السلام)

گرفت شمس ولایت چو پرده از رخسار * شر آفتاب به پیش جمالش آینه دار
طلوع کرد و به هر ذره پرتوی افکند * از آن که طلعت او هست مطلع الأنوار
فکند خیمه به ناسوت، خسرو لاهوت! * شد آشکار زکنز خفی تجلی یار
چو راز دار قدم زد قدم به ملک وجود * عیان شد از صدف غیب، گوهر اسرار
عیان در آینهء او بود تجلی ذات * که در صفات کمال است ذات او معیار
چو اوست راز " ید الله فوق ایدیهم " * به کارگاه جهان دست اوست کار گزار
ملک فدایی او بالغد ولأصال * فلك کمیئه او بالعشی والأبکار

میان به بند گیش بسته عالم امکان * به خدمتش شده خم پشت گنبد دوار
زهی شرف که زدرگاه او فرشته مدام * کند زجار وی مژگان خویش پاک غبار
فرشتگان به حریمش گهر به دست آرند * زاشک دیدهء مستغفرین بالأسحار
نگاشت صفحهء هستی چو خامهء اش زازل * بود به دفتر ایجاد، نقطهء پرگار
زکلك قدرت بی منتهای او زنخست * بود صحیفهء ایام پر زنقش ونگار
زقرب محرم درگاه " بی مع الله " است * امام ثامن وضامن، چو احمد مختار
به جز یقین به دلش چون نسبته نقش سزا است * مقام
نو کشف او را چو حیدر کرار * زند بوسه به درگاه او او الالباب
کنند خاک رهش توتیا أولا الأبصار * هماره در خط فرمان او بودمه ومهر
همیشه بندهء دستور اوست لیل ونهار * ثمر دهد شجر لاله الا الله
به شرط آنکه کنی بر ولایتش اقرار * به وصف عالم آل محمد ۹ از کلکم
اگر چه ریخته در دفترم کهر بسیار * کند فرشتهء ثنائش به خامه " قدسی "
بسان بلبل شیدا به دامن گلزار (۱) * تهین ولی خداوند، حکمران قضا
سپهر رأفت و بحر کرم، امام رضا (علیه السلام) *
۱۵. سید محمد سراج زاده / رفسنجان:

شمس الشموس

وزد نسیم صباگر ز طرف کوی رضا * بسا که مزده کند زنده، چون دم عیسا
خدایرا نتوان دیواگر به دیدهء سر * توان ز روی نکویش پدید نور خدا
ز بحر علم وی اگر قطره ای کسی نوشد * شود چون آدم از آن قطره عالم أسماء
بر آستان ملك پاسبان او بزند * هماره بوسه مه ومهر هر صباح ومسا

۱. مشکوة شماره هفتم ۱۳۶۴ ص ۵۸ - ۵۹.

هزار مرتبه خوشتر مقیم در گاهش * بود از آنکه کند جا به جنة المأوی
اگر نبود فروغ رسول و آل رسول * نداشت خلعت خلقت جهان و مافیها
بیا به طوس و بین با بصیرت ای زائر * بدید آنچه که موسی به وادی سینا
پناه عالمیان رست و قبلهء حاجات * امام ثامن و ضامن خدیر ملک سخا
به يك نظاره او، خاک کیمیا گردد * به يك اشاره کند درد درمند دوا
" رضا " که واسطه ی فیض بین مخلوق است * دلیل و راهنما سوی خالق یکتا
کسی برد به درگاه حضرتش حاجت * ز روی صدق که آن حاجتش نگشت روا
مه منیر ولایت هم اوست شمس شمس * کلیم دوم نزد نزدش از ید و بیضاً
به ذیل دامن او دست زن " سراج " که نیست * ترا شفیع به از اهل بیت روز جزا
(۱)

۱۶. علی اکبر پیروی / معاصر:

رضا همیشه نگهدار و داد خواه بود (۲)
مرا به لطف تو پیوسته گر نگاه بود * نه بهر حشمت و عز و جلال و جاه بود
رضای خاطر تو خواهم و نخواهم هیچ * که هیچ بودن من بهترین گواه بود
شدم رضا به رضای تو از تو می خواهم * ره رضای تو پویم که شاهراه بود

۱. مجله مشکوة نشریه آستان قدس رضوی شماره ۱۶ (۱۳۶۶)، ص ۹۴.
۲. دسته گل محمدی، علی اکبر پیروی، تهران شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۴۶ ش.

رضا شهنشه خوبان علی بن موسی * ابوالحسن که حریمش پناهگاه بود
خدا رثوف ورسولش رثوف واوست رثوف * رضا ورأفت او رحمت اله بود
امام ثامن وضامن که آستانهء او * پناه مردم بی پشت و بی پناه بود
شه سریر ولایت که هر که از در او * بتافت روی، همه طاعتش تباه بود
هماره کشور ایران زیمن مقدم او * قرین شوکت ومحسود مهر و ماه بود
بگو به خصم که سلطان دین وخسرو طوس * رضا همیشه نگهدار و دادخواه بود
بیاز درگه او (پیروی) گدائی کن * گدای درگه این شاه پادشاه بود
۱۷. دکتر ناظم زاده / معاصر:

در مدح حضرت رضا (علیه السلام)
از سربرفت هوش زشوق وصال تو * هرگز برون نمی رود از دل، خیال تو
مائیم در حریم تو سرگشته ذره وار * ای آفتاب، خیره ز نور جمال تو
رضوان رضا دهد که فرود آید از بهشت * رو بد به مژه گرد، زصف نعال تو
فرزند مصطفائی ودلبند مرتضی * کامل شد از ازل همه فخر و کمال تو
ایمن زحادثات زمان آستان توست * مأمون نارشید چه داند مآل تو
شد فیض بخش، خاک خراسان سرافراز * از مقدم خجستهء فرخنده فال تو
عز آن بود که آل علی را خدای داد * ای عزت وجلال تو از ذوالجلال تو
هرگز مباد منفصل از دامن تو دست * ای با خدای خویش همه اتصال تو
ظل عنایت تو عجب سایه گستر است * ملجأ کجاست جز کنف بی همال تو
روز ولادت تو ولایم زری به طوس * با پای گر کشاند به عشق وصال تو
خواندی پیاپیوس خود از مرحمت مرا * آخر چگونه شکر گزارم نوال تو؟
غم رفت وشادی آمد وآسود جان وهست * این معجزی زمشهد جنت مآل تو

گفتم مگر چکامه ای آرم به ارمغان * در بارگاه سلطنت بی زوال تو
عقلم نهیب زد که پیرهیز از این خیال * دم درکش از سخن که نباشد مجال تو
جائی که شاهباز تصور بریخت پر * گوید چه، مرغ طبع فرو بسته بال تو
و آنجا که در معرفت آرند پیشکش * دیگر کسی بها چه نهد بر سفال تو
شوقم به ناله گفت که این احتیاط چیست * دارم عجب زفکرت دیر انتقال تو
روزی چنین مبارك و وقتی چنین عزیز * نبود روا سکوت تو از انفعال تو
پیداست چون زشعر تو شوق نهان تو * اخلاص را دلیل بود ذوق و حال تو
شاید در آستان شهنشاہ ملک طوس * افتد قبول و بسترده از دل ملال تو
۱۸. بدیع الزمان فروزانفر:

باغ رضوان

باغ رضوانست اینجا، یا خراسانست اینجا * هیچ مشکل نیست در ره، کار آسانست
اینجا

کعبه است این یا خراسان، یا بهشت عدن و رضوان * هست نعمت، نیست نعمت،
روح وریحانست اینجا

بحر بی پایان رحمت، موج در موجست اینک * ذات حق اندر تجلی، عرش
رحمانست اینجا

آمده فوج ملایک از برای خاشه رویی * کز ملک والاتر آمد، آنک دربانست اینجا
مشهد فرزند موسی آن خداوند دل و دین * واله از انوار ذاتش پور عمرانست اینجا

فر باطن ظاهر اینجا، ظاهری بس قاهر اینجا * اول اینجا، آخر اینجا، نور یزدانست
 اینجا
 من ندانم چیست اینجا، خفه گویی کیست اینجا؟ * در خرد هرگز نگنجد آنچه
 پنهانست اینجا
 نیست ریبت، نیست شبهت، چشم دل بگشا و بنگر * کآیتی محکم زآیتهای قرآنست
 اینجا
 معنی فرقان صورت، صورت قرآن معنی * شرح قرآنست اینجا، جمع فرقانست اینجا
 مبدأ تکوین عالم، غایت ایجاد اعیان * مظهر اجلای ذات حسی سبحانست اینجا
 پای در راه طلب نه، وز خود اندر خود سفر کن * گرت در گاهیست مرکب، وقت
 جولانست اینجا
 ما و من بگذار و خاک راه شو، کز فرط عزت * خواجه ابلیس از انا گفتن پشیمانست
 اینجا
 شو مجرد، خرقه درکش، بت پرستیدن رها کن * سالکانه پای درنه، قطب ایمانست
 اینجا
 مرد شو، ثابت قدم شو، در وفا صاحب علم شو * شیر یزدانست اینجا، شاه مردانست
 اینجا
 گرتن بیمار داری ور دل رنجور، پیش آ * درد دنیا را ودین را جمله درمانست اینجا
 بهر مهمانان امام ذوالکرم گسترده خوانی * سبع الوان بهشتی چیده برخوانست اینجا

رزق معلومت چه باید، رزق نامعلوم می خور * می خورد قوت سماوی آنکه
 مهمانست اینجا
 در بهای عشق سلطان می دهد سغراق وحدت * وانکه اصل از عشق دارد، مست
 سلطانست اینجا
 روی در وجه الله آور و آنچه می خواهی طلب کن * کز پپی در یوزه آید، گر
 سلیمانست اینجا
 هوش دار، ای دل، که این شه هول می راند سیاست * آنچنان کان روح قدسی هم
 هراسانست اینجا
 اینت می دانی که در وی بس تنا کافتاده بی سر * تا در اندازد سر آنکو مرد
 میدانست اینجا
 نیستم در خور نثاری تا برافشانم به راهش * زانکه بس قیمت نیارد گر دل وجانست
 اینجا
 این قدر دانم که در دل آتشی دارم ز عشقش * واندر آتش بلبل طبعم غزل خوانست
 اینجا

۱۹. حسن کاشی آملی / معاصر علامه حلی: (۱)

در مدح علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

دوش چون دور شب تیره پایان آمد * نوبت زمزمهء مرغ سحر خوان آمد
 چشم جان از دم مشکین صبا روشن شد * گوئی از مصر، نسیمی سوی کنعان آمد

۱. حسن کاشی آملی: شاعر و معاصر علامهء حلی است. او راست هفت بند در مدایح اهل بیت
 (ع) و کتاب انشاء. قبر او در حجرهء معروف در آغاز بازار سوق العتیق در شهر کاظمین نزدیک قبر
 سید مرتضی بوده و آن مقبره در سال ۱۳۵۳ قمری در میان خیابان افتاده است. (نقل از لغتنامهء
 دهخدا) وفاتش را در سال ۷۲۶ ه نقل کرده اند.

چه عجب بوی بهشت از دم بادی که در او * اثری از شرف خاک خراسان آمد
شرف خاک خراسان همه دانی که ز چیست؟ * زانکه در خطهء او روضهء رضوان آمد
مشهد پاک معلای امام معصوم * آنکه خاکش ز شرف، افسر کیوان آمد
آنکه در گلشن مهرش ز سر شرط ادب * دست فراش صبا، معمره گردان آمد
آنکه در حضرت جاهش ز بی قدر و محل * پر طاوس فلک مروحه (۱) جنبان آمد
آنکه اندر حرم جان محبان مهرش * مالک چارحد خانهء ایمان آمد
وقت انکار عدو سنگ بزیر قدمش * از ره معجزه چون موم گدازان آمد
یک طواف درش از قول رسول قرشی * تا به هفتاد حج نافله (۲) یکسان آمد
مالک ملک حقیقت توئی از صدق و یقین * هم زقرآن خبر حجت و برهان آمد
ناکسی گربه تعصب حق تو باز گرفت * در کمالیت ذات تو چه نقصان آمد
در نبوت چه زیان آمد اگر روزی چند * اهرمن نامزد تخت سلیمان آمد
گرز خرطبعی، گوساله پرستید یهود * زان چه نقصان به سوی موسی عمران آمد
۲۰. محمد رضا خزائلی / معاصر:

در ستایش حضرت رضا (علیه السلام)

ای رهبری که، بر دل و جان پیشوا تویی * آئینه دار، مظهر لطف خدا، تویی
رخشنده جان و، پاک سرشت و فرشته خوی * ره بین به فیض رحمت حق، رهنما
تویی

همچون طلوع صبحی و نور سپیده دم * روشنگر زمانه ای و، جانفزا، تویی
نور رسالتی و فروغ نبوتی * سلطان جان و مونس دلهای ما تویی
در بزم قدس و عالم کروبیان پاک * پرتوفکن، تجلی شمس الضحا تویی
ای نام تو، درخشش پیوند ذوالجلال * بر خاک طوس، روشنی کبریا تویی

۱. مروحه: بادیه زن.

۲. حج مستحبی.

تو جان جاودانی و، مولای راستان * ما را رهایی از تو، و راه رها تویی
 بردل شکستگان و، غریبان روزگار * پیوسته، آستانه مهر و وفا تویی
 در گرد باد سخت و، پریشانی حیات * مأمّن تویی، حریم تویی، التجا تویی
 در تاختگاه ظلمت اهریمنان خاک * نور خدا، مبشر صلح و صفا تویی
 ما در ره خجسته نیای تو رهرویم * دانای راه و رهبر راه نیا تویی
 از سبزه زار خرم مازندران به طوس * بهر تو آمدم که مرا دلگشا تویی
 " ساری " چو خاک تیره و تو آفتاب حسن * دل همچو ذره جذب تو شد، دلربا تویی
 ای نام تو، ترانه شیرین بلبلان * جاندارویی و، درد جهان را، دوا تویی
 از آسمان، برای تو بارند، اختران * پروانه های نور، به شبها، سزا تویی
 هشدار، ای که پای بر این بارگه نهی * در سرزمین ایمن و قدس طوی تویی
 سرمایه ستایش من اشک و آه و سوز * آری، پناه همچو منی بینوا، تویی
 ۲۱. مدرس صادقی / معاصر:

در منقبت حضرت امام رضا (علیه السلام)
 ای که سلطان سلاطینی و کنز فقرائی * در جهان از ره الطاف معین ضعفائی
 بهر خلق دو جهان ناصر و هم یار و معینی * هادی خلقی و بر راه خدا راه نمائی
 زاده حیدر و باب تو بود موسی جعفر * نام پاک تو رضا زانکه تو راضی به قضائی
 من چه گویم به مدیح تو که لالست زبانم * معدن حلمی و دریای کرم کنز عطائی
 کی توان وصف نمودن صفت پاک کریمت * مجمع جمله صفات حسن و نعت و ثنائی
 ای که هستی ز خدا مظهر الطاف و بزرگی * و ز نبی مظهر حلم و کرم وجود و سخنائی
 نیست محروم کسی کز ره اخلاص و حقیقت * بر سر کوی تو آید پی حاجت به
 گدائی
 غرق در بحر علومت شده هر عالم دانا * زانکه خود معدن علم و ادب و مهر و
 وفائی

زنده دل آنکه خورد آب ز سرچشمه علمت * خضر اندر طلب آب و تو سرچشمه مائی

ای شه گلشن ایجاد که فرزند رسولی * قبله هفتم و فریاد رس هر دو سرائی
گرچه در شهر خراسان به غریبی زده ای کوس * یاور
جمله غریبان و غریب الغربائی * متوسل بتو باشیم و نداریم امیدی
مددی ای که تو در هر دو جهان سرور مائی * دیدن تربت پاکت همه داریم تمنا
بر سر ما به دم نزع تو از لطف بیائی * حاجت جمله بر آر از کرم و لطف عمیمت
ای که بر شیعه خود معطی هر لطف و عطائی * من کجا حصر توانم صفت ذات
شریفت

هر ثنائی ز تو گویم تو خود افزون ز ثنائی * گر بگویم تو چو شمسی نبود لایق و
صفت

زانکه روی تو به خورشید دهد نور و ضیائی * خوانمت شاه، ولی جمله شاهان
بحقیقت

بر در خادمت آیند دمام به گدائی * گردش ارض و سما جمله به امر تو منظم
آمر شمس و نجوم و فلک و ارض و سمائی * تا مدرس شده مداح شه طوس دمام
رسد از پرتو آن شاه به او لط و عطائی *
۲۲. علاء الدین حجازی / معاصر:

مشکوة کبریا

فروغ روشن مشکوة کبریاست رضا * نشان زنده ی آیات هل اتی ست رضا
دلیل خلقت کون و حقیقت قرآن * بحار رحمت و سرچشمه بقاست رضا
ضیاء کنگره ی عرش و روشنای زمین * امام هشتم و حاکم به ماسواست رضا
اساس دانش و تقوی اصول فضل و کرم * پناه امن اسیران مبتلاست رضا
همای دولت او را فضای گیتی تنگ * زتخته بند تن و آرزو رهاست رضا
شگفت نیست اگر شرط و حدتست چرا * که محو عشق و به دریای حق فناست رضا
وجود هر دو جهان از طفیل هستی اوست * مدار قطب زمین، حجت خداست رضا

عجب مدار اگر خاک کوی او بویم * که جان خسته ی ما را شفا رضاست رضا
شکوه منزلتش را چه سان کنم تقریر؟ * که جانشین نبی، پور مرتضی ست رضا
از آن خدای، رضایش لقب نموده که او * مشیت ازلی را به حق رضاست رضا

منابع و مأخذ...

منابع و مأخذ

۱. ارشاد مفید / شیخ مفید / دارالکتب اسلامیة.
۲. اصول کافی / مرحوم کلینی / چاپ اسوه.
۳. الأتحاف بحب الأشراف / شبراوی شافعی / چاپ لبنان.
۴. الأداب السلطانية / الفخری / چاپ بیروت.
۵. الأعلام / خیرالدین زرکلی / چاپ بیروت.
۶. التوحید / صدوق / دارالکتب الاسلامیة.
۷. الصواعق المحرقة / ابن صباغ مالکی / چاپ بیروت.
۸. الكامل فی التاریخ / ابن اثیر جوزی / چاپ لبنان.
۹. النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة / یوسف بن طاهر تغری بردی ظاهری / لبنان.
۱۰. امالی شیخ صدوق / مرحوم صدوق / دارالکتب الاسلامیة.
۱۱. امامان شیعه در کتابهای اهل سنت (علیه السلام) / شادروان داود الهامی / انتشارات مکتب اسلام.
۱۲. بحار الأنوار / علامه مجلسی / دارالکتب الاسلامیة.
۱۴. تحلیلی از زندگی امام رضا (علیه السلام) / محمد جواد فضل الله / بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
۱۵. جواهر الخیال / امیر محمد صالح مشهدی از نوادر آستان قدس رضوی (علیه السلام).
۱۶. حیاة الامام الرضا / سید مرتضی حسینی / دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۷. حیاة الحیوان دمیری / دمیری / مکتبة التجارة الكبری (مصر).
۱۸. داستان راستان / استاد شهید مطهری / انتشارات صدرا.
۱۹. روضات الجنان و جنات الجنان / حافظ کربلایی حسین / تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۰. زندگانی امام هشتم علی بن موسی الرضا / عطائی خراسانی / ندای اسلام.

۲۱. زندگانی پیشوای هشتم / سید علی محقق / چاپ نسل جوان قم.
۲۲. زندگانی سیاسی هشتمین امام (علیه السلام) / سید خلیل خلیلیان / دفتر نشر نوید اسلام.
۲۳. سیره پیشوایان / مهدی پیشوایی / انتشارات توحید قم.
۲۴. سیره معصومان (علیه السلام) / سید محسن امین / ترجمه شادروان علی حجتی کرمانی.
۲۵. طبقات مفسران شیعه ج ۱ / عقیقی بخشایشی / دفتر نشر نوید اسلام.
۲۶. علل الشرایع / ابن بابویه شیخ صدوق / چاپ تهران.
۲۷. عیون اخبار الرضا (علیه السلام) / ابن بابویه / کتابخانه صدر.
۲۸. فهرست ابن ندیم / ابن ندیم / چاپ لبنان.
۲۹. کشف الغمه فی معرفة الائمة / علی بن عیسی اربلی / چاپ لبنان.
۳۰. مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا (علیه السلام) / مشهد - آستان قدس رضوی (علیه السلام).
۳۱. مشکوة / نشریه آستان قدس رضوی / بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
۳۲. مکارم اخلاق / طبرسی / چاپ فراهانی تهران.
۳۳. مناقب آل ابی طالب / ابن شهر آشوب / چاپ ذوی القربی قم.
۳۴. من لایحضره الفقیه / ابن بابویه شیخ صدوق / چاپ تهران.
۳۵. مهمان نامه بخارا / فضل الله بن روزبهان / بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۶. نامه آستان قدس رضوی (علیه السلام) / سردبیر فخرالدین حجازی / مشهد آستان قدس رضوی (علیه السلام).
۳۷. نقشی از مولانا خالد نقشبندی / دکتر خانم معتمدی / کرمانشاه.
۳۸. نور الأبصار / شنبلیجی / چاپ بیروت.
۳۹. وسیلة الخادم الی المخدوم / روزبهان خنجی اصفهانی / چاپ لبنان.
۴۰. ولایت عهدی امام رضا (علیه السلام) دکتر علی غفوری گلزاده / دفتر نشر فرهنگ اسلامی.